کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

مؤسسهٔ ۱۳۰۲

اسم کتاب زیج جامع سعیدی.

مؤلف رکن الدین بن شرف الدین آملی

موضوع تالیف

شمارهٔ دفتر ۳۹۴۵
۱۸۳

بازرسی شد
۶۳-۲۷

بازدید شد
۱۳۸۱

۱۸۳

اسکن شد

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

مؤسسهٔ ۱۳۰۲

اسم کتاب زیج جامع سعیدی.

مؤلف رکن الدین بن شرف الدین آملی

موضوع تالیف

شمارهٔ دفتر ۳۹۴۵
۱۸۳

بازدید شد
۱۳۸۱

امانت ملا فتح الدين
نزد افندی صادق
بكمه بوداده
طلا ... وبا علا
سنقاق كه ... كرند
... فتح علم
ازلكانب قرص ... ترض
صدر ...
عند طلب بانوبه

١٢٠٨

ارامشا اولكه شد

١٢٩٣ [illegible]

شکر و سپاس بی قیاس و حمد بی حد و عد حضرت واجب الوجودی را که این طارم مینای لاجوردی را بانواع کواکب ثوابت و سیارات مزین ساخته است و عدد بی شمار از مرایای محاسبان عالم کون و فساد گردانیده و درود بی شمار بر شفیع روز شمار سید مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و علی آله الکرام و اصحابه الطیبین الطاهرین اما بعد چنین گوید عمر این سواد اضعف عباد الله الغنی رکن بن شرف الدین حسینی الآملی احسن الله احواله غرض از تالیف این زیج بر رصد جدید سمرقند آن بود که در سنه ۸۲۲ هجری در بعضی شهر از جماعتی از احباب که پیش این فقیر با عمال نجومی و ریاضی مشغول شده تردد می کردند التماس میکردند که زیجی تصنیف باید کرد که جامع اعمال تقویم تمام و مولود تمام باشد و محاسبه اعمال تواریخ قتا بیان و غیره و تیرات و انتهاآت عالم و آنچه تعلق بعطیه عمر مولود دارد و باسانی عمل توان کرد و در هنگام اعمال مختلفه بکتابها و حواشی متفرقه محتاج نشوند و محصول اعمال آن موافق باشد بما به رصد ایلخانی زیرا اعمال زیج ایلخانی از آنکه خواجه قدس الله سره در تصنیف زیج ایلخانی غلطی چند واقع شده بود چنانچه مشهور است و وصیت فرموده که خواجه اصیل الدین باتفاق افضل المتاخرین مولانا قطب الدین علامه تغییر جدول زیج کرده اصلاح فرمایند و چون حضرت خواجه قدس سره خطبه زیج ایلخانی نوشت و اسامی علما رصد را در آنجا ذکر کرده بجوار حق جل و علا پیوست و با سم جناب مولوی التفات ننمود و از آن سبب جناب مولوی باصلاح جداول مشغول نگشت تا که بالتماس خواجه اصیل الدین در حواشی زیج چند کر نقل کرده بود ند نوشت که چون اوساط کواکب از جداول بردارند سی دقیقه بر وسط قمر زیاده کنند و هفت دقیقه بر مرکز زحل فزوده یکدرجه و بیست و یکدقیقه بر خاصه مشتری افزایند و یک درجه و نیم بر مرکز مریخ افزوده ازهم کرانهم نقصان کنند و با آفتاب و عطارد التفات ننمود و چون علمای رصد بعد از وفات خواجه بر دو مجمو ماسی سال نشسته که دور زحل باتمام رسید و هر یکی مثل نجم الدین الابهری و محیی الدین المغربی و نجم الدین [illegible] اغلاطی تصنیفات زیج و اقلیدس و مجسطی کردند معلوم شد که محاکمات پیش سه دقیقه از مرکز آفتاب نقصان [illegible] تا محسوب اعمال طالع سال عالم و خسوف و کسوف و قرانات و احترافات و موافق مرئی باشد و آنچه درین روزگار عمل میکردند است کرسی و دقیقه بر وسط قمر زیاده کرده آفتاب و دیگر کواکب را اجمال حق میکداشتند تا در طالع سال عالم قریب یکنقطه برجی تفاوت افتاد و نسبت الاپ دقیقه بحث تا زیج تشابهی در قمر و زحل سلطانی بکتیابنه زیج تقویم واقع شد چون این معنی شهرت تمام یافته و اکابر روزگار بدین احوال مطلع شدند در تاریخ سنه ثلثین و ثمانمایه هجریه سلطان سعید شهید میرزا الغ بیگ انار الله برهانه در سمرقند بنیاد عمارت رصد کرد و کسانی را که درین علم ماهر بودند مثل مولانا اعظم صاحب آیات الفضل و الحکم مولانا صلاح الملة و الدین موسی المشتهر بقاضی زاده رومی که در علم ریاضی و اصول

ماهر و کامل

ماهر و کامل بودند و جناب مولانا اعظم غیاث الملة و الدین جمشید که در علم هندسه و حساب و اعمال نجومی بی نظیر زمان بود و استاد جلال الدین اصطرلابی که مشهور روزگار بود از ممالک طلبیده و ترتیب آلات رصد کرده و دیگر افضل المتاخرین قطب المهندسین مولانا علی قوشچی طیب الله مضجعه اتفاق شروع افتاد تا در مدت سی سال نشسته آنچه ممکن بود سعی فرموده اند و توفیق رفیق شد تا چند سال دیگر استخراج تقویم کرده احوال قرانات و خسوفات و کسوفات و طوالع سالهای عالم ابالات رصد تحقیق میکردند تا که اعتقاد کلی حاصل شد اما هنوز بدست کسی نیفتاده بود که از سمرقند بیرون آورند مبنی بر التماس احباء چون رصد جدید بدیع بر منوال واقع شد از راه بجهت ضرورت باصول رصد ایلخانی بتصرف سی دقیقه بر وسط قمر زیج بتایج الاعمال بطول شیراز تصنیف کردیم که موافق طول ساری باشد یعنی فی الجمله تصرفات اوساط باقی کواکب التفات ننمودیم تا که محصول اعمالش موافق زیج ایلخانی باشد که در عراق و خراسان مستعمل بود و چون بعد از مراجعت از هندوستان در دار السلطنه هرات از تصنیف بتجاه باب سلطانی و کلیات اعمال و موقف اصطرلاب فارغ شده بپایه سریر سلطنت حضرت بارفعت امیرزاده اعظم اعدل ابو القاسم بابر بهادر خان خلد الله تعالی ملکه گذرانیدیم و بعد از عنایت و مرحمت بسیار التماس اجازت نمودیم بجانب سمرقند و حکایت رصد جدید در میان آمد تا که اشارت عالی بدان نفاذ یافت که صدر محترم مکرم مولانا جمال الدین عطاء الله شیرازی را نشان نوشته بسمرقند فرستند تا از ملازمان حضرت بارفعت سلطان سعید امیرزاده ابو سعید خلد الله تعالی ملکه اصول رصد جدید استدعا نموده بیارند و بعد از حصار رصد آنچه مطلوب بود نوشته و آورده بدین فقیر رسانیدند تا در بازدهم ربیع الاخر سنه سبع و ستین و ثمانمایه هجریه موافق هشتصد و بیست و ششم یزدجردی و بیست و یکم تیرماه قدیم تحریر سواد مره و ترتیب جداول مشغول شد این دو زیج تصنیف کردیم اول جامع و دوم زیج منتخب و چون مدت بیجده سال گذشته که از تنبیه او سواد مره و تصنیف جداول این هر دو زیج را [illegible] کرده منظور بودیم تا که احوال این رصد و بیکجا برسد و بیان هر یکی در یکجا نموده خواهد شد [illegible] تصنیفی چنانچه از جهت سهولت اعمال و کثرت مسایل و قلت حجم و عبارات روشن نکرده اند و از آن جمله یکی جدول سر سال تواریخ قتابیان است که بطریق سال کواکب از آن جدول برداشته در یکروز بآسانی دور سال را عمل توانند کرد و مواره نوشتیم تا در غایت آسانی در تقویم وضع کنند و دوم جدول جامع الاصول است که هر سال کواکب سیاره و ثوابت وضع کردیم تا اوساط کواکب و آنچه ذکر رفت از آنجا باسهل وجوه گرفته استخراج تقویم را سویم اهل البدی مشغول شوند و سیم آنکه اختلاف دوم کواکب که صاحب مجسطی از جهت وضع حساب فرض نده و بر قرار بعد ابعد کرده بود تا بجهت حاصل ضرب حصص اختلاف بر تعدیل ثانی افزایند تا معدل شود و بر باقی کواکب را در بعد اوسط وضع کرده و این تحفه طولی را در کره هیئت منجمان عالم حاصل ضرب حصص

دراختلاف خط مجزه چنانچه مشهور است در زیجات بر تعدیل ثانی افزایند اگر تعدیل ثانی در جانب بعد ابعد
ناقص باشد نقصان کنند و اگر زاید باشد و در طرف بعد اجد قرب بر عکس و چون از وضع کتاب مجسطی معلوم
شود که این تفاوت نه از جهت اختلاف حال هیات است بلکه از جهة اختلاف وضع و ابعد وضع است تعدیل
ثابته خط منجه را بر جانب فرض بتدو پر در بعد ابعد نهادیم تا جهة اختلاف دوم باز یادتی تعدیل دوم زاید
باشد و یا نقصان او ناقص و بعد از ین منجان جهة حاصل ضرب حصص را در اختلاف کواکب بر تعدیل
ثانی افزایند تا اعمال تقاویم و هو البدیر مبنی ان اسان کرد و بخلاف زیجاتی که حکما تصنیف کرده اند و منجمان
از جهة زیاده و نقصان حاصل ضرب حصص را در اختلاف در تشویش بوده غلطها می کردند فنا مالها سه چنانچه
واجاد رقمی انزوند تا تعدیل دوم معدل شود و استخراج تقویم کواکب ازین سبب در غایت سهولت باشد
از انکه هر که کسی بدین طریقه جد اول وضع نکرده و چون بیت اتمام موسوم گشت و بصفة اختتام مختوم این را وسیله
سده منیع و تحفه بارگاه رفیع بادشاه ایران و شهریار توران اعنی حضرت سلطنت شعار خلافت دثار
حقایق ماب مکارم ایاب خاقان جهاندار و کیخسرو دارا دها اسکندر کیوان حشم و کین جمشید مشتری مهر
تمکین رافع رایات الخلافة بالعدل و الاحسان ناصب رایات الرحمة و الرافة علی صحایف الامکنة و الازمان المختص
بعواطف الملک المنان ابو الفتح سلطان ابو سعید گورکان طاب مثواه الی نهایة ادوار الزمان کرده زیج
جامع سعیدی نام نهادیم و وضع اساس این زیج بر سه مقاله لایق افتاد و بالله التوفیق مقالت اول در معرفت
تواریخ و ان بر دو باب است باب اول در معرفت تواریخ ختاییان و ترکان و شرح سالها و ماهها و ایام
ایشان و ان بر هشت فصل است فصل اول در بیان اقسام شبانروز باید دانست که حکما و ختای هر شبانروز که ان
شبانروزی را باید دوازده قسمت کرده اند و هر یکی را جاغی خوانند و همچنین هر جاغی را ابتشت قسمت کرده اند
و هر یکی را یک کی خوانند چنانکه یک شبانروز دوازده جاغ و نود و شش که باشد و نیز هر شبانروزی را
بده هزار قسمت کرده هر یکی را یک فنک خوانند چنانکه هر یکی جاغ هشتصد و سی و سه فنک باشد و هشتی از
فنک و هر یک که صد و چهار فنک باشد و سدس و هر قوعات و هر ثبن و هره و فنکات بار قام در یک شبانروز
باشد و همچنانکه منجمان با هر یک ساعت شبانروز نیز را یکی از ان نامهای حیوانات نسبت کنند و چنانکه
اول روز با و ماه از اول ساعات روز گیرند اول روز ایشان از اوسط جاغ اول گیرند از نیم شب که ان اول
رکم نجم باشد از وسط جاغ اول که ان ژه و کسکو بود و نیمه روز از وسط جاغ وو و یوند باشد واز
درازی و کوتاهی روز و شب این وضع متغیر نشود اما ... اول جو اغ روز تقدیم و تاخیر واقع شود
... چنانچه درین دایره موضوع است

جدول تعلّوم

سه نجم



و همچنین اسامی جاغها را بختای و ترکی و پارسی با جدول جاغها از کسها
شبانروز و فنکات معین کرده درین جدول نهادیم تا از برای تعرف
اوائل مراجعه مدخل هر جاغ و کسها از پنجا فنکات بسهولت بدر ارند والله اعلم

	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	کسکو	اود	بارس	طاوشقان	لوی	ییلان	یوند	قوی	بجن	داقوق	ایت	طنقوز
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اول	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دوم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فصل دوم در اجناس دور دیگر و در روزها ختاییان بدانکه ختاییان را دور دیگر است که برده اسم دارد جهت
دوازده روزها و هم در سالها بکار دارند بدین ترتیب است که درین جدول موضوع است

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	
کا	یی	پسن	ثن	وو	کی	کش	سن	ژم	کوی	

و چون دو اسم ابتدا دور را مقدم کرد ابتدا با دور دوازده گانه اول ترکیب کنند دوری حاصل شود که
در شصت عدد و اربا باشد و انرا دور ستینی خوانند که روزها از ان دور می شمارند تو ان ... ایام جهات باشد

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فصل سوم در معرفت سالها و ماهها و ایام ایشان باید دانست که ختاییان سالهای شمسی طبیعی باشد و ماههای قمری

جفتنو و اول سال ایشان انرا وقتی بود که افتاب در جدول دهفده درجه دلو باشد و اول ماه ایشان اجتماع نیرین باشد و مدت یکسال بر صد شمسی بیان بود و باصطلاح منجمان ماچند بن ایام و دقایق باشد [illegible]
و این مدة یکسال را چهار بخش مایند و از ده قسمت میکنیم و قسایان بر بیست و چهار قسمت متساوی راست کرده هر یکی را
بکجه خوانند و ان پانزده روز و چندین دقایق و ثوانی باشد [illegible] پس هر فصلی باعتبار
اول قتایی ترکیه باشد و باعتبار فصول از بوشتش کیجی و اول فصلها و سال بها و اواسط فصلهای سال ایشان
باشد و ما سالی اقسام بیست و چهار کانه را البغت ایشان که بایام و دقایق ثانیه و ثالثه ایام و دقایق کرده
از جهت سهولت عمل در این جدول نهادیم تا مدخل هر قسمی که خواهند از انجا باسانی بر دارند و از جهت معرفت
باوقات فصل در این اقسام مواضع بروج را که مدخل هر قسمی در وی افتد در پیلان ثبت کردیم و جداول
اینست که در صفحه

جدول لجبادی اقسام سالهای شمسی حقیقی قتان از ایام و دقایق و ثوانی

الفصل	اوایل و اواسط	عدد البروج	اسماء	الایام	الدقایق	الفصل	اوایل و اواسط	عدد البروج	اسماء	الایام	الدقایق
فصل الربیع	اواسط دلو	[illegible]	لیجن	[illegible]	[illegible]	فصل الخریف	اواسط اسد	[illegible]	لجو	[illegible]	[illegible]
	اوایل حوت	[illegible]	وو نبنی	[illegible]	[illegible]		اوایل سنبله	[illegible]	جیبو نشو	[illegible]	[illegible]
	اواسط حوت	[illegible]	کیجه	[illegible]	[illegible]		اواسط سنبله	[illegible]	شنلو	[illegible]	[illegible]
	اوایل حمل	[illegible]	تغز تشد	[illegible]	[illegible]		اوایل میزان	[illegible]	سیبو فن	[illegible]	[illegible]
	اواسط حمل	[illegible]	شنبکر مبنک	[illegible]	[illegible]		اواسط میزان	[illegible]	خیبلو	[illegible]	[illegible]
	اوایل ثور	[illegible]	کو وو	[illegible]	[illegible]		اوایل عقرب	[illegible]	شبو نکون	[illegible]	[illegible]
فصل الصیف	اواسط ثور	[illegible]	لجو	[illegible]	[illegible]	فصل الشتاء	اواسط عقرب	[illegible]	لشنشون	[illegible]	[illegible]
	اوایل جوزا	[illegible]	سو من	[illegible]	[illegible]		اوایل قوس	[illegible]	شبا ونه	[illegible]	[illegible]
	اواسط جوزا	[illegible]	میجن	[illegible]	[illegible]		اواسط قوس	[illegible]	و ا ث	[illegible]	[illegible]
	اوایل سرطان	[illegible]	سبا جن	[illegible]	[illegible]		اوایل جدی	[illegible]	دو طن	[illegible]	[illegible]
	اواسط سرطان	[illegible]	شبا وسو	[illegible]	[illegible]		اواسط جدی	[illegible]	سیبو حن	[illegible]	[illegible]
	اوایل اسد	[illegible]	دا بشو	[illegible]	[illegible]		اوایل دلو	[illegible]	دا لجن	[illegible]	[illegible]

و چون این مقدمه معلوم شد باید دانست که تاریخ ایشان مبنی بر سه دور است که سالها را باسامی آن ادوار تقیید کنند و اول از ادوار شانکون اغلظ خوانند و دوم را جونکدن اوسط و سیم را خاون اصغر و مدت
هر یکی در شصت سال شمسی موافق روزهای دور ستینی و مدت هر سه دور صد و هشتاد سال شمسی باشد و در سال اول
از مبدا او هر دو سال ری اول دور ستینی را بجای طالع آن سال بکار دارند و در سال دوم اسم دوم را
بر توالی تا آخر دور ستینی و اکر خواهند [illegible] از ایام عالم میکیرند که تجارب ایشان از مبدا اتا اول
دور شانکون که موافق [illegible] تا [illegible] هزار و هشتصد و شصت و سه و ان تمام شده چنانک

در سال جیت و یکم ناقصه اول دور شانکون بوده است و در سال چارم ناقصه از دور شانکون
این زیج باتمام رسید که سال هشتصد و بیست و ششم ناقصه یزدجردی حساب کرده معلوم کنند که ویتر دیک
ایشان ده دور سیصد و شصت هزار دور باشد و اما نوکان بر دوازده جانور که ذکر کرده در تاریخ اختصار کنند
و قید تاریخ ایشان در هیچ کتاب معلوم نشد فصل چهارم در استخراج مدخل لجن که قسم اول است و باقی اقسام
بیست و چهارکانه در سال مطلوب بیاید دانست که از جهت سهولت اعمال ابتدا از اول دور شانکون که موافق
هشتصد و بیست و نهم ناقصه یزدجردی بود تا صد و هشتاد و سال شمسی که مدت هر سه دور باشد جدولی وضع کردیم تا بایاد
سالهای مجموعه ناقصه و مبسوطه تامه یزدجردی مدخل لجن در سال مطلوب بر دارند و جدول اینست که موضع اوست

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دور شانکو				دور جونکدن				دور خاون							

پس جدول دستور سال قتایان در کشند که در طول بچهار ده قسمت کرده باشند و در عرض بیست و ایام مدخل
لجن را باد قایق و ثوانی که از جدول گرفته باشند در جدول وضع کنند و ایام و دقایق یک قسم را که پانزده روز
و بیست و دو دقیقه و کسری است از جدول اقسام سال شمسی گرفته بر بالا جدول دستور بنهند [illegible]
[illegible] ثوره میر اسند در جدول دستور آنرا بر ایام و دقایق مدخل لجن افزوده تا آخر سال رسانند و در
[illegible] طرح کنند و اگر خواهند مدخل هر قسمی را از جدول اقسام گرفته در اجابر اول لجن افزایند تا
مدخل [illegible] اقسام سال مطلوب حاصل شود و در آخر سال که مدخل لجن دوم حاصل شود و قسم دوم بکری باده
بر افزایند تا با آخر حوت منتهی شود و در دستور هر سال که خواهند چنین عمل باید کرد [illegible] دستور
یک فصل در کشیدیم و در سال تصنیف این زیج که سال چهاردهم ناقصه بود از دور شانکون موافق هشتصد و بیست و
هشتم ناقصه یزدجردی در آمدیم در جدول مجموعه و بازاء سال هشتصد و بیست و سیم ناقصه یافتیم [illegible] و از برابر
سال سیم از جدول سالهای تامه مبسوط [illegible] و این را با حاصل اول جمع کردیم [illegible] و این مدخل لجن
باشد در این سال و این بهر روز و چهل و شش دقیقه و کسری است و اول قتای منعقد او کسری که باشد از ایکی گرفته
بر روزها افزایند پس بدین موجب روز چهارم باشد از [illegible] که اول [illegible] باشد و بترکی طاخقی و بپارسی
خروس و این روز اول لجن [illegible] که [illegible] موافق روز پنجشنبه هفتم خرداد ماه قدیم باشد

...شود ومثالش چنانکه دربن جدول دستور
وضع کردیم بس ازجدول اقسام سنه تحویل
جدول ایام دونی که قسم دوم است از

[illegible]

اقسام که گفتیم بود معدوله ابن را با ایام وارقام مدخل لجن جمع کردیم و دربن جدول نهادیم تا ایام و
مدخل دونی معلوم شد و بدین طریقه اقسام بتفصیل را از جهت تمثیل که ذکر رفت عمل کردیم و دربن
جدول ... نهادیم تا برین قیاس در اجا دستور یک ساله تحمل کنند فصل پنجم در معرفت دور چهارم و احکام
ان بباید دانست که قنابیان را ادوار دیگرست که هم بر دوازده نام دایرست و ایشان در احکام سالها
و اعتقادات ایام عظیم معتبر دارند و هر نامی را از ان بلونی نسبت کنند و احکام سال از ان لون استدلال
کنند که در اول لجن افتد و طریق معرفت انکه کدام اسم از دور چهارم در مدخل لجن افتد انست که ایام
تامه مدخل لجن را بدوازده قسمت کرده باشد او الجمله از دوازده باشد ازبن جدول بردارند و اگر
دوازده عدد راست بجا باشد اسم دوازده هم بردارند و چون دربن سال ایام تامه لجن سه روز بود
بازای ان اسم ... داشتیم یعنی سوت موصوف به حی یعنی سیاه و ان مذموم باشد چنانکه دربن جدول
مسطور است و بباید دانست که طریقه وضع دور چهارم در تقویم چنانست که چون اسمی که در برابر لجن
عمل کرده نوشته باشند و احکام ان در جدول چهارم نهاده و بر توالی از لجن سال مقدم بسال حال در اداره
بآخر رسانند و در وقت ... دور چهارم باید که چون باقسام طاق رسند مثل لجن که قسم پنجم است و این
اقسام را اجا در نصف تحتانی تقویم واقع میشوند پس هر اسمی از دور چهارم که در اخر قسم جفت واقع شود
اسم را در روز دوم که مدخل طاق است مکرر ساخته باقی ایام را ...
طبیعی باخر سال رسانند ...

جدول دور چهارم

[illegible]

... چون در مقدمه ذکر رفت که سالها و قنابیان ...

نام ماههای ایشان همیشه حافظ مبادی سالهای شمسی باشد و باصطلاح ایشان ماه را شون ... خوانند و شون
ترتیب سال شون ... مثل ترتیب کبایس عربی باشد که در مدت سی سال یازده نوبت ترتیب ...
باشد و چون از دور شصت گانه قنابیان سی طرح کنند انچه کمتر از سی بماند اگر موافق حروف مذکور باشد
و دران تقویم سیزده اجتماع افتد سال شون باشد پس نظر کنند تا در هر اجتماع که پیش از نیم روز باشد ان
روز را اول ماه ترکان گیرند و اگر در نصف النهار یا بعد از نصف النهار واقع شود ابتدا از روز
دوم کرده ایام ماهها را تا باخر سال بنویسند و از جهت معرفت اسامی ماههای ترکان و قنابیان که در
برابر هر اجتماعی در جدول ایام ترکیه باید نوشتن چنانست که اول ارام ... که ماه اولست از اجتماعی که
در اواسط دلو قریب بمدخل لجن افتد و حیثیه مایل ربن اجتماع و مدخل لجن در هر طرف که افتد کمتر از
یک قسم از اقسام سنه تحویله باشد که ان پانزده روز و کسری بس ابتدا از مدخل ارام ... کرده
از اجتماع قریب باواسط دلو هر یکی از ماههای ترکی و قنابی را ازبن جدول گرفته بترتیب در هر اجتماعی
نوشته تا باخر سال نور سانند و اگر دران سال سیزده اجتماع ... باشد از جهت تعیین ماه شون
نظر کنند تا در هر ماهی از ایام ماههای ترکی که مدخل یکی از اقسام سنه تحویله در وی افتاده باشد انرا شون ...
ننویسند و نام ان ماه ترکی را در دوم ماه شون نویسند و نام ماه دوم را در ماه سیم تا باخر سال رسانند و دیگر
بدانند که چون مدخل ارام ... قریب باجتماع اواسط حوت باشد چنانچه در اجا در مواخره صورت ... طالع سال
عالم با ایام ... شون واقع شود و چون سال اول ازبن دور شانکون گذشته سال شون بود
جدول اسامی ماههای قمری ...

[illegible]

... در سال مطلوب طالع سال قنابیان ...

نوروز جنديشده است بدان طريق كه يك عدد بر سالهاى ناقصه يزدجردى افزوده بهفت قسمت كنند و انچه بماند از
بابايى كه شده از اول فروردين ماه قديم تا روز نوروز جمع كرده ديگر باره بهفت قسمت كنند انچه بماند علامت
ايام جمعات باشد **مثالش** يك عدد بر سالهاى ناقصه يزدجردى افزوديم شد هشتصد و بيست و هفت اين را
بر هفت قسمت كرديم باقى ماند يك عدد اين را با ايام اول فروردين تا روز نوروز كه بيست و يكم تير ماه
قديم بود جمع كرديم شد صد و دوازده و چون اين را بر هفت قسمت كرديم شانزده و جزى باقى ماند معلوم شد كه
درين سال نوروز شنبه است و ديگر بايد دانست كه درين روز نوروز كه بيست و يكم تير ماه است و روز
موافق كدام روز دور ستينى باشد بدان طريق كه سالهاى تامه يزدجردى را بدوازده قسمت كرده باقى را در پنج
ضرب كنند و دوازده عدد ديگر بر حاصل ضرب افزايند پس ايامى كه از اول فروردين تا روز نوروز
باشد بان مبلغ جمع كرده بشصت قسمت كنند باقى مدخل نوروز باشد از دور ستينى **مثالش** سالهاى تامه يزدجردى
را اگر بود هشتصد و بيست و پنج بر دوازده قسمت كرديم باقى ماند نه عدد اين را در پنج ضرب كرديم چهل و پنج
پس دوازده عدد ديگر بروى افزوديم شد پنجاه و هفت پس ايام ناقصه بيست و يكم تير ماه را از اول فروردين ماه
قديم كه بود صد و يازده عدد با ان جمع كرديم شد صد و شصت و هشت اين را بر شصت قسمت كرديم باقى ماند چهل
و هشت عدد و اين ايام ناقصه مدخل دور ستينى باشد در روز نوروز يعنى **مثالى** پس اين اسما را در برابر روز
شنبه در اول تقويم در جدول دوم دور ستينى كه جدول مدخل اسامى ختايى است وضع كرديم تا بدين طريقه
عمل كرده در اول تقويم وضع كنند و ايام دور ستينى را بنظم طبيعى شصت شصت مى افزايند تا اخر تقويم رسانند پس
بازاى اعداد دور ستينى از جدول اسامى ايام ختائى گرفته تا باخر سال بنويسند و بعد از ان بازاى اسماء
ختاييان از دايره اول اسامى ايام تركى برداشته تا باخر سال رسانند **پس** اسامى ايام دور چهارم ختائى و احكام
ان كه [illegible] از جدول فصل پنجم برداشته بطريقه كه هم در [illegible] فصل پنجم ذكر خواهد رفت تا باخر سال
بنويسند پس اقسام سته [illegible] اگر در جدول دستور عمل كرده باشند ابتدا از **شيو ننه** كرده كه [illegible]
روز سيم يا چهارم نوروز مى باشد بنويسند و اگر مدخل شيو ننه از دور ستينى كه در دستور عمل [illegible]
اين روز [illegible] عمل خطا باشد و بعد از ان ايام ناقصه هر قسمى را كه بعد از پانزده روز يا [illegible]
واقع شود در حاشيه ايسر در برابر ان روز از جدول دور ستينى بنويسند تا باخر سال **و ميزان اعمال** چنانك
ابجاد در سالهاى بسيط مدخل لجن در روز بيست و دوم بهمن ماه جلالى واقع شود و در سال كبيسه بيست و سوم
و ديگر انكه در اسامى ايام كه ختائى و يا تركى در روز نوروز افتد در بالا و [illegible] سيم و پنجم و هفتم و نهم و يازدهم
و سيزدهم كه اول [illegible] باشد مكرر شوند **اما** هر اسمى از دور چهارم كه در نوروز افتد در اول [illegible] مكرر شود از اسماء
ختاييان [illegible] كه در روز نوروز افتد در نوروز سال دوم و ششم همان اسم واقع شود و اگر سال كبيسه
باشد هفتم و چون بدين طريقه رعايت كرده شود اعمال تواريخ ختاييان و تركان در غايت اسانى و درستى
ميسر شود **فصل ششم در [illegible]** بدانكه طالع سال تركان در اواسط دلو واقع است

ودرانجا عمل

6

ودرانجا عمل مناسب نيست كه انچه [illegible] را در صفحه اين
بنويسند بدين طريقه **بدانكه** ختا ايغور و ختا و تاتار اعتقاد دارند كه هر دوازده جانور ميگردد و هر سال ازيشان
منسوب است بيكى از ان جانور و هر حادثه كه در ان سال واقع شود بطبيعت و خوى انجانور را اطلاق كنند و
مبدا و سال اهل ختا بين شمسى حقيقى باشد كه در حدود پانزدهم درجه دلو افتد و از روز اول لجن خوانند و مبدا و
سال تركان قمرى حقيقى باشد و ان از جمله اجتماعى كه بنزدك در اواسط دلو قريب بمدخل لجن افتد و ان اول
[illegible] تركى باشد كه ان روز را كونيكلبش خوانند و اين سال هشتصد و بيست و ششم ناقصه يزدجردى باشد
كه موافق سال چهاردهم ناقصه است از اول دور شانكون اعظم و درين سال مدخل ارام اى تركى در روز چهارشنبه ششم
ماه خرداد ماه قديم بود و اول لجن در روز پنجشنبه هفتم خرداد بعد از گذشتن نود و دو [illegible] و ثلثان و سدس عشر فلكى
اگر هشتم از [illegible] دوم كه از ابتداى **يوو** و بزرگ **در قوق** خوانند و چهارم كه اعتقاد اختيارات
برانست روز سيم بود يعنى **مون** و ان سياه مذموم است و اين روز نوروز باشد ختاييان را و بزعم **اهل ختاى**
گذشته از ايام عمر عالم هشتهزار و هشتصد و شصت و سه از ون تمام و از ون ناقصه نه هزار و نهصد و سى و سه
سال تمام خانگ سال سى و چهارم ناقصه سال مذكور باشد **و طالع اين سال** بختاى **جيو** و تركى **اوط**
و بپارسى سال **گاو** و عربى **بقر** باشد **الاحكام** دليل كند والله اعلم الى خير الاحكام **باب دوم از مقاله اول در تاريخها**
كه ديگر طوايف بكار دارند و اين هم مشتمل بر هشت فصل است **فصل اول** در معرفت تاريخ روميان و
ان شمسى اصطلاحى باشد كه ان سيصد و شصت و پنج روز و ربع روزى بود بى ترقى و نقصان و اول
سال ايشان در وقتى باشد كه افتاب در هفدهم درجه ميزان بود و نام ماههاء ايشان بزبان سريانى
باشد و از ان جمله هفت ماه سى و يكروز و سى و يكروز باشد و چهار ماه سى روز و ماه شباط بيست و هشت روز
چنانچه اسامى ان سال تصنيف بود ماهها را با ارقام ايام و در بالاى اين جدول وضع كرديم و در چهار
سال [illegible] ارباع مذكور يكروز بر ايام شباط افزايند تا بيست و نه روز شود و ان روز را كبيسه خوانند
[illegible] **تاريخ** باتفاق روز دوشنبه بوده است و از جهة معرفت مدخل ماهها با ايام جمعات
از سالهاى [illegible] اين تاريخ يكهزار و هفتصد و سى و شش طرح كرديم باقى را به بيست و هشت قسمت
كنند و بازاى انچه باقى باشد درين جدول ايام جمعات هر ماهى از برابر ان ماه برداريد **مثالش**
سالهاى ناقصه رومى را اگر بود يكهزار و [illegible] و هشت يكهزار و هفتصد و سى و شش طرح كرديم باقى ماند سى و دو
پس بيست و هشت [illegible] طرح كرديم چهار باقى ماند بعدد بازاى اين باقى مدخل تشرين الاول روز جمعه و تشرين الاخر
روز دوشنبه و قس دون ذلك و ديگر بدانند كه چون مدخل شباط و اذار ايام جمعات مكرر افتد ان سال
بسيط باشد و چون مختلف باشد كبيسه بود **فصل دوم در معرفت تاريخ عرب** بيابد دانست كه سالهاى عرب
قمرى حقيقى باشد كه ان برصد جديد سمرقند سيصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعات و چهل و هشت
دقيقه است بتقريب كه ان موافق رصد ايلخانى است و اول ماهها ان روز هلال گيرند و ابتداى اين تاريخ
يست

از هجرت پیغمبر ما علیه السلام شمرند از مکه حرسها الله عبد بیئه و آن روز دوشنبه بود هشتم ربیع الاول و اول محرم آن سال در روز جمعه بوده است باعتبار رویة و بحسب امر اوسط پنجشنبه و طریقه استخراج رویة هلال در فصل ششم با ظهور و اختفار کواکب بیان کردیم از آنک اعمال رویة هلال از جدول متعذر بود و بحسب اعمال مولود تمام در تصحیح تواریخ گاه باشد که قمر را با امر اوسط عمل کنند و اینچنان باشد که ماهها را یکی سی روز و یکی بیست و نه روز گیرند و ذی الحجه در هر سال یا دو سال سی روز شود و آن سال کبیسه باشد و چون از اول تاریخ سی سی بیفکنند آنچه کمتر از سی بماند اگر موافق این اعداد باشد یعنی سال دوم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و پانزدهم و هجدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و ششم و بیست و نهم در آن سال کبیسه باشد یعنی سالها بهز یح کا د و ط و این یازده سال باشد در هر سی سال کبیسه افتد یعنی ذو الحجه در آن سال سی روز باشد از جهت معرفت مدخل اول [illegible] سالها ناقصه این تاریخ دویست و ده و دویست و ده طرح کنند آنچه بماند درین جدول آورده مدخل [illegible] معلوم شود پس آنچه مقابل ماه مطلوب باشد و از مدخل ماه مدخل روز معلوم شود و جد[illegible]

جدول مدخل ماهها [illegible] بایام جمل

[illegible]	محرم	صفر	ربیع الاول	ربیع الآخر	جمادی الاول	جمادی الآخر	رجب	شعبان	رمضان	شوال	ذو القعده	ذو الحجه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فصل سیوم در معرفت تاریخ فرس

و آن منسوبست به یزدجرد بن شهریار که آخر ملوک عجم بوده است و سالها و ایشان شمسی وسطی باشد که مدت آن سیصد و شصت و پنج روز باشد بی اعتبار کسور و کبایس و هر ماهی سی روز راست باشد و خمسه مسترقه را در آخر آبان ماه افزایند و منجمان عراق و خراسان در آخر سال افزایند و چون از سالها و ناقصه یزدجردی هفت هفت طرح کنند آنچه بماند عدد آنرا بر سه شنبه که مبدا این تاریخ بود زیاده کنند و باز اگر از هفت زیاده شود هفت عدد طرح کنند باقی مدخل فروردین باشد در سال مطلوب چون دو عدد بر مدخل فروردین افزایند حاصل مدخل اردیبهشت باشد مثالش سالها ناقصه یزدجردی را که بود هشتصد و بیست و شش بهفت قسمت کردیم هیچ باقی نماند پس ابتدا بر سه شنبه کرده

هفت عدد شمردیم تا رسید بروز دوشنبه که اول فروردین باشد و چون دو عدد برین دوشنبه افزودیم مدخل اردیبهشت در چهارشنبه افتاد و برین قیاس تا آخر سال می افزایند تا مدخل ماهها دوازده گانه حاصل شود و ضابطه آن درین جدول است و چون مدخل تواریخ ثلثه معلوم شد بتصحیح این تواریخ مشغول شویم

فصل چهارم در استخراج این تواریخ از یکدیگر

باید دانست که منجمان از جهت شهرت در اعمال مولود تام بتصحیح تواریخ و استخراج یکی از دیگری عظیم معتبر دارند اگرچه تحقیق هر یک از تقویم سال مطلوب معلوم می شود پس از جهت این اعمال نظر کنند اگر تاریخ معلوم رومی باشد سالها و آنرا تا روز مطلوب با ایام باید کرد بدان طریق که سالهای تامه را در سیصد و شصت و پنج روز ضرب کنند و ربع عدد سالها گرفته بر حاصل ضرب افزایند و اگر باقی از قسمت سه عدد بماند یک عدد دیگر بدان حاصل افزایند تا جملهٔ ایام سالهای تامه باشد پس ماههای تامه را با ایام ماه حاضر جمع کنند

جدول معرفت تاریخ فارسی

ماههای فارسی	ا	ب	ج	د	ه	و	ز
فروردین	ج	د	ه	و	ز	ا	ب
اردیبهشت ماه	ه	و	ز	ا	ب	ج	د
خرداد	ز	ا	ب	ج	د	ه	و
تیر ماه	ب	ج	د	ه	و	ز	ا
مرداد	د	ه	و	ز	ا	ب	ج
شهریور	و	ز	ا	ب	ج	د	ه
مهر ماه	ا	ب	ج	د	ه	و	ز
آبان ماه	ج	د	ه	و	ز	ا	ب
آذر ماه	ه	و	ز	ا	ب	ج	د
دی ماه	ز	ا	ب	ج	د	ه	و
بهمن ماه	ب	ج	د	ه	و	ز	ا
[illegible]	د	ه	و	ز	ا	ب	ج

و دیگر در [illegible] ماههای گذشته کبیسه افتاده باشند یکروز دیگر بر ایام [illegible] کرده بر ایام سالها افزایند تا حاصل ایام باشند از روز دوشنبه اول تاریخ رومیان تا روز ولادت مطلوب و اگر تاریخ معلوم عربی باشد سالهای تامه را در سیصد و پنجاه و چهار ضرب کنند پس سالهای تامه را بسی قسمت کرده خارج قسمت را در یازده ضرب کنند و حاصل ضرب را با تفاضل ضرب اول جمع کنند و نگاه دارند پس ایام ماههای تامه را یکی سی و یکی بیست و نه گرفته با ایام ماه حاضر افزایند و بآنچه نگاه داشته اند جمع کنند حاصل روزها باشد از اول تاریخ هجرت که پنجشنبه بود بحسب

جدول مدخل تاریخ هجریه

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امر اوسط تا روز مطلوب **وگر تاریخ معلوم فارسی بود** باشد سالهای تامه را در سیصد و شصت و پنج ضرب
کرده و ماهها را سی سی گرفته با ایام ماه حاضر جمع کنند مجموع ایام باشد از اول تاریخ یزدجردی که روز شنبه
بود تا روز مطلوب **وچون روز** با هر تاریخ معلوم شده باشد ایام مابین التاریخین بران افزوده یا نقصان
کرده ایام تاریخ مجهول معلوم کنند و بعد از آن بعکس اعمال مذکوره از ایام سالها معلوم کنند بدان طریق که
ایام سالهای رومی را بر سیصد و شصت و پنج قسمت کرده اعداد ربع خارج قسمت را از باقی قسمت نقصان
کنند تا سالهای تامه معلوم شود پس از باقی روزها که مانده باشد از جهت هر ماهی مقدار ایام آن ماه که سی روز
باشد یا بیشتر و کمتر هرچه باشد از آن ایام باقی نقصان کنند تا چون بماه حاضر رسند ایام باقی بروز مطلوب
مساوی افتد و اگر زیاده و نقصان باشد خطا باشد عمل باز از سر باید گرفتن **وگر ایام سالها عربی باشد**
روزهای آنرا بر سیصد و پنجاه و چهار قسمت کرده خارج قسمت را که سالها باشد بسی قسمت کنند و اعداد این
خارج قسمت را در یازده ضرب کرده ایام کبایس معلوم شود آنرا از ایام باقی نقصان کنند تا سالهای
تامه حاصل شود و از باقی روزها حصه ماه گذشته یکی را سی روز و یکی را بیست و نه روز گیرند تا آنچه بماند
مساوی ایام ماه حاضر باشد و اگر نه چنین است غلط باشد **وگر ایام سالهای پارسی باشد** روزها را
بر سیصد و شصت و پنج قسمت کنند تا خارج قسمت سالهای تامه پارسی باشد و ایام باقی را بر سی قسمت کرده
خارج قسمت ماههای گذشته باشد مجموع و ایام باقی باید که مساوی ایام ماه حاضر باشد **و باید دانست**
که تاریخ رومی پیش از تاریخ هجرت است بچندین روز **۳۴۰۷۵۵** و مرقومش چنین باشد **الدلهه**
و پیش از تاریخ فارسی است بچندین روز **۳۴۴۳۴۴** و چون مرقوم کنند چنین باشد **الدمدمد**
و تاریخ عربی پیش از تاریخ فارسی است بچندین روز **۳۶۲۴** و چون مرقوم کنند چنین باشد **ج ک د**
و چون این اعمال آنچه ذکر رفت بحساب صعوبتی دارد جدولی از بهر سهولت این اعمال وضع کردیم تا
باقی سالهای مجموعه و مبسوطه تامه از تاریخ معلوم ایام مرقومات گرفته جمع کنند پس ایام ماهها
تامه از جدول ماهها بر دارند و با ایام ماه حاضر بدان جمع مرقومات افزایند پس مابین التاریخین
مطلوب بر ایام مرقومات افزایند یا نقصان کنند و حاصل را اگر خواهند با سال و ماه و روز
بحساب چنانچه ذکر رفت وگر خواهند درین جدول معکوس کنند آنچه باید از سالهای مجموعه و مبسوطه جمع
کنند و آنچه باقی ماند در جدول شهور ان تواریخ معکوس کنند تا ماههای تامه معلوم شود و آنچه بماند
باید که مساوی ایام ماه حاضر باشد و جدول اینست **فصل پنجم در معرفت تاریخ ملکی** و آن منسوبست
بسلطان جلال الدین ملکشاه و سالهای ایشان شمسی حقیقی باشد که مدت آن سیصد و شصت و پنج
روز و ربع روزی الاکثری باشد و اول سال ایشان روزی بود که پیش از نصف النهار آن روز آفتاب
بحمل رفته باشد و اگر نصف النهار یا بعد از نصف النهار رفته باشد ابتدای سال بر روز دوم کرده اند را باشد

نوروز سلطانی

نوروز سلطانی خوانند
و ماههای ایشان شمسی
حقیقی بود لکن جهت
سهولت کتابت تقویم
تا در اوراق اختلاف
واقع نشود بر عادت
اهل فرس هر ماهی را سی
روز گیرند و خمسه مسترقه
را در آخر سال الحاق
کنند و در هر چهار سال
یک روز دیگر از جهت
کبیسه مسترقه افزایند
تا شش روز شود و
این شش روز چنان باشد که
در آخر هر سال که افتد
در آن پنج روز در آخر
حوت باشد و روز را
[illegible] کرده کبیسه
کنند [illegible] در
[illegible] اعتبار کنند
وچون هفت نوبت
یا هشت نوبت در چهار
سال کبیسه افتد یک نوبت
بعد از پنج سال واقع
شود و معرفت اوایل سالهای ایشان که اول فروردین ماه باشد بتحقیق از استخراج تقویم آفتاب

جدول رفعه ایام تاریخهای مشهوره

سالهای مجموعه	المجموعه: الرومیه	المجموعه: العربیه	المجموعه: الفارسیه			المبسوطه: الرومیه	المبسوطه: العربیه	المبسوطه: الفارسیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		د	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		و	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		ی	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		یا	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		یب	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		یج	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		ید	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		یه	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		یو	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		یز	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		یح	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		یط	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		ک	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		کا	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		کب	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		کج	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		کد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]					
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]					

جدول رفعه ایام اشهر تواریخ مشهوره

ایام شهور سال الروم	
تشرین الاول	[illegible]
تشرین الثانی	[illegible]
کانون الاول	[illegible]
کانون الثانی	[illegible]
سباط	[illegible]
اذار	[illegible]
نیسان	[illegible]
ایار	[illegible]
حزیران	[illegible]
تموز	[illegible]
آب	[illegible]
ایلول	[illegible]
ایام ماههای عربی	
محرم	[illegible]
صفر	[illegible]
ربیع الاول	[illegible]
ربیع الآخر	[illegible]
جمادی الاول	[illegible]
جمادی الآخر	[illegible]
رجب	[illegible]
شعبان	[illegible]
رمضان	[illegible]
شوال	[illegible]
ذی القعده	[illegible]
ذی الحجه	[illegible]
ایام ماههای فارسی	
فروردین ماه	[illegible]
اردیبهشت	[illegible]
خرداد ماه	[illegible]
تیر ماه	[illegible]
مرداد ماه	[illegible]
شهریور ماه	[illegible]
مهر ماه	[illegible]
آبان ماه	[illegible]
آذر ماه	[illegible]
دی ماه	[illegible]
بهمن ماه	[illegible]
اسفندار	[illegible]

جدول سالها

معلوم شود واز جدول متعذر باشد بتخصیص معرفت کبایش تا در روز نوروز خلاف واقع شود فصل ششم در معرفت روزهای مشهور که در تاریخ عرب و پارسی و روم در مواضع تقویم افتاب واقع شود تا انجه معرفت او ضروری بود از برای توقیعات در حواشی تقویم یاد کردیم وانچنانست ایامی که در ماههای عرب واقع است دهم محرم روز عاشوراست و در هشتم ربیع الاول هجرت رسول علیه السلم بود و در کز رجب وقت نماز استفتاح است و در یه رجب بازگشتن اصحاب فیل بود از مکه و در یح او وفات امام زین العابدین علیه السلم بود و در کز او مبعث النبی علیه السلم بود و در شب کز او معراج بود و در یه شعبان شب براتست و در ا رمضان نزول صحف ابرهیم علیه السلم بود و در و ان نزول توریة موسی عم بود و در دوازدهم ان نزول زبور بود عم و در یح رمضان نزول انجیل بود عم و در ط ان فتح مکه بود و در کد ان نزول قران بود بر خاتم الانبیا علیه السلام و در شب کز ان لیلة القدر بود و در غرهٔ شوال عید فطر و در و ان شق القمر و در ز ان غزای احد و قتل حمزه بود و در ه ذو القعده فتح خیبر بود و در کو ذو القعده اصحاب الفیل بمکه رفتند و در ح ذو الحجه ایام ترویه است و در ۹ ذو الحجه روز عرفات و در ی عید قربان و سه روز بعد عید ایام تشریق باشد و در یح او یوم غدیر خم بود و در کد ان تصدق امیر المومنین علی علیه السلام بخاتم الانبیا بود رجب شعبان و رمضان ماههای عبادة اند و محرم و رجب و ذو القعده ذو الحجه ماههای حرام باشند و باید دانست در تاریخ فرس ایام مشهور بسیار بوده است واکثران در ممالک اسلام متروک است واینچه بکار میدارند انست که در نواحی مازندران وگیلان و قومش در کو اسفندار مذ ماه قدیم عید سال نو کنند و در اول فروردین ماه قدیم که چهار روز در میان افتد عید نوروز کنند و در ی تیر ماه قدیم رقعها و تعویذ و طومارها نویسند وان روز را یوم الرقاع خوانند و در روز نوروز که افتاب بحمل رفته باشد که درین وقت یعنی ابتدای تحریر موا موزیج بود رکوب کوسج و جشنهای دیگر که در ایام باقی ماههای پارسی می باشد تا آخر سال چون شعار کفره است و در روزگار اسلام چون انرا اعتبار نمی کنند ترک کردیم وچیزی که ذکر رفت ابجان مثال این دو عید کبر ان و نوشتن تعویذ و طومارها در بیز دهم ماه قدیم و ریسمانها ... در بن روزها بگردن پا و اطفال حمایل می کنند که ان زنار کافران بوده است در ماز ندران و ... هفت روز نحس که در ایام ماههای پارسی بکار دارند واین هم از شعار گبران مجوس است ... بلد و زکر وجود خارجی ندارد و درین مملکت عوام الناس سعادت ونحوست ایام را بدین هفت روز نحس سکز بلد و زکر اکتفا نموده از دلایل نجومی بر گشتند و بکرات ابن فخر در علمی اکابر این سخنها عرض کردیم وجهی قبول ننمود و در ربع مسکون انچه ذکر رفت در هیچ شهری غیر ایشان زمان ندارد ان مستعمل نیست ... ایام چند که مبنی بر موضع تقویم افتاب باشد اول ۲ استوای لیل و نهار و نوروز سلطانی بود و در چهارم درجه حمل وقت حرکت حشرات الارض بود و در ششم درجه اول وقت سفر دریا باشد و در یو اول وقت فصد و مسهل باشد و در هفدهم ثور غایت قوة بهار باشد و در سیم او اخر ایام امطار باشد و در یج جوزا ابتدای

کرما بود و در ط ان نقصان اب اندرخت و در ه او امتزاج الفصلین وجستن بادهای شرقی باشد و ه او غایت درازی روز بود و اول ح او جله تابستان باشد و در ه او نهی فصد و مسهل بود و در ب اسد غایت گرما و ایام باحورات و در ه اسد طلوع سهیل بود بیمن و در اول سنبله طلوع سهیل باشد بحجاز و در ۶ سنبله ابتدای شکستن گرما و طلوع سهیل بود بفارس و در ۹ او استکمال الاثمار باشد و در ه او امتزاج الفصلین و در یو طلوع سهیل بود بعراق و در ر وی اخر نهی فصد و مسهل یعنی اول رخصت فصد و مسهل ه و در ا اول میزان استوای لیل و نهار باشد و اول خریف و در ما عقرب غایت قوت خریف بود و در یه او اول وقت باد جنوب و در ط وقت وشیدن دریا و در ع قطع سفر دریا و در کا اول ایام مطر باشد و در کو ان وقت نزول اب از درخت و اول نهی فصد و مسهل و در ه قوس ابتدای سرما باشد و در ی او ریختن تمامی ورق انجار و در سه او ابتدای جستن بادهای شمال و در منتصف او امتزاج الفصلین و در کط شب یلدا و در ا اول جدی اقصر النهار و اطول اللیل و اول جله زمستان و در یه نیسان شدن هوام بود در زیر زمین و هلاک حشرات الارض بود و در یه دلو شدة البرد و در ی او شب سده است و در و حوت فتور البرد باشد وان وقت شکستن سرما و نشاندن درخت است و در سه درجه حوت وقت روان شدن آب بدرخت ه درجه امتزاج الفصلین یط ظهور الهوام از زمین فصل هفتم در مقدمات و بیان طلوع منازل و تحقیق ان در هر روز کار مبنی بر احکام ماههای رومی نهاده اند وانچنانست که چون کواکب منازل از تحت الشعاع افتاب بیرون امده پیش از افتاب طلوع کند فلان منزل در فلان صبح از ماه رومی واقع شد و باید دانست که اهل علم ریاضی تقسیم منازل قمر را بدو نوع اعتبار کرده اند یکی بحسب صور کواکب با تدا اعتبار صور بروج و دیگر بطریقه تقسیم افلاک و بروج که مرکز متغیر نشود و چنانکه هر برجی قسمی باشد از ... قسم فلک که ان دوازده درجه و بیخاه و یک دقیقه ... ثابتات و ما از جهت معرفه بودن قمر در تقویم بمحاذات این تقسیم جدول در افواه زیج با درجات و دقایق ... بازای مواضع قمر در نصف النهار کرفته در تقویم وضع کنند واین جدول مرکز متغیر نشود و تقسیم دیگر ان صورت منازل است ... هر منزل مشتمل بر چند کوکب ثابته واین منازل بحرکت ثابتات متحرک باشند چنانکه بهر هفتاد سال یکدرجه حرکت ... بحسب این حرکت طلوع هر منزل بهر هفتاد سال یکروز به توالی ایام ماههای رومی باز افتد و طلوع کواکب بطین در سال هزار و ششصد و سی ام اسکندری در وقت صبح بیست و ششم نیسان بوده است و در تاریخ این زیج که سال یکهزار و ششصد و شصت و هشتم اسکندری است و بعد ازین تا سی و دو سال دیگر هم در بیست و ششم نیسان طلوع خواهد کرد و در تاریخ هزار و هشتصد تا قصه اسکندری طلوع شرطین در بیست و هفتم نیسان خواهد بود و بعد از سیزده روز طلوع بطین باشد و در باقی منازل سیزده روز حساب کنند و چون نوبت بمنزل سماک رسد که منزل چهاردهم است طلوع غفره بعد از چهارده روز باشد و در سال کبیسه طلوع شرطین بچهارده روز بعد از رشا باشد و ما از جهت معرفت اوقات طلوع منازل بحسب تاریخ مذکور این جدول وضع کردیم تا اوقات طلوع هر منازل بازای ایام معلوم

نسب عرض شمالی یا جنوبی گرفته نگاه دارند پس بخاصهٔ معدله عرض شمالی بر دارند هر جا که نسب عرض شمالی باشد و جنوبی گرفته باشند و در یکدیگر ضرب کنند حاصل عرض معدل باشد شمالی یا جنوبی پس نظر کنند که عرض کوکب شمالی باشد در ایامی که بسط داده باشند تا بهر ده روزه یا پنج روزه متزاید شود شمالی صاعد زاید باشد و اگر متناقص بود شمالی هابط ناقص و اگر جنوبی بود و زیاده شود جنوبی هابط زاید بود و اگر نقصان کند جنوبی صاعد ناقص و قسم دوم در بیان عرض زهره و عطارد وان چنان باشد که بازای مرکز معدل هر یکی عرض اول بر دارند وان دایما در زهره شمالی باشد و عطارد جنوبی پس بمرکز معدل و دقایق نسب عرض دوم و سیم بر دارند شمالی و جنوبی هر یکی بنهند و بخاصهٔ معدله هر یکی از زهره و عطارد عرض دوم و سیم بر داشته شمالی و جنوبی تعیین کنند پس با دقایق نسب هر یکی را در عرض وی ضرب کرده نگاه کنند اگر نسب عرض هر دو در یک جهت باشند عرض شمالی بود و اگر مختلف باشد جنوبی باشد واز جهت عرض معدل نظر کنند اگر هر سه عرض در یک جهت باشند جمع کنند و الا فضل انچه در یک جهت باشند از غیر ان گرفته عرض معدل باشد در جنوب یا در شمال اگر فضل شمالی را باشد و اگر جنوبی را بود جنوبی و صاعد و هابط و زاید و ناقص عروض همانست که در عروض کواکب علوی گفته شد و بهمان طریقه بسط دهند فصل سیم در بیان نطاقات و مقامات کواکب معرفه رجعت و استقامت و زاید و ناقص تقویم کواکب بباید دانست که مترصدان از جهت استعلا و انخفاض و صعود و هبوط مرکز جرم افتاب و مراکز تداویر باقی کواکب در فلک اوج چهار نطاق اعتبار کرده اند واز برای احوال مراکز کواکب در فلک تدویر هم چهار نطاق تصور کرده اند وان بدو طریق است یکی بحسب بعد از زمین که هر نطاقی در فلک خود ربع دور باشد چنانچه اهل صنعت تصور کرده اند و دوم بحسب اختلاف مسیر که ان مستعمل مترصدان و محاسبان و اهل احکام است و در مبدای نطاق اول و سیم بهر دو اعتبار خلافی نیست چنانکه در فلک خارج و مرکز مبدای نطاق اول و سیم بهر دو اعتبار خلافی نیست چنانکه در فلک خارج و مرکز مبدای نطاق اول ... اوجی و حضیضی که مبدا ان اول حمل و میزان باشد از مرکز معدل و در تدویر بیان ذروه و حضیض ... اول حمل و میزان بود از خاصهٔ معدله و نطاق اول و چهارم اوجی را محاسبان بحسب اختلاف مسیر مقدار غایه تعدیل اول هر کوکب بر ربع دور افزوده از نطاق دوم و سیم نقصان کرده و همچنین غایه تعدیل ثانی هر کوکب را در نطاق اول و چهارم تدویری بر ربع دور اضافه کرده از نطاق دوم و سیم نقصان کردند و چون نطاق اوجی یا تدویری هر کوکب را از دور نقصان کنند باقی موضع چهارم باشد باید دانست که مرکز جرم افتاب و مراکز تداویر باقی کواکب در نطاق اول و دوم اوجی هابط باشند و در نطاق سیم و چهارم صاعد و در نطاق اول و چهارم مستعلی باشند و در دوم و سیم منخفض و همچنین مرکز جرم قمر و باقی

دیگر کواکب در نطاق اول و دوم تدویری هابط باشند و در نطاق سیم و چهارم صاعد و در نطاق اول و چهارم مستعلی و در دوم و سیم منخفض و کواکب علوی دایما بحرکت وسط در ذروه و سطی بمقابله افتاب رسند و زهره و عطارد درین دو موضع بحرکت وسطی محترق شوند و چون تقویم کواکب ده روزه یا پنج روزه و قمر را هر روزه بنوعی که ذکر رفت عمل کرده باشند از جهت معرفت بسط دادن تقویم ده روزه یا پنج روزه نطاقات اوجی و تدویری را از جدول برداشته در دستور وضع کنند وانچنان باشد که از برای نطاقات اوجی نیرین را بمرکز مطلق و باقی کواکب را بمرکز معدل و در تدویر همه را بخاصهٔ معدله از جدول نطاقات که بعد از تقویم کواکب وضع کردیم بردارند و نطاقات قمر را در نصف النهار هر روز بتحقیق وضع کنند و نطاقات باقی کواکب را در میان تقویم ده روزه یا پنج روزه در دستور ان کوکب بتعریب نهند و چون تقویم ده روزه یا پنج روزه کواکب را چنانچه در فصل سیم ذکر خواهیم کرد بسط دهند و در صفحهٔ ایسر چنانچه رسم است جدول تقویم تمام کشیده بنویسند واز برای مواضع نطاقات اوجی تدویری مرکز معدل و خاصهٔ معدله را بطریقه تقویم بسط دهند تا مواضع انتقال مرکز تدویر در نطاقات اوجی و مرکز جرم کواکب در نطاقات تدویری معلوم کرده در میان تقویم هر کوکبی در سر ماهها برخی بنویسند و صعود و هبوط باز نمایند اما معرفه مقامات کواکب و بیان رجعت و استقامت و پیدا کردن زاید و ناقص و کت تقویم کواکب بدانجا حد باعتبار محیط تدویر و وضع حلده و وجوه کواکب در تقویم بباید دانست که مقام اول کوکب موضعی باشد در این فلک تدویر که بعضی از نطاق دوم باشد که چون کوکب بدانجا رسد ابتدای رجعت باشد و موضع دیگر باشد در اواخر نطاق سیم که چون کوکب بدانجا رسد انرا مقام دوم خوانند که ابتدای استقامت کواکب باشد و چون مرکز معدل زحل در اوج باشد ... روز مقیم شود و در بعد اوسط هفت ... و در بعد اقرب پنج روز و مشتری در اوج هفت روز و در بعد اوسط پنج روز و در بعد اقرب سه روز ... کواکب راجع شوند در ان شبانروز نظر کنند تا مرکز مطلق هر یکی را در کدام برج و درجات و بعد از ان هفت درجه بر مرکز مطلق زحل که ان مرکز غیر معدل باشد بر افزایند و بر مشتری شش درجه و بر مریخ دوازده درجه و بر زهره دو درجه و عطارد چهار درجه تا مرکز مطلق حقیقی شود پس بازای درجات و دقایق این مرکز از جدول مقامات خاصهٔ معدله کواکب بر دارند وان موضع نقطهٔ وسط اقامت کواکب باشد که ان مقام اول رجعت کوکب است و چون ان برج و درجه را از دور نقصان کنند باقی موضع نقطهٔ وقوف دوم باشد که ابتدای نقطه استقامت و چون نظر کنند که برج و درجات و دقایق این نقطه در مابین کدام روز خاصهٔ معدله واقع است

وباقی ایام مشهوره که درین تاریخ رومی واقع است در اول تشرین الاول وقت جستن باد صبا باشد
و در ششم تشرین الاول طلوع [illegible] باشد و در دوازدهم ابن ماه وقت بریدن درخت باشد و طلوع
[illegible] الواقع در اول تشرین الاخر وقت جستن باد جنوب باشد و در هفتم شباط [illegible] اول باشد که بر خاک افتد و در
چهاردهم [illegible] دوم باشد که بر اب افتد و وقت شکستن سرما باشد و نشاندن درختان و در [illegible]
[illegible]
ششم شباط اول برد العجوز باشد [illegible] و در [illegible] ایام برد العجوز باشد و در ششم نیسان زیاده
شدن [illegible] و در چهاردهم طلوع عیوق باشد و در دوازدهم [illegible]
[illegible]

وان مقدار روزهای که از بیست و یکم [illegible] ماه گذشته باشد بران اضافت کنند تا اوساط و عقدهای کوکب
و [illegible] نجوم در نصف النهار مطلوب در طول دار السلطنه هراة اعنی [illegible] معلوم شود [illegible] طول شهر دیگر
خواهند [illegible] مابین طولین از جدول گرفته بر اوساط کواکب افزایند اگر طول شهر کمتر از [illegible] باشد والا [illegible]
اوساط کواکب در شهر مطلوب و در زمان مطلوب حاصل شود [illegible] این جمله را در [illegible] دستور عمل ترتیب وضع کنند و دستور
کواکب را جدول کشیده او ساط شمس و زحل و مشتری و مریخ و زهره را ده روزه بر اندو در ایام رجعت و استقامت
مریخ و زهره را پنج روزه و عطارد را [illegible] پنج روزه بر اند و علوبین را روزهای نقط وقوف یکروزه عمل کنند تا دقایق
نقط وقوف معلوم شود و مریخ و زهره و عطارد را در ایام [illegible] رجعتی و استقامتی تا پنج روز هر روزه عمل کنند و بعد ازان
[illegible] افتاب تعدیل الایام گرفته بر وی افزایند و [illegible] اصل خوانند و [illegible] اصل تعدیل گرفته با وی جمع کنند تا [illegible]
شود و چون اوج بروی افزایند حاصل تقویم افتاب باشد در وقت مطلوب پس بازای تقویم ده روزه افتاب میل افتاب
از جدول بردارند تا [illegible] تقویم افتاب بسط دهند [illegible] بعد ازین معلوم شود و از برای تقویم قمر مرکز و خاصه
و وسط او را با موضع راس هر روز بر انند و [illegible] تعدیل اول گرفته بر خاصه افزایند تا معدل شود پس [illegible] تعدیل
[illegible]

بس ان ده روزه یا پنج روزه را بسط دهند و بدانند که هر یکی از نقط وقوف اول و دوم در کدام روز واقع
است ازان در صفحه بسط تقویم کوکب نشان کنند و تقویم ان روز را یکروزه عمل کنند تا معلوم شود که دقایق نقط وقوف
هر کوکبی چندست و در ان اوقات مریخ و زهره و عطارد را پنج روزه متوالی یکروزه عمل کنند و بعد ازان [illegible]
[illegible] ایام وقوف زحل و مشتری و نواحی رجعت و استقامت مریخ و زهره و عطارد را بسط دهند و ما جدول
نطاقات و مقامات را بعد از جدول تقویم کواکب وضع کردیم اما معرفت زاید و ناقص تقویم کواکب باعتبار نطاقات
در محیط تدویر وان چنان باشد که چون کوکب بر توالی از نقطه وقوف دوم گذشته [illegible] استقامت کند و [illegible]
حرکت کمتر از حرکت مرکز تدویر باشد ناقصه خوانند و علاماتش چنین باشد قصه و چون روز بروز زیاده شود
تا رسیدن بحرکت وسط ناقص متزاید باشد و علاماتش چنین بود قصه مسد و چون تقویم کوکب مساوی حرکت
مرکز تدویر شود چنین نویسند سط و چون در اول نطاق چهارم رسیده زیاده از حرکت وسط [illegible] بنویسند و چون
[illegible] شود تا رسیدن بذروه تدویر که دایما کواکب در ان موضع محترق شوند حرکت تقویم زاید متزاید باشد و علاماتش
چنین بود [illegible] و از انجا تا اخر نطاق اول زاید متناقص بود و علاماتش چنین باشد [illegible] و چون
قریب بنطاق دوم گذشته مساوی حرکت مرکز گردد دیگر باره [illegible] نویسند و چون کوکب بنطاق دوم
[illegible]

12

دران ایام معلوم شود و اگر [illegible] زیاده شود کسور انرا [illegible] ان ده روز یا پنج روز افزایند
و اگر [illegible] روز بروز نقصان باشد کسور انرا بر اوایل ان ایام زیاده کنند و چون [illegible] زیاده و نقصان نشود
کسور انرا قسمت کرده بر روزها زیاده کنند و ما تمام کسور ده روزه و پنج روزه را درین دو جدول وضع کردیم تا در
وقت عمل مقدار و محل هر کسری را ازین جا باسانی معلوم کنند وان جدول اینست والله اعلم

جدول مواضع کسور پنج روزه	جدول مواضع کسور ده روزه
[illegible]	[illegible]

و باید دانست که در تقویم ده روز شمس و زحل و مشتری ان مقدار واقع نشود که بقوس [illegible] احتیاج افتد در تقویم مریخ و زهره [illegible]
[illegible]

انرا تصرف کرده بقانون مبیات راست کنند تا کواکب در محل نقطهای وقوف بتدریج بنیاد رجعت یا استقامت
کنند و در میل افتاب و عروض کواکب غیر از قمر همین قاعده نگاه داشته تقویم کواکب هر روزه با عرض و
جهات و نطاقات و زاید و ناقص حرکات تقویمی وابتدای حدود و وجوه کواکب در دستور وضع کرده بتقویم
برند وبعد ازان باعمال اجتماعات واستقبالات ورویة اهله وخسوف وکسوف وطوالع هریک وطالع تحویل سال عالم
و فصول مشغول شود پس ممازجات قمر واتصالات کلی وتناظر را باتمام رسانند وبا توقیعات در دست راست
تقویم وضع کنند مطالع البروج بیلد وبخط استوا ابتدا از سر حمل وبفلک مستقیم ابتدا از سر جدی از برای معرفة طالع وعاشر
وغیره وجدول ساعات النهار بعد از تقویم کواکب وضع کردیم تا بازای درجه افتاب روز بروز بردارند اما جهة غایة
ارتفاع افتاب در برجهای شمالی درجات ودقایق میل افتاب را بر تمام عرض بلد افزایند ودر نصف جنوبی نقصان کنند
تا حاصل یا باقی غایت ارتفاع باشد ودر شهر مطلوب فصل ششم در معرفة اجتماع واستقبال و باقی ممازجات قمر
وانتقالات وحالات گوییان اتصالات کواکب با یکدیگر وتناظر ورسیدن کواکب بموضع معین مثل شرف وهبوط و
تحویلات باید دانست که جون تقویم کواکب را با عروض وجهات نخاوه باشند از برای اعمال خسوف وکسوف بمعرفت
اجتماع واستقبال مشغول باید شد وطریق عمل چنانست که دایما بعد قمر از افتاب یا کواکب در نصف النهار روز بجا کیرند
که قمر نرسیده باشند وبعد از نیمروز یا در شب اینده خواهد رسیدن واین درجات ودقایق بعد ماضی باشد از
نصف النهار گذشته از همین روز ودر تقویم نصف النهار روز دوم نظر کنند که قمر چندار درجه ودقیقه از تقویم
همان کوکب گذشته است وانرا بعد مستقبل خوانند از نصف النهار روز دوم واین نظر پیش از نیمروز
دوم یا در شب گذشته واقع شده باشد وچون بعد ماضی ومستقبل را جمع کنند انچه کمتر از سی درجه باشد بعد ماضی
بود ودر روز دوم ودرجه زیاده برسی درجه باشد بعد مستقبل بیکی از مجموع بعد ماضی ومستقبل بعد معدل
واما جهت معرفة ساعات بعد اجتماع واستقبال بعد روز اول ماکه از نصف النهار ماضی گرفته باشند در [illegible]
کرده حاصل را بر بعد معدل قمر قسمت کنند خارج ساعات بعد باشد وچون ساعات بعد را در بهت افتاب ضرب
کرده بر شصت وچار قسمت کنند خارج جزو بعد باشد انرا بر تقویم افتاب نصف النهار مقدم افزایند ویا از
نصف النهار مستقبل نقصان کنند تا موضع افتاب در زمان اجتماع یا استقبال معلوم شود واگر خواهند
بازای ساعات بعد وبهت افتاب جزو البعد از جدول اتصالات بردارند جزو اجتماع همیشه موضع افتاب باشد
و جزو استقبال در فوق الارض معتبر باشد یعنی [illegible] موضع افتاب باشد ودر شب موضع ماه وهمچنین اگر

خواهند

خواهند بازای بهت ساعات بعد از جدول ممازجات یا اتصالات کلی برداشته نظر کنند اگر ساعات بعد ماضی
کمتر از نصف النهار باشد با هم جمع کنند تا اتصال بعد از نیمروز واقع شود واگر مساوی باشد جمع کنند تا اتصال
در اول شب باشد واگر ساعات نصف النهار کمتر از ساعات بعد باشد از وی نقصان کنند باقی ساعات اتصال بود
در شب اینده واصل در سهولت اعمال ممازجات واتصالات وتناظر وتحویلات وغیره را همچنین طریقست که مذکور شد
که بعد معدل را از بعد ماضی ومستقبل جمع کرده بساعات بعد ماضی عمل کنند یعنی کوکب سریع با تصال نرسیده باشد
اگر جانچه پیش از نصف النهار این روز ویا در شب گذشته اتصال کرده باشند بضرورت ساعات بعد از نصف النهار
مستقبل را بگرفته نظر کنند اگر ساعات بعد کمتر از نصف النهار باشد از وی نقصان کنند تا باقی ساعات اتصال باشد
پیش از نیمروز واگر مساوی باشند از همدیگر نقصان کنند تا اتصال در اول روز واقع شود واگر ساعات بعد
بیشتر از نصف النهار وکمتر از مجموع نصف النهار وشب باشد یا نصف النهار جمع کرده از بیست وچار نقصان کنند
باقی ساعات اجتماع یا استقبال باشد از شب گذشته واگر ساعات بعد ماضی ومستقبل را جمع کنند بیست وچهار باشد
وتیر از جهت رسیدن کوکب بموضع معین تحویلات وغیره بهت ان کوکب را بجای بهت معدل بکار باید داشت
وباقی عمل چنانچه ذکر رفت فصل هفتم در معرفت رویة هلال وظهور واختفای کواکب مجرد وبعضی از کواکب
ثابته باید دانست که طریق مشهور در معرفة رویة هلال انست که تقویم نیرین را در روز دوم اجتماع بوقت
غروب مقوم کرداننده وان در اکثر اوقات روز بیست ونهم باشد بوقت غروب پس تقویم شمس غروب از تقویم
قمر غروب نقصان کرده باقی را بعد سوا خوانند وچون عرض قمر در وقت غروب حاصل کرده در دهی ونیم ضرب کنند
تا انحراف قمر حاصل شود انرا بر تقویم قمر غروب افزایند اگر عرض شمالی باشد والا کاهند تا قمر در وقت غروب معدل شود
مطالع نظیر [illegible] از مطالع نظیر قمر معدل غروب بیلد نقصان کنند باقی بعد معدل قمر باشد پس
بعد معدل [illegible] در میان ده درجه ودوازده درجه باشد وبعد سوا از ده [illegible] بیشتر بود هلال بتوان دید باریک
واگر بعد معدل میان دوازده وچارده باشد هلال معتدل باشد واگر میان چهارده وشانزده باشد هلال
روشن بود واگر میان شانزده وهجده باشد هلال ظاهر بود واگر بیشتر بود سخت ظاهر باشد وجهات هلال
جهات عرض قمر باشد اما ظهور واختفای کواکب وان چنانست که هریکی را از کواکب علوی را بعد رویة
معین بود که ان از درجه [illegible] که اول حملات ومبدای خاصه معدل بر توالی بود [illegible]
توالی مبدای [illegible] وزهره وعطارد این وبرخلاف توالی گیرند وان بعد زحل را [illegible]
درجه ومشتری را چهارده درجه ومریخ را [illegible] باشد واین ابعاد از [illegible] مبدا

ظهور ایشان بود در مشرق و برخلاف توالی مبدای خفا در مغرب و زهره و عطارد این حد و از ذروه و حضیض تدویر باشند چنانکه زهره را از هر طرف ذروه بیست و چهار درجه بود و عطارد را پنجاه و یک درجه و این ابعاد بر توالی مبدای ظهور ایشان بود در مغرب و برخلاف توالی خفا در مشرق و از حضیض تدویر کما اول میزانست در خاصه معدله زهره را از هر طرف سه درجه بود و عطارد را سیزده درجه و این بعد بر توالی حد مبدای ظهور بود در مشرق و برخلاف توالی خفا در مغرب و ما حد و این ابعاد را جدول وضع کرده ایم در ابر جدول نطاقات تا بازای درجات خاصه معدله بردارند **و بعضا از کواکب ثابته** انچه ابدی الظهور باشند در افاق ما بجهت کثرت عرض ایشان در شمال ظهور ایشان در یک شب دو نوبت بود مثل عیوق و سماک رامح و نسر الواقع و هر کوکب که بر منطقه البروج نزدیک بود چون قلب الاسد و سماک الاعزل **و نیز هر کوکب** که در عظم اول باشد قوس الرویة ان پانزده درجه بود و در عظم ثانی سیزده درجه و در عظم ثالث پنج و یک درجه و در رابع پنج و چار درجه و در عظم خامس پنج و هفت درجه سادس سی درجه و هر چه عرض ایشان در شمال زیاده بود قوس الرویة ان کمتر بود و انچه عرضش در جنوب بیشتر بود قوس الرویة ان بیشتر بود و استعمال قوس الرویة این کواکب در ظهور و اخفا یکسان باشد **و طریق علم بانست** که چون جیب بعد میان افتاب و درجه غروب کوکب بر جیب تمام عرض اقلیم منحط قسمت کنند و خارج را در جدول جیب منقوس کرده حاصل انحطاط افتاب بود پس اگر قوس انحطاط مساوی قوس الرویة بود کوکب در مبدای ظهور یا اختفا باشد والا نباشد تا هر دو یکسان نگردند **فصل هشتم در معرفت طالع سال عالم و اجتماع و استقبال و موالید بزرگ** و هر طالعی که استخراج ان مبنی بر ساعات باشد و انواع ان بطریقهای مختلف اول بطریقه کهت و بعد و عمل ان بتحقیق برد و نوع بود یکی بحسب ساعات تحویل از اول روز یا شب و دوم بحسب ساعات بعد از نصف النهار ماضی یا مستقبل **اما بحسب ساعات تحویل** چنان بود که ساعات گذشته را در اجزای ساعت حقیقی ان شبانروز بیلد ضرب کرده حاصل را [illegible] خوانند پس اگر تحویل در روز بود مطالع جزو افتاب و در شب مطالع نظیرش بیلد گرفته با دایره [illegible] کنند حاصل مطالع طالع باشد بتحقیق از وقت طلوع یا غروب افتاب تا زمان مطلوب **و اما بحسب ساعات بعد** چنان بود که هر یکی را از ساعات بعد ماضی و مستقبل را در اجزاء یک ساعت حقیقی ان شبانروز ضرب کنند تا دایر ماضی و مستقبل از هر دو نصف النهار تا زمان مطلوب معلوم شود و میزانش چنان بود که چون هر دو دایر جمع کنند سیصد و شصت درجه باشد باز یادتی مطالع شبانروز تحویل تا ولادت یا اجتماع و استقبال بخط استوا پس مطالع شمس نصف النهار مقدم بر تحویل بفلک مستقیم محسوب من اول الجدی گرفته بر دایر ساعات بعد نصف النهار مقدم بر تحویل افزایند و یا دهند ساعات بعد مستقبل را از مطالع شمس نصف النهار متاخر بفلک مستقیم نقصان کنند تا بر هر دو تقدیر مطالع طالع حاصل شود بتحقیق و چون

ازدر جدول

از او در جدول مطالع بیلد منقوس کنند طالع برون اید چون مطالع طالع را در جدول مطالع فلک مستقیم محسوب من اول الجدی منقوس کنند عاشر برون اید **و نوع دیگر برهان بود** باز ان هم بر دو نوع باشد یکی بطریقه جدول و دوم بحساب **و هر نوع** اول را که بجدول باشد اوج و مرکز خوانند و انچنان باشد که اوج غیر معدل افتاب را در زمان تحویل یا ولادت از موضع تحویل غیر معدل تعدیل الایام کرمت بر صد حد بیه سرفند **با کمال** نقصان کنند تا مرکز اصل بماند بازای ان تعدیل افتاب از جدول بر دارند و از وی نقصان کرده باقی را مرکز حادث اول خوانند و بدین مرکز تعدیل دیگر بردارند و بروی افزایند و انرا مرکز حاصل اول خوانند پس تفاوت میان وی و مرکز اصل بگیرند و انرا بر مرکز حادث اول افزایند اگر کمتر از مرکز اصل باشد والا نقصان کنند حاصل مرکز حادث دوم بود **پس** بازای ان تعدیل دیگر گرفته بروی افزایند و انرا مرکز حاصل دوم خوانند و ان بعینه اگر مثل مرکز اصل باشد و مرکز حادث دوم مرکز تحویل بوده باشد و اگر موافق نباشد پس **دیگر** باره تفاوت میان مرکز و مرکز اصل گرفته بر مرکز حادث دوم و که وجه اول بیفزایند یا بکاهند انچه باید مرکز حادث سیوم باشد باز این تعدیل گرفته بر او افزایند تا اگر مثل مرکز اصل شود و مرکز حادث سیم مرکز تحویل باشد **و نوع دیگر که برهانی باشد انرا طریقه** جهت و قوس خوانند عمل انچنان بود که غایة تعدیل را بر صد حد بیه سرفند کرمت **اخ نو** بر اوج الوقت تحویل یا ولادت زیاده کنند تا اوج معدل شود انرا از تقویم غیر معدل بتعدیل الایام زمان مطلوب چنانچه در رفت نقصان کنند تا مرکز اصل بماند **پس** جیب مرکز اصل را دایما در مابین المرکزین که مت بر صد جدید گرفته **ب ا ی** منحط ضرب کنند و حاصل جیب تعدیل افتاب باشد قوسش از جدول جیب گرفته تعدیل بود و انرا بر مرکز اصل افزایند اگر مابین حمل و میزان بود والا نقصان کنند باقی مرکز تحویل باشد **و از جمله معرفة درجه طالع از مرکز تحویل** تفاوت میان هر یکی از مرکزین نصف النهار مقدم یا موخر بر زمان تحویل و غیره و مرکز تحویل که عمل کرده باشند بگیرند و انرا مابین المرکزین خوانند و ان بعینه مثل دقایق بعد ماضی و مستقبل باشد و حصه ان از حرکت معدل النهار در شبانروز مطلوب بطریقه حساب معلوم کنند **انچنان** بود که هر یکی از مابین المرکزین را از نصف النهار مقدم یا موخر در مجموع دور یاد دقایق مطالع بحقیقت افتاب در شبانروز تحویل یا ولادت و غیره بخط استوا ضرب کرده حاصل را بر حرکت مرکز افتاب در ان شبانروز قسمت کنند خارج حصه مابین المرکزین باشد از دایره معدل النهار و ان بعینه مثل دایر ماضی و مستقبل باشد پس مطالع شمس نصف النهار متقدم محسوب من اول الجدی گرفته بر دایر المرکزین از نصف النهار ماضی افزایند و اگر خواهند دایر نصف النهار مستقبل از مطالع نصف النهار موخر نقصان کنند حاصل مطالع طالع باشد و چون انرا در جدول مطالع البروج بیلد منقوس کنند طالع برون اید چون در فلک مستقیم محسوب من اول الجدی منقوس کنند عاشر برون اید **فصل نهم در معرفة تسویة البیوت** و ان بانواع بود و در جمیع اعمال هر او تاد اربعه خلاف ...

نکرده اند اما در مراکز هشت خانهٔ باقی اختلاف بسیارست و چون چهار مرکز آن حادی عشر و ثانی عشر
و ثانی و ثالث باشند معلوم شود که باقی خانها باشند و استخراج این چهار مرکز بطریق مشهور چنان بود که مطالع طالع
را بیلد از مطالع طالع بفلک مستقیم محسوب من اول الجدی نقصان کنند حاصل نصف قوس النهار درجهٔ طالع بود پس
ثلث آنرا بر مطالع طالع که آن مطالع بفلک مستقیم زیاد کنند حاصل مطالع حادی عشر بود و دیگر همان ثلث را بر وی افزایند
حاصل مطالع ثانی عشر بود و آنگاه شصت درجه بر مطالع ثانی عشر افزایند مطالع ثانی بود پس صد و بیست درجه بر مطالع
حادی عشر افزایند حاصل مطالع ثالث باشد پس این مطالعها را در جدول مطالع فلک مستقیم محسوب من اول الجدی معکوس کرده تا
درجات خانهٔ یازدهم و دوازدهم و دوم و سیم حاصل شود و درجات خانهٔ پنجم و ششم و هشتم و نهم در مقابل این خانها
بود نوعی دیگر که منسوب است با ابوریحان بیرونی حضرت خواجه قدس سره و تسمیهٔ این تسویه را بیشتر محقق کرده است
و با وجود آنکه درین عمل سعی بلیغ نموده اند اما استعمال مولود و تعدیل عطیهٔ عمر را بتسویهٔ البیوت مشهور عمل میکنند و این
تسویه را اعتبار نمیکنند و ما این را از جهت تکمیل اعمال موالید و شهرت منجمان آوردیم بباید دانست که این هشت خانهٔ باقی بعد از
اوتاد از چهار ساقط اند و آن دوم و دوازدهم نظر بر دو بود و چهار دیگر ناظر بطالع که آن سیم و یازدهم و نظیر هر یک باشد
و آنچنان بود که دایرهٔ اول سموت را بدو ایر آفاق حادثه **و ما بعضی از اصطلاحات این در اول بیان کنیم**
بدوازده قسم متساوی کنند تا خانهای دوازده گانه بطریق مراکز محققه معلوم شود و تعدیل هر یکی را از مطالع خانها قوی بود
از دایرهٔ معدل النهار میان دایرهٔ افق بلد و دایرهٔ افق حادث خانهٔ مطلوب و ارتفاع افق حادث هر یکی را خانها قوی بود
و از دایرهٔ اول سموت میان افق بلد و دایرهٔ افق حادث خانهٔ مطلوب فوق الارض و انحطاط در تحت الارض و هر یکی را ارتفاع افق
حادث دوازدهم و دوم سی درجه بود و ارتفاع افق حادث یازدهم و سوم فوق الارض و تحت الارض شصت درجه پس چون جیب
عرض بلد در جیب شصت درجه منحط ضرب کنند قوس حاصل عرض افق حادث دوازدهم و دوم بود و چون در جیب سی درجه
منحط ضرب کنند قوس حاصل عرض افق حادث یازدهم و سیم باشد یعنی بعد مطالع این خانها از مطالع طالع آنگاه جیب سی درجه
و بر جیب تمام عرض افق دوازدهم و دوم منحط قسمت کنند خارج قسمت جیب تعدیل مطالع دوم و دوازدهم باشد و جیب شصت درجه
بر جیب تمام عرض افق یازدهم و سوم منحط قسمت کنند خارج قسمت جیب تعدیل مطالع یازدهم و سیم بود و قوس هر یکی از جدول جیب گرفته
تعدیل مطالع هر یک باشد پس مطالع طالع را در چهار موضع نهاده تعدیل یازدهم و سیم را از اول نقصان کنند و بر چهارم افزایند و تعدیل
دوم و دوازدهم را از دوم نقصان کنند و بر سیم افزایند تا در موضع اول مطالع حادی عشر بود و در دوم مطالع ثانی و در چهارم مطالع
ثالث پس هر یکی ازین مطالع در جدول عرض که موافق عرض افق حادث آن خانه باشد معکوس کنند تا درجات و دقایق هر کز این خانه معلوم شود
و درجات باقی مراکز در مقابل اینها بود **د بباید دانست** که عرض افق و تعدیل مطالع خانهای مذکور در هر افقی که عمل کرده باشی

هیئت یکسان بود و باختلاف طالعها مختلف نشود **فصل دوم در معرفت خسوف ماه بجدول و طریق موقت** چنان بود که
در استقبال که در شب باشد و کنارهٔ روز اتفاق افتد و چون بعد جزو از عقده کمتر از دوازده درجه و بیست و هشت دقیقه باشد خسوف
ممکن بود **پس حصهٔ عرض قمر** در زمان استقبال دانسته در طول جدول و بیت قمر در بالا بعرض جدول طلب کنند آنجا که بهم رسند آنکه
کله نوشته باشند هیچ جرم ماه منخسف شود و اگر کلا نباشد اصابع معدل بتعدیل مابین طولین در طول و عرض بردارند و هم اصبعی
از آن نیمدانگ بود از جرم ماه که گرفته شود و هر هفت دقیقه و نیم یکجو و از جدول دوم ساعات سقوط بردارند و آن نصف زمان
خسوف بود از ابتدا تا تمام انجلا و از جدول سیم آنجا که کلا نوشته باشند دقایق ساعات مکث بردارند و آن نصف زمان انخساف
ماه بود پس ساعات استقبال را در پنج موضع بنهند و ساعات سقوط از اول بکاهند و بر پنجم افزایند و ساعات مکث از دوم بکاهند
و بر چهارم افزایند و سیم بحال خود بگذارند تا در اول ساعات بدو خسوف بود و در دوم ساعات تمامی خسوف و در سیم ساعات
وسط خسوف و در چهارم بکاهند و بر چهارم افزایند ساعات تمام بدو انجلا و در پنجم باشد ساعات استقبال
و در پنجم ساعات تمام انجلا و اگر خسوف و کلا نباشد ساعات استقبال را در سه موضع بنهند و ساعات سقوط از اول بکاهند
و بر سیم افزایند تا اول ساعات بدو خسوف بود و در دوم ساعات وسط خسوف و سیم ساعات تمام انجلا و اگر ساعات بعد
مساوی ساعات نصف النهار و ساعات سقوط باشند همه اوقات خسوف شب باشد و اگر مساوی نصف النهار تنها باشد وسط خسوف
با اول روز یا اول شب بود و اگر مجموع هر دو کمتر از نصف النهار باشد تمامی آن خسوف در روز افتد و مرئی نشود و ارباب احکام بدان
التفات نکنند و طالع خسوف طالع وسط خسوف بود که آن طالع استقبال باشد **فصل یازدهم در معرفت کسوف آفتاب** و آنچنان بود
نظر کنند اگر جزو اجتماع بعد از راس یا پیش از ذنب بود و بعد جزو از عقده کمتر از هجده درجه و چهارده دقیقه باشد
و یا بعد از ذنب و پیش از راس باشد و بعد جزو از عقده کمتر از هشت درجه و سی و نه دقیقه و درین اقلیم کسوف ممکن بود
پس بعد معدل قمر را بر بیست و چهار قسمت باید کرد تا سبق قمر معلوم شود و آنرا نگاه دارند پس جزو اجتماع و ساعات
بعد پیش از زوال یا بعد از زوال یا بوقت زوال از جدول اختلاف منظر اختلاف طول بر دارند و آنرا
بر سبق قمر قسمت کنند تا حاصل ساعات کسوف بعد بود از اجتماع پس آنرا و ایا بر ساعات بعد اجتماع بعد وسط کسوف
حاصل شود ... نصف النهار ماضی یا مستقبل **پس بجهت حصهٔ حرکت قمر از ساعات بعد کسوف** بجهت غیر معدل قمر را
... قسمت کرده در ساعات بعد کسوف از اجتماع ضرب کنند حاصل را بر جزو اجتماع افزایند اگر بعد از
... نقصان کنند تا موضع قمر در وسط کسوف حاصل آید



پس موضع قمر در زمان کسوف و ساعات بعد وسط کسوف
از جدول اختلاف منظر اختلاف عرض بردارند و آن ذلیا
درین اقلیم جنوبی باشند پس عرض قمر در وسط کسوف حاصل کرده
نظر کنند اگر هر دو عرض در یک جهت باشند جمع کنند و الا فضل اکثر بر اقل
بگیرند اگر در دو جهت مختلف باشند تا عرض مرئی حاصل شود شمالی
یا جنوبی **پس عرض مرئی** و بیت غیر معدل قمر از جدول کسوف اصابع

جرم وساعات سقوط بر دارند ومر اصبعی از اصابع جرم نمداکه بود از همه جرم آفتاب که منکسف شود پس
از ساعات بعد وسط کسوف ونصف النهار ساعات وسط کسوف از اول روز معلوم کرده وبه موضع بنهند ساعات
سقوط آن از اول نقصان کرده بر سیم افزایند تا اول ساعات بدو کسوف بود ودوم ساعات وسط کسوف وسیم
ساعات آخر کسوف پس از ساعات وسط کسوف طالع کسوف بنوعی که در فصل هشتم گفته استخراج کنند ودر کسوف
یکت اگر باشد اندک بود وانرا اعتبار نباشد وگاه باشد که جرم آفتاب چنان منکسف گردد که جز حلقه نور نماند
وان وقتی باشد که عرض رؤیتی موجود نباشد واگر اجتماع در اول یا آخر روز باشد بدو کسوف ووسط تا منش
در شب افتد ویا یکی از بیها در شب افتد باقی در روز وما جدول اختلاف منظر در وسط اقلیم اول تا آخر جدول
کسوف بعد از تقویم کواکب ایراد کردیم تا از انجا بر دارند **فصل دوازدهم در معرفت بعضی از کواکب ثابته ومقدار سیر ایشان ونظر واستخراج**
تقویم ثوابت وموضع عقدهای قمر متحیره بباید دانست که متر صدان که پیش از ابرخس وبطلمیوس بوده اند یکهزار و
بیست ودو ستاره مشهوره از ثوابت رصد کرده اند والوالی وعرض هریک نهاده ودر سیر ایشان اختلاف یافته
وجملرا در شش قدر ترتیب کرده اند اگر در قدر اول واصغر در ششم **و اما برای تعریف این ستارگان** چهل ویکت صورة
تخییل کرده اند تا در مجلس درس وبحث گویند که بدالجوزا فلان کوکبست وراس الغول فلان واین کواکب را بدین صور تنها
هیچ نسبتی نیست مطلق از سبب انکه شعری شامیه را با یکی کوکب جز وصورت کلب الاصغر وضع کرده اند واین
صور تنها بیست ویک در شمال فلک البروج است بعضی در یکبرج بعضی مثل سنبله که پانزده درجه سنبله تا پنج درجه
عقرب واقع شده ودوازده نزدیک منطقة البروج وپانزده در جانب جنوب واغلب قریب بمنطقة البروج است بعضی
در یکبرج بعضی مثل سنبله که پانزده در سنبله تا پنج درجه عقرب فرو گرفته است ودو صورت جوزا وسرطان بمقدار
یکبرج سنبله از پس انجه ذکر رفت معلوم میشود که این صور تها را در محاذات بروج از فلک نهم بجهت اسامی
بروج وتعریف ستارگان وضع کرده اند از سبب انکه مثل صورت قوس وقنطورس وغیر ها که در عالم کون …
وجود خارجی نیافتد زانکه هریک از دو جنس حیوان مرکب اند که ان ممتنعات پس اخر ارباب طلسمات … احکام
میگویند قال بطلمیوس الصور التی عالم التراکیب مطیعة الصور الفلکیة یعنی صور عالم کون وفساد مطیع …
هشتگانه افلاکند وان بنزدیک عقلا خلاف واقع میباشد وبعد از ان در روزگار اسلام چند رصد کرده …
اختلاف مشاهده میکردند که در رصد مراغه واخر در سمرقند یافتند موافق افتاد که یکدرجه را ثوابت در مدت هفتاد سال
قطع میکنند ودوری را در مدت بیست وپنج هزار سال ودویست سال وبرین اعتماد کرده اند وما هفتاد کوکب مشهور را
باطول وعرض وجهت حبث وعظم ومزاج در تاریخ در جدول وضع کردیم وجدولها دیگر از جهت استخراج مواضع ایشان
از یکسال تا هزار سال در پهلوی ان جدول نهادیم ودیگر استخراج احوال کواکب ثوابت را از جهت اعمال موالید در
مقالت سیم ذکر خواهیم کرد ان شاء الله تعالی وتقدس **فصل سیزدهم در بیان دلایلی که تعلق بطالع تحویل عالم دارد**

وحکماء اهل احکام این را بحسب تجربه وقیاس پیدا کرده اند تاثیرات وانتهاآت وفرداران نام نهاده اند **و دیگر انکه**
باعتبار زمان در تخت قطب معلوم کرده اند که دوازده … را فصل خوانند **و اما انتخب** دانسته اند چنانست که در هر روزگار
در عالم کون وفساد حوادث سماوی وارضی پیدا میشود چون قرانات کواکب وذوات الاذناب وشهب ویا طوفان
یا زلزله عظیم که ان موجب خرابی ممالک وبقاع ودلیل قحط ووبا وتغیر دول وملل می باشد واین احوال از اتصالات
ظاهر تقویم کواکب معلوم نمی شود زیراکه غایت احکام اتصالات کواکب در کاپش بیست سال واقع است که مدت زمان
قران علویین است وتخمین **وانچه درین مقدمه مذکورات** چنانست که بقول اهل احکام سیصد وشصت هزار سال شمسی
یک نوبت کواکب در اول حمل قران میکنند وانچنانست که مرکز تدویر زهره وعطارد که دایما مقارن مرکز آفتاب می باشد مرکز تدویر
زحل ومشتری ومریخ وقمر نیز بیک دفعه بمرکز جرم آفتاب برسند واین را قران سیاعی وسطی خوانند وابتدای تیرات وانتهاآت
وفرداران را از ان روز گیرند **اول ایام عالم علی التقریب** روز یکشنبه بود که از ان روز تا روز جمعه طوفان نوح علیه السلام
هشتاد هزار سال شمسی تمام گذشته بود واز روز جمعه طوفان تا روز پنجشنبه اول تاریخ ملکی چهار هزار وصد وهشتاد سال شمسی
واز پنجشنبه تاریخ ملکی تا روز شنبه بیست ویکم تیر ماه قدیم هشتصد وبیست وششم یزدجردی که نوروز سال تصنیف زیج جامع
منیع بود سال بر سیصد وهفتاد ونه تافته شمسی که مجموع ان از اول ایام عالم صد وهشتاد وچهار هزار وپانصد وپنجاه ونه
سال تافته شمسی گذشته است **تا پیش تا دور** کران سیصد وشصت هزار سالست که باقی ایام عالم باشد تا رسیدن بقران
دیگر سیاعی صد وهشتاد وپنج هزار وچهار صد وچهل ویک سال تافته شمسی باشد که با قیست واین را اواخر ایام عالم خوانند
ومعرفت ابتدا وانتها وایام عالم معلوم شد بباید دانست که ابتدای تیرات وانتهاآت وفرداران وابتدای ادوار فصول …
… نوبت ایام مذکور که در وی می باشم در اول حمل از روز یکشنبه اول ایام عالم که گفته اند وگویند دور **اعظم است** که بهر
یکهزار سال … یکدرجه تیر رود ویکبرج انتها تا در مدت ایام عالم سیصد وشصت هزار سالست تیر اعظم باخر برج حوت رسد
وبرج انتها … در دوازده برج گردیده باخر حوت رسیده باشند واین درجه تیر اعظم را درجه قسمت عظمی خوانند صاحب
… عالم الوف وصاحب برج را مدبر الوف وصاحب برج انتها را منتهای الوف گویند الف حمل یا الف ثور وی تا
اخر بروج ودور اکبر انست که بهر صد سال شمسی یکدرجه تیر رود ویکبرج انتها واین درجه را درجه قسمت کبری خوانند وبرج
انتها را منتهای مابین ودور اوسط انست که بهر ده سال شمسی یکدرجه تیر رود ویکبرج انتها واین درجه را درجه قسمت
وسطی خوانند وان برج انتهای عشرات ودور اصغر انست که بهر سالی شمسی یکدرجه تیر رود ویکبرج انتها واین درجه را
صغرا درجه قسمت صغری خوانند وان برج را انتهای آحاد **اما بیان احوال فرداران** وان هم چهار نوعست اعظم
واکبر واوسط واصغر وبباید دانست که همچنانکه دلایل الوف مذکور که تیرات وانتهاآت وفرداران این تیر دلالت …

جدول معرفت تسیرات و انتهاات عالم و فردار اعظم

سالهای ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	فردار اعظم	[illegible]
فکو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ضلو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
صخو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ضنو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ضسو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ضعو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ضفو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ضصو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرکات تسیرات و انتهاات و فردارات اعظم در سالهای تامه

سالها	تسیر ...	[illegible]	تسیرات	[illegible]	انتهاات ...	انتهاء اکبر	انتهاء اوسط	انتهاء اصغر	فردارات اعظم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

در امور ملک و دول مقتضی کارهای بزرگ است و فردارات نیز نزد علما فرس مقتضی کارهای بزرگ اند وکنکه هندی
که از فاضلان حکمای هند بود و بخدمت مامون خلیفه امده بقانون علم پارس و روم وقوف یافت و ابتدای این جدول
کرد ذکر رفت از تسیرات و انتهاات با دلایل فردارات و از مبداء ایام عالم با هم ذکر کرده است اکنون بباید دانست که از مبدای
ایام عالم مر سیصد و شصت سال شمسی را برجی و کوکبی دهند و انرا فردار اعظم خوانند و ابتدای ان از برج حمل و کوکب زحل کنند
تا بعد از ان نوبت بثور و مشتری رسد و همچنین بر توال بروج حمل و افلاک حساب می کنند تا بهر هشتاد و چهار او نیز سالی
نوبتی که از ضرب هفت کوکب در دوازده حاصل است باز نوبت بحمل و زحل رسد و ان مدت سی هزار و دویست و چهل سال تمام باشد
و چون حساب کردیم معلوم شد که در اول سال یکهزار و چهارصد و چهل و یکم از تاریخ طوفان نوبت بحمل و زحل رسیده است
چنانکه از مبدای ایام عالم شش بار هشتاد و چهار دور تمام شده است و باقی مانده سه هزار و نوزده سال تا قصه شمسی و این
سال اول بود از نوبت حمل و زحل پس دیگر باره عدد باقی را که هست سه هزار و صد و نوزده سال تا قصه شمسی بسیصد و
شصت قسمت کردیم خارج گشت هشت برج که عقرب است و باقی ماند از حصه قوس لط مع مشتری دویست و سی
و نه سال تا قصه شمسی و تا رسیدن با خر قوس صد و بیست و یک سال شمسی باقی است تا رسیدن با ول جدی (سیصد و شصت سال)
و کوکب مریخ و قس علی هذا تا با خر حوت و کوکب زهره و بعد از ان ابتدا او دور زحل با عطارد خواهد بود
اما دوم فردار کهتر است که مدت ایام عالم را که هست ۱ ۱ ۳ ۵ ۵۹ سال تا قصه شمسی بر هفتاد و پنج
قسمت کرده انچه بماند علی ذا دوازده و نور را یازده بنقصان یک یک سال بدهند تا رسیدن برج
حوت که او را یک سال باشد تا جمله هفتاد و هشت سال شود که دور فردار اکبر است و چون بدین طریق
ایام عالم را بهفتاد و هشت سال شود که دور فردار اکبر است و چون بدین طریقه ایام عالم [illegible] هفتاد
هشت قسمت کردیم خارج گشت دو هزار و سیصد و شصت و شش روز و باقی ماند یازده [illegible] سال تا قصه شمسی که
نوبت سال یازدهم تا قصه حمل باشد درین سال ملکو تا قصه یزدجردی موافق بیست و یکم [illegible] قدیم
دور اوسط و ان چنان باشد که از ابتدا او ایام عالم هر یک از سیارات و راس و ذنب را هفتاد
و پنج سال دهند که تمام فردارات موالید است چنانک در اخر این زیج در بحث موالید ذکر رفت ترتیب
نیز همان کواکب دهند اول افتاب را هفتاد و پنج سال دهند پس قمر را هفتاد و پنج سال پس راس را همین مقدار پس مشتری
را همین پس عطارد را پس زحل را پس ذنب را پس مریخ را پس زهره را که مجموع از ضرب هفتاد و پنج در نه باشد و حاصلش
ششصد و هفتاد و پنج سال باشد و چون حساب کنند در اول تاریخ ملکی بر دو پنج سال تمام از دور باقی باشد چهارم فردار

اصوات وان سه از فردار اوسط واقع می شود چنانکه در دور فردار اوسط حصه هر کوکبی که هفتاد و پنج سال است از آن بکواکب سبعه و عقدتین قسمت کرده اند و هم بطریقه اشراف کواکب چنانکه افتاب را ده سال و قمر را نه سال و راس را سه سال و مشتری را دوازده سال و عطارد را سیزده سال و زحل را یازده سال و ذنب را دو سال و مریخ را هفت سال و زهره را هشت سال داده اند و جون خواستیم درین سال هکو ناقصه یزدجردی که موافق ۹۰۳ ملکشاهی است فردار اوسط مشتری بسال پنجاه و نهم رسیده بدانیم که فردار اصغر را نوبت بکدام کوکب رسیده است و اول جون صاحب فردار اوسط مشتری است ازین جمله دوازده سال دیگر باعتبار فردار اصغر هم از ان مشتری شد و سیزده سال از ان عطارد و یازده سال از ان زحل و دو سال از ان ذنب و هفت سال از ان مریخ و هشت سال از ان زهره و ده سال از ان افتاب و نه سال از ان قمر و سه سال از ان راس جمله پنجاه و نه سال است از نوبت فردار اصغر افتاب را در اول زیج پس قمر را نه سال و راس را سه سال و مشتری را دوازده سال تا رسیدن بزهره که صاحب شرف حوت است بنیاد فردار اصغر از افتاب کنند والله اعلم بالصواب

مقالت سوم در استخراج مواقیت و باقی اعمال نجومی

بطریقه حساب و جدول وان مشتمل بر چهار بابست باب اول در معرفت جیب و قوس و سهم و ظل و ما یتعلق بها کلی و مربی و بعد کوکب از معدل النهار و طول و عرض بلاد و غایت ارتفاع و انحطاط کواکب و ارتفاع درجه عاشر از طالع بطریقه رصد و حساب و جدول و این بر ده فصلست فصل اول در معرفت جیب هر قوسی بحساب و جدول بدانکه قانونیست که اکثر اعمال نجومی از وست و جیب هر قوسی نصف وتر ضعف ان قوس باشد و بهانیش تا نصف دایره باشد و نصف دور و تمام را جیب نباشد زیرا که جون قوس مفروض از نصف زیاده شود جیب روی بنقصان نهد و جون بنصف دور رسد جیب معلوم شود و بباید دانست که استخراج جیب هر قوسی بطریقه حساب مشکل است و انواع اعمال ان بسیار و ما درین زیج انچه ضروری بود اورده ایم و انچنانست که جون خواهیم جیب قوس از ربع نصف قطر نقصان کنند جذر باقی جیب تمام ان قوس باشد و جذر ثلثه امثال مربع نصف قطر جیب ثلث دایره بود و جذر نصف مربع نصف قطر جیب ثمن دایره و استخراج جیب یکدرجه نشود الا بتقریب چنانکه در مجسطی مذکورست و ما تمامی جیب ربع دور را عمل کرده بالتفاضل در جدول وضع کردیم تا بازای قوس منتج بطریقه تعدیل بضرب بر دارند و بازاء برابر جدول که بدقایق و ثوانی نهاده باشند بر دارند و منحط نهاده جمع کنند و بجای مجموع قوس منتج تا کنند اگر بروج و درجات قوس مفروض زیاده از ربع دوره و کمتر از نصف باشد تمام ان با نصف دور

سالهای ناقصه ملکشاهی	فردار اوسط	صغری	فردار اصغر	سالهای ناقصه ملکشاهی	فردار اوسط	صغری	فردار کبری	سالهای ناقصه ملکشاهی	فردار اوسط	صغری	فردار کبری
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

کم شد و اگر زیاده از نصف و کمتر از ربع بود فضل آن بر نصف دور بگیرند و اگر زیاده از نصف و کمتر از سه ربع بود فضل آن
بر نصف دور بگیرند و اگر زیاده از سه ربع باشد از دور نقصان کنند تا باقی قوس منبع بود **فصل دوم در معرفت** سهم قوس
بحساب و جدول بباید دانست که سهم هر قوسی سهم ضعف آن قوس باشد و از اجیب معکوس نیز خوانند و سهم ربع دور سه
با ربع دور نصف قطر باشد و سهم نصف دور قطر دایره بود و دور تمام را سهم نباشد و از جدول جیب سهم حاصل توان
کرد چنانک هر قوسی که کمتر از ربع دور باشد جیب تمام آنرا از نصف قطر کم کنند و اگر بیشتر از ربع بود تا رسیدن بنصف
جیب فضلش بر ربع بر نصف قطر افزایند و اگر زیاده از نصف باشد تا رسیدن به ربع جیب تمامش تا سه ربع از نصف
قطر نقصان کنند و اگر زیاده از سه ربع بود جیب فضل آن بر نصف قطر زیاده کنند حاصل سهم قوس مفروض باشد و ما جدول
سهم اجزای نصف دور را بعد از جدول جیب وضع کردیم و اگر قوس مفروض زیاده از نصف دور بود فضلش بر نصف
دور گرفته سهم آن از جدول بردارند **فصل سیم در معرفت ظل بطریقه حساب و جدول** و آن بر دو نوع باشد یکی ظل مستوی که
آنرا ظل اول و ظل معکوس نیز خوانند و مقیاس وی عمودی باشد که قایم بر سطح دایره نصف النهار که چون آفتاب
بر افق باشد ابتدای این ظل بود بوقت نصف النهار بنهایت رسیده باشد و این ظل در اعمال نجومی بکار آید **و دوم**
ظل ثانی که آنرا ظل مستوی خوانند و مقیاس آن عمودی باشد قایم بر سطح افق که ظلش بوقت طلوع آفتاب در نهایت بود
بوقت نصف النهار در غایت نقصان و ظل ثمن دور مساوی مقیاس بود و خطی که از سر مقیاس بطرف ظل رسد قطر
ظل خوانند و اجزاء از قاعده مقیاس دور خط ظل **و از جهت استخراج هر ظل** چون مقیاس را مثل نصف قطر دایره
نصف قسمت کنند نسبت جیب هر قوسی با جیب تمامش چون نسبت ظل اول آن قوس باشد با مقیاس و نسبت جیب تمام
هر قوسی با جیبش چون نسبت ظل دوم بود با مقیاس و استخراج این بطریقه اربعه اعداد متناسبه باشد یعنی [illegible]
قوس معلوم را در شصت که مقیاس است ضرب کرده حاصل را بر جیب تمام آن قوس منحط قسمت کنند [illegible]
و چون جیب تمام قوس معلوم را در شصت ضرب کرده حاصل را بر جیب آن قوس منحط قسمت کنند [illegible]
قوس مفروض بوده **و این را در معرفت اوقات** بکار دارند چنانچه در پنجاه باب سلطانی ذکر کردیم [illegible]
بر دو نوع قسمت کنند یکی اصابع که آنرا بر دوازده قسمت کنند و دوم اقدام که بر هفت قسمت کنند پس حاج
قسمت مذکور که ظل ثانی است در دوازده ضرب کرده ظل اصابع بود و در هفت اقدام مقرر است که ظل اول هر
ارتفاعی مساوی ظل دوم تمامی آن ارتفاع باشد پس هر یکی از این ظل از دیگری معلوم شود و بدین سبب در مجسطی
جدول ظل بر ثمن دور موضوعست پس چون ظل اول قوس مفروض را در دوازده ضرب کنند حاصل ظل دوم تمام
آن قوس باشد اصابع و اگر در هفت ضرب کنند اقدام همچنین ظل ثانی اصابع را در ربع ضرب کرده حاصل ظل اول

تمام قوس مفروض بوده و ما تمامی ظل اول را با تفاضل و ظل ثانی را اصابع و اقدام عمل کرده در جدول وضع کردیم
فصل چهارم در رصد میل کلی و غایت ارتفاع اما غایت میل کلی میان منطقه و معدل در سر سرطان و سر جدی باشد و
آن قوس بود از دایره مارّه باقطاب اربعه میان معدل و منطقه و آن برصد بطلمیوس کج و سه درجه و نه دو دقیقه
بود برصد تبانی و دیگر متاخران کج و سه درجه و سی و پنج دقیقه یافته اند و برصد مراغه کج و سه درجه و سی دقیقه و کسری
و منهدم ثانیه امد و چون قریب برصد مراغه بدین اعتماد کرده بر جدول وضع کردیم و طریق رصد میل کلی
چنان بود که چون آفتاب باول سرطان رسد بالت صحیح غایت ارتفاع او معلوم کنند و چون باول جدی رسد هم غایت
ارتفاع در آن افق معلوم کنند اگر مساوی با ارتفاع اول سرطان باشد آن تقدیر خط استوا بود و تمام ارتفاع اول سرطان
یا اول جدی مساوی میل کلی باشد و اگر آن دو ارتفاع مختلف باشند آن بقعه بآفاق مایله بود و شمالی یا جنوبی پس
نظر کنند اگر آفتاب در سرطان بسمت الراس آن موضع رسد یا درگذرد تمام ارتفاع اول سرطان و جدی گرفته تنصیف کنند و اگر بسمت
الراس رسد فضل میان ارتفاع اول سرطان و اول جدی گرفته تنصیف کنند حاصل میل کلی باشد **فصل پنجم در معرفت**
میل جزوی بطریقه حساب اما میل جزوی بعد نقطه مفروض بود از فلک البروج بمعدل النهار و آن بر دو نوع
باشد یکی آنکه از دایره بگیرند که بر نقطه که دو قطب معدل النهار بگذرد و آنرا میل اول خوانند دوم آنکه از دایره بگیرند
که بر دو قطب فلک البروج بگذرد و این میل ثانی باشد و حاصل میل چهار نقطه که ابعاد آن از دو نقطه اعتدال یا انقلاب
مساوی بود مانند اول ثور و حوت و اول سنبله و عقرب یک مقدار باشد دو شمال و دو جنوب پس استخراج میل یک ربع
کافی بود در تمامی دور فلک **و طریقه استخراج آن بحساب چنانست** که جیب قوس که میان نقطه اعتدال اقرب
و جزو مفروض بود در جیب میل کلی منحط ضرب کرده آنرا در جدول ظل اول منحوس کرده بازای آن میل اول بردارند
حاصل [illegible] بود و ما هر دو میل را با تفاضل در جدول وضع کردیم تا بوقت احتیاج بازای برج و درجه و دقیقه زاید
بردارند **فصل ششم در معرفت بعد کوکب از معدل النهار بحساب** و آن قوسی باشد از دایره میل کلی میان کوکب
و معدل النهار از جیب اقرب پس نظر کنند اگر عرض کوکب و میل ثانی در یک جهت باشند جمع کنند و الا فضل اکثر بر اقل گرفته آنرا
حصه بعد خوانند و جیب حصه جهت مجموع یا جهت فضل بود پس میل اول کوکب از منقلب اقرب گرفته آنرا میل معکوس
و میل انقلابی خوانند پس جیب حصه بعد از جیب تمام میل معکوس منحط ضرب کرده قوس آن از جدول جیب بردارند و آن
بعد کوکب بود از معدل النهار **و بنوع دیگر** جیب حصه بعد تا جیب تمام میل کلی ضرب کرده حاصل را بر جیب تمام میل ثانی
آن کوکب قسمت کنند جیب بعد کوکب بود از معدل النهار و قوس آن از جدول جیب گرفته بعد کوکب باشد
از معدل النهار **فصل هفتم در معرفت ارتفاع اول بطریقه** و آن قوسی باشد از دایره معدل النهار که واقع شود

میان دایره نصف النهار جزو خالدات و نصف النهار بلد پس بطریقه که ذکر رفت میل اول درجه مفروض حاصل
کرده هم از جدول میل معکوس کنند تا تقویم آفتاب بطریقه رصد در نصف النهار طول آن افق حاصل شود پس تقویم آفتاب
در آن نصف النهار بطول مراة از جدول این زیج استخراج کنند پس اگر هر دو تقویم مساوی باشد طول بلد موصود مساوی
طول مراة بود و الا فضل میان مطالع هر دو تقویم بخط استوا گرفته تفاوت ما بین الطولین باشد پس اگر مطالع تقویم مرصود زاید
بود آن تفاوت را بر طول مراة افزایند و الا نقصان کنند طول بلد مطلوب حاصل آید **فصل هشتم در رصد عرض بلد**
از غایت ارتفاع آفتاب یا کوکب و از میل آفتاب در آن روز یا بعد کوکب از معدل النهار اما عرض بلد قوسی بود از دایره
نصف النهار که واقع باشد میان قطب افق و دایره معدل النهار از جهت قرب و آن مساوی ارتفاع قطب ظاهر بود
در هر بلد پس اگر غایت ارتفاع آفتاب یا کواکب بطریقه که ذکر رفت رصد کرده از سمت الراس بجانب جنوب بود و میل
آفتاب یا بعد کوکب اگر شمالی باشد از آن نقصان کنند و الا بر افزایند حاصل تمام عرض بلد بود و تمام آن عرض بلد و اگر
غایت ارتفاع در جانب شمال بود از سمت الراس آنرا با میل آفتاب یا بعد کوکب شمالی یا جنوبی جمع کرده اگر ربع
دور باشد آن بقعه بر خط استوا بود و اگر زیاده از ربع بود در شمال یا در جنوب فضلش بر ربع دور عرض بلد
بود و اگر غایت ارتفاع ربع دور بود عرض بلد مساوی میل آن جزو یا بعد از معدل النهار باشد و اگر کوکب ابدی
الظهور باشد ارتفاع اعلی و اسفل آنرا رصد کرده مجموع هر دو را تنصیف کنند حاصل عرض بلد بود و اگر کوکب
در اعظم مدارات ابدی الظهور باشد یعنی در نقطه شمالی و در هر دوری یکبار مماس افق شود غایت ارتفاع آنرا
نصف کرده عرض بلد بود و اگر **غایت ارتفاع نقطه** یعنی ح و ط **انقلاب گرفته میل کلی بطریقه که ذکر رفت بدانند**
و چون آفتاب در سر سرطان از سمت الراس بجانب شمال گذرد تمام ارتفاع اول سرطان از میل کلی نقصان کنند و یا
تمام میل کلی از غایت ارتفاع نقصان کنند و یا میل کلی بر غایت ارتفاع سر سرطان افزوده [illegible]
غایت ارتفاع اول جدی افزوده از ربع بینداز ند و یا فضل تمام [illegible] میل کلی بر غایت ارتفاع [illegible]
حاصل عرض بود کمتر از میل کلی و اگر غایت ارتفاع آفتاب در سر سرطان از سمت الراس بجانب جنوب گذرد [illegible]
از تمام میل کلی نقصان کنند و یا میل کلی ~~نقصان کنند و یا میل کلی~~ از تمام ارتفاع اول تمام [illegible] جدی نقصان کنند
و یا تمام ارتفاع اول سرطان بر میل کلی زیاده کنند و یا فضل میل کلی بر ارتفاع اول سرطان گرفته تمامش بگیرند حاصل عرض
بلد بود زیاده بر میل کلی و ارتفاع سر حمل یا میزان در افاق مایله مساوی تمام عرض بلد بود و تمام هر یکی عرض بلد و
این هفت نوع علت استخراج عرض افاق شمالی و تحقیق از آن معلوم شود و کثرت انواع از جهت اختلاف
افاقست و اوضاع کواکب در آن و [illegible] که تا طول و عرض بلد بتحقیق نشود اعمال نجومی در آن افق راست نیاید

بتحصیل اعمال طوالع و سهام و تسییرات هر یکی و رسیدن آن بمواضع پس بر منجم واجب بود که در هر شهری که باشد
طول و عرض آنرا بطریقه رصد معلوم کنند و اعتماد بر نقل جداول کتب نکنند بلکه بر وضع جمیع جداول زیج بطریقه
رصد و حساب قادر باشد تا در محسوب اعمال او بیاری تفاوت بسیار واقع نشود و ما جدول طول و عرض بعضی شهرهای
مشهوره را بتحقیق کرده در آخر مقالت دوم در جدول وضع کردیم **فصل نهم در معرفت غایت ارتفاع**
و انحطاط کواکب اما غایت ارتفاع قوسی بود از دایره نصف النهار میان مرکز کوکب و دایره افق از جهت اقرب
فوق الارض و انحطاط تحت الارض و این غایت ارتفاع و انحطاط مطابق [illegible] کوکب بود و طریقه عمل چنانست که اگر
کوکب را عرض نباشد میل اول بگیرند و الا بعد از معدل النهار گرفته اگر شمالی بود بر تمام عرض افزایند اگر حاصل کمتر از
نود درجه بود غایت ارتفاع کوکب بود در جانب جنوب از سمت الراس و اگر نود درجه باشد کوکب بسمت الراس
رسد و اگر بیشتر بود تمامش تا نصف دور غایت ارتفاع کوکب باشد در جانب شمال و اگر با میل بعد کوکب بیشتر از تمام
عرض بلد باشد کوکب ابدی الظهور بود و مجموع تمام میل یا بعد و عرض بلد ارتفاع اعلی باشد و فضل عرض بلد بر هر یکی
ارتفاع ادنی و اگر بعد میل کوکب جنوبی بود و از تمام عرض بلد نقصان کنند باقی غایت ارتفاع کوکب بود جنوبی
و اگر زیاده و از تمام عرض بلد باشد کوکب ابدی الخفا بود و غایت قرب او با فق بمقدار فضل میل یا بعد کواکب باشد
بر تمام عرض بلد و اگر [illegible] میل یا بعد شمال مساوی تمام عرض بلد باشد کوکب در هر دوری یکبار مماس افق شمال
مرتفع گردد و در جنوب بر عکس و در افاق خط استوا تمام میل یا بعد از معدل النهار غایت ارتفاع کوکب باشد
از جهت شمال یا جنوب و اگر عرض بلد جنوبی باشد حکم بر آنچه در جهات گفتیم متبادل شود و غایت ارتفاع کوکب
شمال مساوی غایت انحطاط او بود در جنوب و با بالعکس **فصل دهم در معرفت ارتفاع درجه عاشر از طالع**
و بعد [illegible] البیوت کرده درجات خانهای طالع معلوم کرده باشند میل درجه عاشر بطریقه حساب یا جدول
[illegible] معلوم کرده اگر شمال بود بر تمام عرض بلد و الا دست افزایند و اگر جنوبی باشد از [illegible] نقصان کنند حاصل باقی
ارتفاع [illegible] عاشر بود **باب دوم در معرفت ارتفاع قطب فلک البروج و ارتفاع و انحطاط کواکب و سعت مشرق**
و سمت ارتفاع و تعدیل النهار و قوس النهار و مطالع خط استوا و مطالع بلد و مطالع قمر و مطالع طلوع و غروب
و این بر ده فصلست **فصل اول در معرفت قطب فلک البروج** که او را عرض اقلیم رویه خوانند و آن قوسی باشد
از دایره وسط السماء و به میان قطب ظاهر فلک البروج و دایره افق از جهت اقرب پس جیب ارتفاع عاشر را بر
جیب قوس که میان عاشر و طالع یا سابع اگر کمتر از ربع بود منحط قسمت کرده خارج قسمت جیب تمام ارتفاع
قطب فلک البروج باشد قوس آنرا از جدول جیب گرفته از نود درجه نقصان کنند باقی ارتفاع قطب فلک البروج بود

ارتفاع

و بنوع دیگر جیب عرض بلد بر جیب تمام میل درجه طالع منحط قسمت کرده قوس حاصل را بر میل ثانی ربع این طالع
بیفزایند اگر میل ثانی جنوبی بود والا فضل اکثر بر اقل گرفته ارتفاع قطب فلک البروج باشد فصل دوم در معرفت
ارتفاع یا انحطاط کواکب سیاره و غیرها در وقت مطلوب اندر درجه طالع بحساب پس جیب ارتفاع عاشر را در جیب قوسی که
میان آن آفتاب یا همان یا کواکب عدیم العرض و طالع باشد اگر کوکب شرقی بود و الا بر سابع ضرب کرده حاصل را
بر جیب قوسی که مابین عاشر و طالع بود قسمت کنند خارج جیب ارتفاع کوکب باشد و قوس آن ارتفاع کوکب بود
و اگر فوق الارض باشد و انحطاط اگر تحت الارض باشد اما اگر کوکب را عرض باشد جیب تمام عرضش بر جیب قوس اول
منحط قسمت کنند تمام بعد او از طالع اگر شرقی بوده و الا از سابع گرفته منحط ضرب کنند حاصل را در جدول جیب منکوس
کرده تمام آن را قوس اول خوانند و چون جیب عرضش بر جیب قوس اول منحط قسمت کرده خارج را در جدول جیب منکوس کنند
و آن قوس ثانی باشد پس اگر عرض کوکب شمالی بود و قوس ثانی را بر تمام ارتفاع قطب فلک البروج افزایند و اگر جنوبی باشد نقصان
کنند باقی ثالث بود پس جیب قوس ثالث را در جیب قوس اول منحط ضرب کرده حاصل جیب ارتفاع یا انحطاط کوکب باشد و اگر
بعد کوکب از طالع یا سابع ربع دور بود عرض کوکب را اگر شمال بود بر تمام ارتفاع قطب فلک البروج افزایند والا نقصان کرده
باقی ارتفاع یا انحطاط کوکب بود و اگر درجه کوکب عین درجه طالع یا سابع باشد و کوکب فوق الارض باشد جیب عرض کوکب
در جیب ارتفاع قطب فلک البروج منحط ضرب کرده حاصل جیب ارتفاع کوکب باشد و درین صورت همیشه قطب
فلک البروج که در جیب عرض کوکب باشد فوق الارض بود و اگر کوکب فوق الارض باشد در طالع یا سابع و درجه او تحت الارض
بود و این هم در وقتی باشد که عرض کوکب در جیب قطب ظاهر بود و عمل همانست که بطریق اول در کوکب او عرض تعمیم الاه
آنکه قوس اول و ثانی حاصل کرده تمام ارتفاع قطب فلک البروج و از قوس ثانی نقصان کنند تا باقی قوس ثالث باشد پس
جیب قوس ثالث را در جیب قوس اول منحط ضرب کنند و حاصل را در جدول جیب منکوس کرده ارتفاع کوکب باشد
فصل سوم در معرفت سعت مشرق و آن قوسی بود از دایره افق میان طالع مرجزوی و مشرق اعتدال ... استوا
غایت سعت مشرق آفتاب بقدر میل کلی باشد و در آفاق مایله هر چند که عرض بلد در تزاید باشد سعت مشرق ...
پس اگر میل آفتاب یا بعد کوکب از معدل النهار در جانب شمال بیشتر از تمام عرض بلد بود دایم الظهور باشد و در جانب
جنوب دایم الخفا و اگر میل آفتاب یا بعد کوکب مساوی تمام عرض بلد بود در شبانروزی یکنوبت مماس افق شود و سعت
مشرق آن نود درجه باشد و اگر کمتر بود طلوع و غروب کنند و از سعت مشرق خواهند پس چون جیب میل یا بعد کوکب از
معدل النهار بر جیب تمام عرض بلد منحط قسمت کرده خارج را در جدول جیب منکوس کنند حاصل سعت مشرق آفتاب
یا کوکب باشد و سعت مشرق کواکب ثوابت تقریبا مساوی سعت مغرب بود و از سبب حرکت تقویم کواکب و تفاوت آن در تقویم قمر

ظاهر شود فصل چهارم در معرفت سمت ارتفاع آفتاب یا کواکب و آن قوسی باشد از دایره افق میان مطالع اعتدال
و موضع دایره ارتفاع پس جیب ارتفاع یا انحطاط در ظل عرض بلد منحط ضرب کرده حاصل حصه سمت بود یا جیب ارتفاع
یا انحطاط در جیب عرض بلد ضرب کرده حاصل را بر تمام جیب عرض بلد قسمت کنند خارج حصه سمت باشد پس اگر میل آفتاب
یا بعد کوکب از معدل النهار جنوبی بوده یا هیچ میل و بعد نباشد جیب سمت مشرق بر جیب حصه سمت افزوده حاصل تعدیل
سمت باشد جنوبی و اگر میل یا بعد شمالی بود فضل اکثر بر اقل گرفته تعدیل سمت باشد پس اگر فضل حصه سمت را بود تعدیل سمت هم
جنوبی باشد و اگر جیب سعت مشرق را بود شمال باشد و اگر حصه سمت مساوی با جیب سعت مشرق بود از تعدیل سمت نباشد پس
تعدیل سمت نباشد پس تعدیل سمت را بر جیب تمام ارتفاع منحط قسمت کرده جیب سمت بود و چون در جدول جیب منکوس کنند
سمت ارتفاع یا انحطاط آفتاب یا کواکب باشد فصل پنجم در معرفت تعدیل النهار و قوس النهار آفتاب یا کواکب
اما تعدیل النهار قوسی باشد از دایره معدل النهار میان افق اعتدال و دایره میلی که بران جزو گذشته باشد و آن تفاضل باشد از دایره
معدل النهار میان نصف قوس النهار وقت و ربع دور و در خط استوا تعدیل النهار نباشد و در موضعی که دو نقطه انقلاب مماس افق شود
و طلوع و غروب نکنند تعدیل النهار ربع دور شود و در آن موضع نهار طول تمامی شبانروز باشد و در میان این دو موضع تعدیل النهار
باشد کمتر از ربع دور و تعدیل النهار چهار نقطه را جادات آن از دو نقطه اعتدال متساوی بود یک مقدار باشد چنانکه در میل گفته شد
و طریقه عمل چنانست که ظل میل اول در کوکب عدیم العرض یا ظل بعد از معدل النهار در کوکب ذو عرض در ظل عرض بلد منحط ضرب کنند حاصل
جیب تعدیل النهار باشد و آن افق و بنوع دیگر جیب سمت مشرق در جیب عرض بلد ضرب کرده حاصل را بر جیب تمام میل
یا بعد از معدل النهار قسمت کنند خارج جیب تعدیل النهار باشد و بنوع دیگر جیب تمام سعت مشرق را بر جیب تمام میل یا بعد
معدل النهار منحط قسمت کرده تمام قوسش تعدیل النهار باشد و اگر میل از نقطهای انقلاب کمتر تعدیل النهار کلی بود و چون تعدیل
النهار ... شمالی بر ربع دور افزوده و جنوبی را نقصان کنند باقی نصف قوس النهار آفتاب یا کوکب بود و ضعف آن قوس النهار
باشد و چون ... النهار بر پانزده قسمت کنند خارج ساعات النهار و دقایق باشد فصل ششم در معرفت مطالع فلک مستقیم نیز خوانند
و آن طلوع ... معدل النهار بود با اجزای فلک البروج و طلوع اجزای بروج با اجزای معدل النهار از جهت میل فلک البروج
در هر افقی مخالف افق دیگر باشد و در خط استوا ثمن اول که ابتدا از حمل باشد بقدر دو درجه و نیم ناقص بود یعنی مطالع در
ثمن دوم جبران شود چنانکه ربع از فلک البروج با ربع از مطالع طالع شود و در ربعهای باقی بر همین ترتیب باشد اما
در آفاق مایله تا ربع دور مطالع ناقص باشد از مطالع و در ربع دوم جبران شود چنانکه نصف با نصف طالع شده باشد و در
موضعی که عرضش مساوی تمام میل اعظم بود یک نیمه از فلک البروج که وسط آن نقطه حمل باشد بیک دقیقه برآید و از مطالع
نباشد و نیمه دیگر با تمام معدل النهار برآید و در عرضی که بیشتر از تمام میل کلی بود که آن قریب شصت و شش درجه باشد دو قوس که
در آن افق ابدی الظهور و ابدی الخفا باشند مطالع نشود و دو قوس دیگر را مطالع باشد یکی را معکوس و دیگری مستوی و چون عرض بلد

ربع دور شود و در فلک رحوی باشد و طلوع و غروب مطالع کلی باطل شود و در جهات معدل النهار زمان خوانند و طریقه عمل
چنانست که جیب قوسی که میان نقطه اعتدال اقرب و جزو مفروض باشد در جیب تمام میل کلی ضرب کرده بر جیب تمام میل نقطه مفروض
قسمت کنند خارج را در جدول جیب منکوس کرده مطالع خط استوا بود و بنوع دیگر جیب تمام قوس مفروض بر جیب تمام میل آن جزو
منحط قسمت کرده جیب تمام مطالع آن جزو باشد و بنوع دیگر میل جزو مفروض بر ظل میل کلی منحط ضرب کرده خارج جیب مطالع جزو
مفروض بود و بنوع دیگر میل اول جزو مفروض گرفته در جدول میل ثانی منکوس کنند حاصل مطالع جزو مفروض باشد و چون استخراج
مطالع فلک مستقیم باید استخراج میل است مطالع یک ربع عمل کرده مطالع باقی ارباع از آن معلوم شود و آن چنان بود که تمام مطالع
هر جزو مطالع تمام آن جزو باشد با نصف دور و چون مطالع یک نصف تمام شود تمام مطالع هر جزو مطالع تمام آن جزو باشد تا دور و برین
قیاس مطالع یک درجه حمل یا پنجاه و نه درجه سنبله نصف دور بود و یا پنجاه و نه درجه حوت دور تمام فصل هفتم در معرفت مطالع بلد
و آن طلوع اجزای معدل النهار با اجزای فلک البروج در بلدان قوسی بود از معدل النهار که دو دایره مار از اول قطب سموت بدو طرف آن قوس از
فلک البروج گذشته باشد و چون در نصف شمال فلک البروج تعدیل النهار از مطالع خط استوا نقصان کرده در نصف جنوب بر افزایند
حاصل مطالع باشد ببلد و بنوع دیگر جیب جزو مفروض در جیب تمام ارتفاع قطب فلک البروج ضرب کرده حاصل را بر جیب تمام عرض
بلد قسمت کنند حاصل جیب اول باشد قوس حاصل گرفته مطالع بلد بود و یا جدول مطالع خط استوا و بلد و جدول دیگر ابتدا از جدی
در آخر مقاله دوم از جهت استخراج طالع سال و طوالع فصول و اجتماعات و استقبالات و غیره وضع کرده ایم و مطالع باقی آفاق بلد
از برای استخراج موالید و چون باندک روزگار از جهت تنقل با قلال خلل پذیری شود باید که منجم در نجومی که باشد و بهر مقدار مطالع که باید
یا فتی که مطلوب باشد تحصیل از جهت استخراج مطالع ممرّ و مطارح شعاعات کواکب و غیره با نواعی که ذکر رفت جدول آن وضع کنند
و اعتماد بر غیر آن جداول ... نکنند فصل هشتم در معرفت مطالع ممر کواکب و ممر جزو آن بنصف النهار هر کوکب عدیم العرض ...
نصف النهار رسد مابین اول حمل و نقطه که از معدل النهار با او بنصف النهار باشد بر توالی مطالع ممر او بود و در ...
که با او بنصف النهار باشد درجه ممر او و طلوع آن کوکب در آفاق خط استوا همان مطالع و آن درجه باشد و طریقه ...
که جیب قوسی که میان کوکب و نقطه انقلاب اقرب بود در جیب تمام عرض کوکب ضرب کرده حاصل را بر جیب بعد او از معدل ...
کنند و قوس حاصل بعد نقطه مطالع کوکب بود از نقطه انقلاب اقرب پس اگر آن بعد پیش از سر سرطان بود تمام آن تا ربع بگیرند و الا بر ربع
دور افزوده مطالع ممر بود و اگر پیش از سر جدی بود بعد نقطه مطالع را از دویست و هفتاد درجه نقصان کنند و الا بر افزایند حاصل
مطالع ممر کوکب باشد و قوس آن از جدول خط استوا درجه ممر بود و بنوع دیگر ربع دور بر تقویم کوکب زیاده کنند اگر بعدش
از معدل النهار شمالی بود والا نقصان کرده مطالع آن از جدول مطالع گرفته در جهت شمال موافق بعد کوکب بود از معدل النهار
مطالع آن والا بر افزایند حاصل مطالع ممر کوکب باشد فصل نهم در مطالع طلوع و غروب کواکب و در جانب هر یکی
بیاید

باید دانست که مطالع درجه تقویم کواکب عدیم العرض در هر افقی مطالع درجه طلوع او بود و در آن افق و مطالع نظیر آن مطالع غروب
و در کواکب ذو عرض مطالع ممر او بنصف النهار مطالع درجه طلوع او باشد بخط استوا و مطالع نظیر درجه ممرش مطالع غروب و در آفاق
مایله چون نصف قوس النهار کوکب از مطالع نقصان کنند باقی مطالع درجه طلوع او باشد و چون بر افزایند مطالع غروب
و بنوع دیگر اگر بعد کوکب از معدل النهار شمال بود تعدیل النهار از مطالع ... نقصان کنند والا بر افزایند حاصل مطالع
طلوع آن کوکب باشد و چون قوس النهار کوکب بر مطالع درجه طلوع افزایند حاصل مطالع غروب او بود و چون هر یکی از مطالع
درجه طلوع و غروب در جدول مطالع آن عرض منکوس کنند حاصل درجه طلوع و غروب کوکب باشد و هر یک کوکب که عرض او
شمالی بود پیش از درجه خود طلوع کند و بعد از درجه خود غروب و در عرض جنوبی بر عکس فصل دهم در معرفت استخراج اوقات
مولود و غیره از ارتفاع وقت آفتاب یا کواکب بحساب و آن چنان بود که جیب ارتفاع وقت در جیب قوس النهار آفتاب
یا کواکب ضرب کرده بر جیب غایت ارتفاع قسمت کنند خارج جیب ترتیب دایر باشد اگر از نیم نصف قوس النهار نقصان کرده
باقی تمم فضل دایر بود و قوس آن از جدول تمم گرفته فضل دایر باشد اگر از نصف قوس النهار نقصان کنند اگر ارتفاع شرقی
بود والا بر افزایند حاصل دایر بود از وقت طلوع تا زمان ارتفاع آنگاه بر مطالع طلوع افزوده حاصل مطالع طالع باشد اگر
در جدول مطالع بلد منکوس کرده درجه طالع معلوم شود و تفاوتی که از مطالع طالع باقی ماند بر تفاضل مطالع قسمت کرده دقایق درجه
طالع معلوم شود در معرفت طالع از ساعات با نواع در مقاله دوم در استخراج طالع سال ذکر کردیم باب سوم در تصحیح درجه طالع
نمودارات حکما رضوان الله علیهم اجمعین و معرفت سهام و بیان کیفیات و کمیات عمر مولود و احوال عروض آفاق حادثه
و مطالع ممر و مطارح شعاعات کواکب بطریق حکما و آن بر ده فصلست فصل اول در معرفت نمودار بطلمیوس قلوذی که
... احکام است و او در کلام سی و ششم از کتاب ثمره اورده است بدین عبارت که المستولی علی مکان الاجتماع فی منزلة
درجة ... و مولد کل کاین فی ذلک الاجتماع من الاشخاص الانسانیة و کذلک الاستقبال و طریق این عمل چنان
بود که ... را تقویم کرده ممکن باشد استخراج کرده او تا او معلوم کنند وجه و اجتماع یا استقبال که مقدم بر ولادت باشد
... باشد بدان جزو پیدا کنند پس درجه طالع یا عاشر تخمین را مثل تقویم کواکب مستولی کرد انند و طریقه
معرفت مستولی بر جزو متقدم چنانست که اول نظر کنند بصاحب طالع اگر ناظر باشد بدان جزو و آن کوکب مستولی باشد و
اگر بدان جزو ناظر نباشد بصاحب خانه ناظر بود و اگر نظر نباشد بناظر بدان جزو هم روا باشد و اگر صاحب طالع ساقط باشد
بصاحب شرف نظر کنند پس بصاحب حد از حدود بطلمیوس پس بصاحب وجه پس برب مثلثه اول اگر چنانچه ذکر رفت
بوجهی از وجوه ناظر باشند مستولی گردند و اگر هر پنج ساقط باشند آن درجه را مستولی نباشد چون بدانی که از اینها
چالی نباشد و اگر دو مستولی باشد هر پنج بریک موضع جمع شوند صاحب خانه را مقدم دارند و اگر کوکبی در خانه
و با شرف و یا حد و وجه خود باشد صاحب خانه یا پنج که بیابند و شرف را جار و حد را بر وجه را دو و رب

مسقط بفلک مستقیم

مسقط معلوم کرده که بر روز شب یا شب و چند ساعت اگر موضع قمر ولادت دران وقت بر روز طلوع کند مطالع بسمت
نصف النهار ابتدا از اول جدی از مطالع قمر ولادت که طالع مسقط بود ببلد نقصان کرده دایر بود از وقت رسیدن افتاب
بنصف النهار ماضی تا زمان مسقط نطفه و اگر قمر ولادت بشب طلوع کند مطالع نظیر افتاب بنصف النهار مسقط بفلک مستقیم
انرا ابتدا از سر جدی از مطالع قمر ولادت ببلد نقصان کنند باقی دایر باشد از وقت رسیدن افتاب بنصف اللیل ماضی
با هنگام مسقط نطفه و چون دایر را با جزای حقیقی شبانروز قسمت کنند خارج ساعات بعد باشد از نصف النهار یا
نصف اللیل ماضی و بران ساعت تقویم قمر استخراج کرده موضع قمر مسقط باشد که ان طالع ولادت بود بحسب این نمودار
پس اگر بطالع تخمین قریب بیفتد در یک روز بیشتر یا بیشتر همین عمل بباید کرد تا تقویم نزدیک بدرجه طالع تخمین افتد
و موضع قمر مسقط طالع ولادت باشد چنانکه صاحب نمودار فرموده است فصل سیم در تعدیل بین النمودار هرمس
که منسوب بما شاء الله المصری و بیشتر از حکما برین متفق اند و انچنان بود که اهل صناعت چون بدو نمودار یا بیشتر عمل کنند
اگر یکی مخالف تخمین بود و دیگر موافق حکم بر موافق کنند و اگر هر دو مخالف باشند و نمودار که از یکدیگر دورتر باشد ما بین ان دو درجه
تنصیف کرده درجه طالع گردانند و بران اعتماد نمایند چنانکه در کشف الحقایق ذکر کرده است و بسیار از اعمال فاضلان روزگار
دیده ام که ان تعدیل میان نمودار اقرب و درجه طالع تخمین کرده اند غافل از انکه انرا تعدیل بین النمودارین خوانند علی نمودارین
در مقاله دوم بعد از استخراج طالع سال نموده شد یعنی درجه طالع تصحیح ساعت ولادت کرده تسویه البیوت کنند و کامی
دلایل را مقوم کرده در صورت زایچه وضع کنند و بعد ازان سهام بر دارند فصل چهارم در معرفت سهام کوشیار ابن اللبان
الجیلی در مجمل الاصول اورده است که السهم دلیل مستخرج بین الدلیل و مما یدل ان علی شیء واحد و ان دلیل یا دو کوکب باشند
[illegible] و درجه معین و هر دلیل که قوت ان بر قوت دلیل دوم زیاده باشد انرا در روز و شب مقدم میدارند و اگر مساوی باشد
[illegible] موافق مزاج روز باشد در روز مقدم دارند و الا بر عکس و ما جدول سهام موالید و تحاویل سال عالم با دلایل
[illegible] وضع کرده ایم و موافق و مخالف نهاده طریقه عمل چنانست که از جدول موافق روز و شب بعد از دلیل اول
دلیل [illegible] گرفته بر طالع یا انچه در جدول باشد برافزایند و از جدول مخالف در روز بطریقه مذکور بعد گرفته برافزایند و در شب
بعد از دلیل دوم تا دلیل اول گرفته برافزایند و سهم السعاده را سهم القمر خوانند و سهم الغیب را سهم الشمس و همچنین نسبت کنند یکی
بکوکبی کنند یا بیتی از بیوت طالع که بر مزاج ان سهم باشند و اصحاب احکام بر سهام را عظیم معتبر دارند از جهت سعادت و
نحوست مدلولات هر یکی فصل پنجم در معرفت کیفیت عمر مولود و طرق استخراج که دلایل عمر دو نوع است یکی دلیل جسم که انرا
هیلاج خوانند و دوم دلیل جان که انرا کدخداه نام نهند و این هر دو نسبت هیولی و صورت اند اسباب عمر را و اصل
عمر از هیلاج گیرند و مقدار کیفیت حال ان از کدخداه و هیلاجات پنج اند یعنی دو جزو مقوم و سهم السعاده و درجه طالع و هیلاج

کمیت ان بباید دانست که

مثلثه اول فایکی و نه کوکب که در خط خود باشد قوت او مضاعف شود و طباب هر کوکب را که علو قوت بیشتر باشد ان را مقدم
دارند و چون یک مستولی باشد بر برج و مقدم در زمان اجتماع یا استقبال پیدا کرده باشند نظر کنند تا در درجه طالع یا عاشر بچنین
بکدام درجه تقویم از کوکب مستولی که خط او بیشتر باشد اقربیت از آن اش درجه کوکب مستولی کرده اند پس اگر درجه طالع اقرب بوده
باشد درجه عاشر از آن معلوم کرده نگاه دارند و اگر درجه عاشر قریب بدرجه افتاده باشد درجه طالع از آن معلوم کرده نگاه دارند
و وقت ولادت و درجات خانها و تقویم کواکب از آن معلوم کرده بران اعتماد کنند و اگر این عمل موافق نیفتند و تفاوت فاحش
باشد چنانچه در زیج سلطانی ذکر کرده است مستولی بر برج و مقدم از کوکب وقت ولادت گرفته عمل کنند و اگر هم تفاوت فاحش
واقع شود هر کوکب که درجه شرقی یا غربی باشد و قوس در اجابت باشد و راجع و تحت الشعاع نباشد از انجای مستولی نگاه
دارند فصل دوم در معرفت نمودار هرمس که انرا نمودار مسقط النطفه خوانند و عمل بدین نمودار مستفاد از سخن بطلمیوس است که در
کلمه پنجاه و سیم اورده است و این عبارت که موضع القمر في المولد هو جزو الطالع من الفلك في مسقط النطفة و موضع
القمر في مسقط النطفة هو جزو الطالع الولادة و این موافقت با سخن هرمس که در کتاب اساس الحکمة بدین جملا ایراد کرده است که
ان موضع القمر في وقت الولادت هو طالع مسقط النطفه و موضع القمر في وقت مسقط النطفه هو طالع الولادت و طریق
اعمال منجمان درین نمودار مختلف است اما اصح طرق انست که بدانند که موالید نه ماه در شکم مادر مکث های مختلف و
مکث اوسط متعاد به روز از اوسط قرت کان دویست و هشتاد و سه روز و پنج ساعت و دوازده دقیقه باشد و ان
وقتی باشد که قمر ولادت در درجه طالع بود و چون قمر فوق الارض باشد مکث مولود کمتر از مکث اوسط بود و غایتش
بقدر نیم دور قمر باشد مقدم بر درجه طالع پس در ان وقت قمر بر درجه هفتم باشد و ان مکث اصغر بود که مدت ان دویست و
پنجاه و نه روز و سیزده ساعت باشد بتقریب و مکث سیم را مکث اکبر خوانند و ان هم بنصف دور زیادت از مکث [illegible]
بود چنانکه از درجه طالع گذشته از تحت الارض بدرجه هفتم رسیده باشد و مدت ان دویست و هشتاد و [illegible]
یک ساعت بود بتقریب اما اگر بعد قمر از طالع بر توالی یا بخلاف توالی زیاده از نصف دور بود [illegible] مکث مولود کمتر از
مکث اول یا بیشتر از اکثر باشد بدین نمودار عمل نتوان کرد و انچه نه چنین بود طریق عمل چنانست که بعد [illegible] قمر ولادت
و درجه طالع اگر فوق الارض باشد و الا از درجه طالع تا قمر اگر تحت الارض بود بر سیر وسط قمر که سیزده درجه
و ده دقیقه و سی و پنج ثانیه قسمت کنند خارج ایام تعدیل مکث بود و باقی از قسمت را نسبت با سیر وسط یکروزه چون نسبت
ساعات مجهوله باشد با بیست و چهار پس باقی از قسمت را در بیست و چهار ضرب کرده بر سیر وسط قمر قسمت کنند خارج
ساعات و دقایق تعدیل مکث باشد انرا با ایام از مکث اوسط نقصان کنند اگر قمر فوق الارض باشد و الا افزوده حاصل
مکث معدل مولود بود انرا از تاریخ ولادت نقصان کرده تاریخ مسقط نطفه بحسب سیر وسط قمر معین شود پس چون تاریخ

گرفته

اجتماعی و استقبالی

بواصل نیر نوبه است و طریقه بدین نیر دوم و در مولود استقبال در روز یا شب سهم را بر جزو مقدم دارند و
مواضع هیلاجات باتفاق اوتاد و گیا زدهم و پنجم و در دوم و سیم و تاسع هر دو اختلاف کرده اند چنانکه در دوم و
هشتم در افتاب برج مذکر شرط کرده اند و در ماه برج مونث و در ششم و در دوازدهم باتفاق مواضع هیلاجات
نباشند و هیلاجیت و هیلاج بکسوف و خسوف و محاق و تحت الشعاع باطل گردد و مواضع هیلاجات روزی
و شبی را چنانچه ازین جدول معلوم کنند و الله اعلم

جدول مقدار عطایای کواکب سبعه

کواکب	کبری	وسطی	صغری
شمس	[illegible]		[illegible]
قمر			که و
زحل			که و
مشتری			
مریخ			
زهره			
عطارد			

جدول مواضع هیلاجات اجتماع روز و شب



اما کدخدا صاحب حظی باشد در موضع هیلاج و ناظر بدو و اگر بدرجه نباشد بر جهت جایز باشد [illegible] اتصال
باشد و یا با او مساوی [illegible] که مواضع ناظراند در درجات مطالع یا در طول نهار و اگر هیلاج [illegible]
از حظوظ موضع خود باشد حظ او مضاعف گردد و او هم هیلاج باشد و چون بعد کدخدا از افتاب کمتر از شش درجه
باشد کدخدائی را نشاید و هر کدخدا را عطیه باشد یکی کبری اگر کدخدا بدرجه وتد باشد و دوم وسطی اگر
بر مرکز مایل بود و سیم صغری اگر بر مرکز زایل بود و مقدار عطیه کوکب ازین جدول معلوم شود فایده
در بیان مقدار عطایای کواکب و تحقیق هر یکی باید دانست که عطیه کبری افتاب بمقدار ثلث دور فلک
یعنی قک درجه باشد و ازان [illegible] ده درجه کمتر از و بجهت تحت الشعاع و صغری افتاب بقدر درجه

اقتضا کند

برف او بود و ازان قمر بعد تعدیل دو اجتماع باشد در هر جزوی و در جهت متحره کبری و هر یکی بقدر زمان
درجات حدود هر یک باشد بقول مصریان و صغری هر یک بقدر زمان دوازده [illegible] باشد در هر جزوی و وسطی
هر یکی بقدر نصف کبری و صغری هر یکی باشد چنانچه در جدول عطیه کواکب موضع است و اگر کوکب در میان
دو مرکز باشد مقدار عطیه انرا تعدیل باید کرد و ان بطریقه اربعه اعداد متناسبه باشد چنانکه بعد کدخدا از
مرکز بیوت با ما بین المرکزین چون نسبت مجهول که تعدیل عطیه کوکب است باشد با ما بین العطیتین پس دایما درین اعداد
الوسطین مجهول باشد پس طرفین را که بعد است و ما بین العطیتین در یکدیگر ضرب کرده بر اوسط معلوم که ما بین
المرکزین است قسمت کنند خارج تعدیل عطیه کدخدا باشد انرا از عطیه کدخدا بحسب بیت مقدم افزایند یا نقصان کنند
اگر فضل عطیه بیت مقدم را باشد و الا برافزایند اگر فضل عطیه مرکز ثانی را باشد حاصل عطیه کدخدا [illegible]
الوتد نقصان صغری ها باشد بحسب موضع خود از سالها و ماهها و روزها پس نظر کنند تا کدام کوکب ناظر است
بکدخدا اگر سعد نیرین و مشتری و زهره و عطارد مسعود بنظر مودت باشند [illegible] مقدار عطیه صغری خود بر عطیه کدخدا زیاده
کنند و از مایل الوتد ثلثان صغری و از زایل ثلث و نحسین و نیرین و عطارد منحوس از قران و نظرهای عداوت
بهمین ترتیب نقصان کنند و نحسین از نظر مودت نه افزایند و نه کم کنند اما در خوشی و ناخوشی معیشت
بیفزایند و کم کنند و بعضی در مایل الوتد زیادت و نقصان شهور کنند بعدد سالهای صغری خود و در زایل الاوتاد
ایام اولی انست که کوکب زیاده کنند اگر مسعود و قوی حال باشد سالهای عطیه صغری و ثلثان و ثلث نسبت بموضع خود
زیادت کنند و اگر ضعیف و بد حال بود شهور و ایام و همچنین کوکب نقصان کنند اگر منحوس و بد حال باشد سالهای
عطیه صغری و ثلثان و ثلث بحسب موضع خود نقصان کنند و اگر مسعود و قوی حال باشد بشهور و ایام و راس [illegible]
سه سال [illegible] و ذنب دو سال بکاهد و همچنین اگر کواکب مذکوره در ما بین دو مرکز باشند بطریقه که ذکر رفت
تعدیل کرده [illegible] عطیه کدخدا افزایند یا نقصان کنند تا عطیه اصلی کدخدا حاصل اید و اگر مجاسده در وتد باشد و اگر در مایل
[illegible] ثلثان و ثلث گرفته برافزایند یا بکاهند و اگر در ما بین دو مرکز باشند تعدیل کرده برافزایند یا بکاهند
و باید دانست که عطیه کدخدا بحسب هیلاج دوم یا سیم یا غیره حاصل اید انرا عطیه زاید خوانند و چون بسیاری هیلاج
دلیل ضلع عمر است و درازی ان اگر به هیلاج [illegible] قاطع رسد چون هیلاج دیگر نرسیده باشد ان نحوست دفع شود و
و بسیاری کدخدا بهمین سبب دلیل نیکی حال عمر باشد و اهل صناعت را در معرفت کمیه عمر دو مذهب است یکی انکه اعتبار
عطیه کدخدا کنند و بعد ازان بتسییر هیلاج مشغول شوند و مذهب دوم انکه نظر از کدخدا کرده اعتبار کمیه عمر برسیدن تسییر هیلاج
بقاطع کنند و مذهب اول بصواب نزدیکتر است چنانکه بطلمیوس در کلمه [illegible] و هشتم اورده است بدین عبارت که

لا تقطع بالنسبة وحدة دون نفاذ عطايا الادلة واستدل علی صحة التسيير بانحلال الاجزاء يعنی اگر تسيير دلايل عمر تا بقاطع رسد
وعطيه اصلی بآخر رسيده باشد وسعود از عطيه زايد ساقط باشند قطع نکند بتخصيص انتها طالع و هيلاج تيز در ان
وقت بقاطع رسيده باشد پس قطع نظر از عطيه کدخداه بکرد بلکه اول مقدار عطيه کدخدای اصلی و زايد معلوم کنند
و بعد از ان باعمال تسييرات و مقدار مدت رسيدن بقاطع مشغول شوند و ببايد دانست که قواطع بر دوازده نوع است
اول اجرام کواکب ثوابت که قاطع باشند و ان بجهت وصفات انسان و نوع ازان جمله نحايل دوم اجرام سياراتست
غير سعدين و عطارد مسعود سيم مقابله و تربيع ايشان چهارم درجه انتقال از حد نحسی بحد نحسی پنجم درجه انتقال
از حد سعدی بحد نحسی ششم انتقال بدرجه نوع اصلی با تحويل هفتم درجه اول حد مريخ بدان شرط که انتقال از حد پر نحسی
انجا اتفاق افتد هشتم نيرين را درجه هبوط هر يکی و عقده و ذنب اصلی و تحويلی نهم هيلاج را عقده و ذنب و جوزهر
مقدم و درجه ثامن و اوج بروج و موضع رخنهم که قاطع اند هر يکی بهم کر دوم سهم المرض و سهم سهم القاطع
دهم کدخدا و صاحب طالع را درجه رابع و سابع و ثامن و هبوط هر يکی و عقده ذنب يازدهم جزو مقدم و در دو تربيع اوله
اگر منحوس باشد دوازدهم درجه طالع قاطع است قمر را اگر هيلاج باشد و قمر درجه طالع را اگر منحوس باشد بعقده و ذنب
تا بجد يا بجرم يا بشعاع نحسی اما زوايد عمر يعنی مانع قطع قاطع پنج نوع است اول اجرام دوازده کوکب ثابته
که بر مزاج سعدين می باشند بغير از منکب يمين و دجاجه که مزاج زهره و عطارد و از دو قاطع است بخلاف قياس
و دوم اجرام سعدين و نظر مودت ايشان سيم درجه انتقال از حد سعدی بحد سعد در تد پر سعدی چهارم درجه
سهم السعادة پنجم درجه عاشر که مسعود باشد و ببايد دانست که زوايد چون رفع قطع ميکند زيادتی عمر کرده باشد
و اين در ما پيش هر قاطع که در حد سعدی باشد يا در بيت سعدی يا در منظر سعدی قطع نکند بتخصيص که منحوس
نظران سعد باشد و نيرين چون در خانه خود و يا روزنده بدرجه شرف باشد قطع نکنند و نابات در حد سعدی و قايد سعد
سعادت بزرگ بدهند و قطع نکنند مگر عطيه کدخدا بآخر رسيده باشد و چون از تقرير اين معانی فارغ شديم بعد ازين
شروع کنيم در استخراج عروض آفاق حادثه کواکب از جهت اعمال تسييرات فصل هشتم در استخراج آفاق حادثه کواکب با عروض
مواضع از جهت مطارح اشعه و تسييرات کواکب و آن را عرض افق حادثه خوانند بس يکی و عرض دايره تسيير خوانند
و ببايد دانست که چون هميشه دايره افقی مايل بود و قطب دايره اول سموت کذشته است باقی دواير عظام که بدين
اقطاب گذرند ان دواير آفاق حادثه خوانند پس هر يکی ازان دواير که بر نقطه از فلک يا بر کوکبی بگذرد ان دايره
افق حادث آن کوکب یا نقطه خوانند و عرض افق حادث آن نقطه قوسی باشد از دايره عظيمه که بدو قطب معدل النهار
و بدو قطب افق حادث بگذرد میان آن دو ایر قطب معدل النهار و افق حادث یا میان دایره معدل النهار

نقطه باج

واول سموت

واول سموت که موضع قطب افق حادث بود ازان دايره و هر کوکبی یا دلیلی که در صورت طالع بر افق مشرق يا مغرب
باشد افق حادث او افق ولادت باشد و چون بر دايره نصف النهار رسد که يکی از آفاق خط استواست فوق الارض يا
تحت الارض افق حادث او افق خط استوا بود و او را بيچ عرض نباشد و چون از نصف شرقی که حادثات در ميان او تد افتند
عرض افق او عرض باشد کمتر از عرض بلد ولادت در جهت شمال زيرا که درين وقت قطب افق حادث که دايما بر دايره اول سموت
می باشد شمالی بود فوق الارض و چون از نصف غربی که حادثات در ميان او تد افتند عرض افق او عرضی باشد کمتر از عرض
بلد ولادت در جهت جنوب زيرا که درين وقت قطب افق حادث جنوبی باشد تحت الارض و طريق استخراج عرض افق
حادث کواکب در ميان او تاد انست که ارتفاع يا انحطاط کوکب در وقت ولادت و سمت ارتفاع معلوم کرده جيب
سمت را در جيب تمام ارتفاع منحط ضرب کنند حاصل را در جدول جيب منکوس کرده تمام انرا قوس اول خوانند
واگر تعديل سمت را در جدول جيب منکوس کنند تمام قوس ثانی بود پس جيب قوس اول باشد چون جيب ارتفاع
وقت بر جيب قوس اول منحط قسمت کرده خارج را در جدول جيب منکوس کنند تمامش قوس ثانی بود پس جيب قوس ثانی
در جيب عرض بلد منحط ضرب کرده قوس ان عرض افق حادث کوکب باشد شمالی اگر کوکب در ما بين عاشر و رابع بود
والا جنوبی باشد نوعی ديگر که باستخراج ارتفاع کوکب حاجت نبود پس در انتساب با کوکب علايم الوقت جيب بعد
درجه او از عاشر اگر کمتر از ربع باشد يا رابع بدرجات سواکر فته در جيب تمام ميل او مطالع منحط ضرب کرده حاصل
جيب بعد کوکب بود از دايره نصف النهار پس جيب تمام قوس تعديل از عاشر يا رابع بر جيب تمام قوس از نصف النهار
منحط قسمت کرده جيب قوس اول بود پس اگر کوکب در ربع شمالی باشد فوق الارض و يا جنوبی تحت الارض
تفاضل ميان قوس اول و ارتفاع عاشر گرفته قوس ثانی باشد و اگر در ربع جنوبی باشد فوق الارض و يا شمالی
تحت الارض مجموع قوس اول و ارتفاع عاشر را از نصف دور نقصان کرده قوس ثانی بود و اگر بعد اقرب
کوکب تحت الارض از عاشر و يا فوق الارض از رابع گرفته باشيم مجموع قوس اول و ارتفاع عاشر قوس ثانی
باشد اما در کوکب دو عرض تفاوت ميان مطالع ممر کوکب و مطالع يکی از وتد عاشر يا رابع که اقرب باشد
خط استوا بگيرند وان بعد کوکب باشد بمطالع از عاشر يا رابع پس جيب انرا در تمام جيب بعد کوکب
از معدل النهار منحط ضرب کرده قوس حاصل بعد کوکب بود از دايره نصف النهار پس جيب تعديل از معدل
النهار بر جيب تمام بعد از نصف النهار منحط قسمت کرده خارج را در جدول جيب منکوس کنند وان قوس اول بود
پس چون کوکب فوق الارض بود و بعدش از معدل النهار شمال و يا تحت الارض و بعدش جنوبی تفاضل
ميان عرض بلد و قوس اول قوس ثانی بود و اگر بعد جنوبی و فوق الارض و يا شمالی و تحت الارض باشد
مجموع عرض بلد و قوس اول و قوس ثانی بود و اگر کوکب تحت الارض از عاشر اقرب باشد و يا فوق الارض

از رابع مجموع قوس اول و عرض بلد را از نصف دور نقصان کرده باقی قوس ثانی بود پس جیب قوس ثانی را در جیب
تمام بعد کوکب از نصف النهار منحط ضرب کرده حاصل جیب بعد کوکب باشد از دایره اول سموت و قوس ان از
جدول جیب گرفته تمامش قوس ثالث بود پس جیب بعد از نصف النهار در جیب عرض بلد ضرب کرده حاصل را بر جیب
قوس ثالث قسمت کنند خارج جیب عرض افق حادث کوکب باشد و جیبش همانست که گفته شد

فصل هفتم در معرفت مطالع ممر کوکب و آن قوس بود از دایره معدل النهار که واقع باشد میان اول حمل و میان نصف شرقی
از افق حادث کوکب و از اینجا ظاهر شود که اگر افق حادث کوکب افق ولادت باشد مطالع ممر او مطالع طلوع او بود ببلد
اگر کوکب بر افق شرقی باشد و اگر بر افق غربی بود مطالع ممر او مطالع طلوع او بود در افق جنوبی که مساوی عرض افق
ولادت باشد و از جدول مطالع شمالی مطالع جنوبی حاصل توان کرد و آنچنان بود که مطالع جزوی که با فق جنوبی خواهیم
مطالع نظیر آن جزو با فق شمالی گرفته نصف دور برافزایند و اگر افق حادث کوکب دایره نصف النهار باشد مطالع ممر
او مطالع ممر او بود و طریقه مطالع ممر کوکبی که در میان دو قطب باشد چنانست که تعدیل النهار کوکب در عرض افق حادث
و مطالع ممر معلوم کرده اگر عرض افق حادث و بعد از معدل النهار در یک جهت باشند تعدیل النهار افق حادث
از مطالع ممر نقصان کنند و الا مجموع مرور مطالع ممر کوکب باشد با فق حادث او پس اگر عرض افق حادث شمالی بود
مطالع ممر شمالی بود و اگر جنوبی بود پس مطالع شمالی را در جدول مطالع که عرضش مثل عرض افق حادث کوکب بود معکوس
کرده درجه ممر باشد و همچنین مطالع ممر جنوبی را در مطالع عرض جنوبی که موافق عرض افق حادث باشد معکوس
کرده درجه ممر کوکب بود و اگر خواهند نصف دور بر مطالع ممر جنوبی افزوده در جدول مطالع شمالی که
عرضش موافق عرض افق حادث کوکب باشد معکوس کنند نظیر آن جزو گرفته درجه ممر کوکب بود و جدول [illegible]
باقی اعمال مذکوره بدین صورت باشد و راسم ثوابت جدول ثابتات و احوال هر یکی در وقت ولادت

اعداد ثوابت	اسماء ثابتات	[illegible]		[illegible]		[illegible]				

صح

٢٦

فصل هشتم در معرفت مطارح شعاعات کواکب و این مطارح شعاعات انوار و مطالع
ممر داشته و انظار خوانند و اشعه کواکب مخصوص ما بین مواضع نیست چه شعاع کواکب
شامل است جمیع جهات فلک را بلکه مراد تحدید الجادثیت که مواقع ظهور تاثیرات کواکب
تواند بود در صناعت احکام نجوم و آن از هر دو جانب بر توالی و بر خلاف توالی بروج
بمقدار سدس و ربع و ثلث و نصف دور است آنچه بر توالی بود آنرا انظار اولی و ایسر
خوانند و آنچه بر خلاف توالی باشد ثانی و ایمن و اهل صنعت در بیان مطارح اشعه کواکب
دو طریق سپرده اند یکی آنکه حرکات اولی در آن معتبر باشد و دوم آنکه مجرد باشد
از حرکت اول و طریق اول را دو مذهب است یکی مستنبط از آنچه بطلمیوس در کتب ثمرات
و دوم مستنبط اصحاب احکام و سیم با اصحاب علم ریاضی و طریق دوم که مجرد باشد
از حرکت ~~و مذهب~~ از حرکت اول دو مذهب است یکی مذهب ابوالحسن صوفی دوم ابو
ریحان بیرونی اما بمذهب بطلمیوس این را مطارح شعاعات خوانند و ابتدا این
انظار بر دایره معدل النهار و تعدیل کنند ابتدا از مطالع ممر و تقویس مطالع ممر
بعرض افق حادث کوکب و طریقه عمل چنان باشد که سدس و ثلث و ربع و نصف
دور بر مطالع ممر کواکب افزایند تا مطالع انظار ایسر و مقابل معلوم شود و چون سدس
و ربع و ثلث دور از وی نقصان کنند مطالع انظار ایمن باقی ماند پس اگر عرض افق حادث
کوکب شمالی باشد این مطالع را در جدول مطالع ثانی که عرض آن موافق عرض افق
حادث کوکب باشد معکوس کنند و اگر جنوبی باشد نصف دور بر مطالع هر یکی از انظار
ایمن و ایسر و مقابل افزایند و در جدول مطالع شمالی معکوس کرده نظیر حاصل بگیرند
تا موضع انظار در افق شمال یا جنوبی از منطقة البروج معلوم شود و در این عمل
تقابل شعاع لازم نیست یعنی تثلیث ایمن از فلک البروج مقابل تسدیس ایسر و بر عکس
زیرا که تقسیم این تقابل چون در منطقه معدل النهار ثابت است بعرض در فلک البروج
وقتی ثابت باشد که مطالع موضع یکی تثلیث ~~ایمن از فلک البروج~~ منحصر بر نقطه اعتدال
باشد تا موضع تسدیس مقابلش بر نقطه اعتدال دوم تواند بود و در سایر اوضاع
تا بطلوع نصفی از معدل النهار با نصفی از فلک البروج در آفاق مایل واقع نمی شود

جدول دستور اعمال ثابتات و احوال هر یک در وقت ولادت [illegible] جدول [illegible] والله اعلم بالصواب

اعداد ثوابت			
الطول			
العرض			
جهات العرض			
درجات [illegible]			
جهات			
[illegible]			
جهات			
مطالع الممر			
درجات الممر			
تعدیل النهار			
قوس النهار			
مطالع الطلوع			
درجات الطلوع			
مطالع الغروب			
درجات [illegible]			
[illegible]			
مطالع [illegible]			
درجات [illegible]			
الامتزاج			
[illegible]			

چنانچه در جدول مطالع البروج واقع است و نظام و بمذهب اصحاب احکام این را مطالع انوار خوانند و این
عمل است منسوب به البیوت بطریق مشهور و از جهت ابعاد این انظار قویا که از جملهٔ کوکب میان افق حادث او و دایرهٔ
نصف النهار آن افق باشد به قسمت متساوی کنند تا تمامی آن مدار بر دو از ده بخش راست شود پس بر بعد نظری
یکی از دو دایره قبول گذرانند و مواضع انظار آن بر منطقة البروج معلوم کنند چنانکه تربیعین در دایره نصف النهار
افق حادث بر مقابل یکدیگر باشد و تثلیث ایمن در مقابل تسدیس ایسر و بالعکس پس چون مطالع ممرّ کوکب بافق
حادث از مطالع ممرّ او بفلک مستقیم محسوب من اول الجدی نقصان کنند حاصل نصف قوس النهار کوکب باشد
و بنوع دیگر چون ربع دور بر مطالع طالع باشد بخط استوا محسوب من اول الحمل افزایند حاصل مطالع ممرّ کوکب بود بخط
استوا محسوب من اول الجدی و فضل آن بر مطالع ممرّ گرفته نصف قوس النهار کوکب بود پس ثلث آن بر مطالع ممرّ افزایند
حاصل مطالع تسدیس ایمن باشد و چون ثلث دوم برین مطالع زیاده کنند حاصل مطالع تسدیس ایسر بود پس مطالع ممرّ را
با هر دو مطالع تسدیس در جدول مطالع فلک مستقیم محسوب من اول الجدی مقوّس کنند تا از مطالع ممرّ موضع تربیع
ایمن معلوم شود و نظران بتربیع ایسر باشد و از نظر تسدیس ایمن تثلیث ایسر و از نظر تسدیس ایسر موضع تثلیث ایمن
و مقابلهٔ نظر درجهٔ کوکب باشد و بمذهب اصحاب علم زیجی که اصل مذهب است این را مطارح ممرّ خوانند و این طریق
تابع استخراج حوادث محقق بود یعنی تقدیر ابعاد انظار ابتدا از مطالع ممرّ بر دایرهٔ معدل النهار کنند و دوایر آفاق
حادثه بیان ابعاد گذرانیده مواضع انظار از فلک البروج معلوم کنند و درین عمل تقابل شعاعات لازم است چنانکه تربیعین
در نصف النهار افق حادث بر مقابل یکدیگر باشند و تسدیس ایمن در مقابل تثلیث ایسر بود و بر عکس و مقابلهٔ نظیر
درجهٔ کوکب باشد در جمیع مذاهب اما اگر کوکب دو عرض باشد درجهٔ نظرش مقابل جرم او بر مقابلهٔ حقیقی نباشد مثلا
باشند در شمال و جنوب اما از سبب بودن کوکب دو عرض و عدیم العرض با درجهٔ نظر خود بر یک دایره [illegible]
نظر درجهٔ کوکب خوانند و درین عمل عرض افق هر دو شعاع مقابل یکدیگر مقدار باشند در جهت مخالف یکدیگر و استخراج
این نظر کنند اگر کوکب خلف در نصف صاعد باشد یعنی میان عاشر و رابع مقدار سدس [illegible]
دور بر مطالع درجهٔ طلوع کوکب افزایند تا مطالع انتهٔ ببری و نظرش حاصل شود و چون نقصان کنند باقی مطالع
انتهٔ این نظرش بود و اگر کوکب در نصف هابط باشد مقدار مذکور بر مطالع نظر درجهٔ غروب افزایند حاصل مطالع
انتهٔ ایمن و نظران باقی ماند و این مطالعها در ثمرات بکار آید پس از جهت تقویس این مطالع عرض افق
حادث شعاعات مطلوبه بیابد کرد و آن چنان بود که بعد میان مطالع طالع و مطالع شعاع با مطالع نظرا و آنکه کمتر از
ربع دور باشد جیب آن در جیب عرض بلد محیط ضرب کنند و قوس را قوس اول خوانند و جیب و تمام آنرا محفوظ بین جیب

در نوع ثانی این دو نوع
عمل آنکه را دو بعینی طریقه
بطلیموس و اهل بر احکام

تحت کوکبه مطالع ممرّ

ایسر باشد و نظرش
چون نقصان
مطالع انتهٔ ایمن

انزا در جیب ممرّ

علم ظل

تمام مطالع را در جیب عرض بلد ضرب کرده بر محفوظ قسمت کنند قوس حاصل عرض افق حادث شعاع مطلوب با نظرش باشد
شمالی یا جنوبی پس مطالع هر یک از شعاعات در جدول عرض که موافق عرض افق حادث آن شعاع باشد مقوّس کنند تا موضع شعاعات
از منطقة البروج معلوم شود و از موضع هر شعاعی نظران شعاع معلوم کنند و طریق دوم که مجرد از اعتبار حرکت اول بود
آنچه مذهب ابو الحسن صوفی است مطارح اشعه خوانند و مذهب ابو ریحان مطارح انظار و این دو مذهب مخصوص بکوکب
دو عرض باشد زیرا که از کوکب عدیم العرض بود تقدیر ابعاد شعاعات کواکب از دوایر عروض بر منطقة البروج کرده مدار
و ربع و ثلث و نصف دور بر تقویم کوکب افزایند یا نقصان کنند و عمل دیگر احتیاج نیفتد و اگر کوکب دو عرض باشد
تقدیر ابعاد بر دایره کنند که با دایرهٔ عرض در مرکز جرم کوکب بزوایای قایمه باشند و بقاطع آن دایره بر منطقة البروج موضع
و بر اقطاب دایرهٔ عرض تواند بود زیرا که بر قطبهای یکدیگر گذشته اند و فرق میان این دو مذهب آنست که این صوفی تقسیم
اشعه بدین دایره از دوایر میکند که بر قطب همین دایره و بر منتهای هر شعاعی گذشته قطع فلک البروج کرده باشد و ابو ریحان
دوایر عروض بجای این دوایر بکار میدارند و قوسهای که از دوایر عروض میان منطقة البروج و منتهای هر شعاعی واقع
شود عرض آن شعاع می خوانند و چون درین دو مذهب دایما شعاع تسدیس ایمن مقابل تثلیث ایسر بود و بر عکس عرض هر
شعاعی چنانچه ابو ریحان اعتبار میکند مساوی عرض نظران شعاع باشد و عرض مقابل مساوی عرض کوکب اما عرض در
تسدیس در جهت عرض کوکب باشد و عرض دو تثلیث و مقابله در خلاف آن و هر دو تربیع را عرض نباشد زیرا که شعاع تربیع
بر موضع تقاطع آن دایره با منطقة البروج و معرفت عروض شعاعات در ثمرات بکار آید اما طریق عمل بمذهب صوفی
چنان بود که جیب سی درجه بر جیب تمام عرض کوکب منحط قسمت کنند و قوس حاصل گرفته تمام آن بعد تسدیس باشد انزا [illegible]
از تقویم کوکب نقصان کرده موضع تسدیس ایمن بود و نظران تثلیث ایسر و چون بر تقویم کوکب افزایند حاصل موضع
تسدیس ایسر بود و مقابلش تثلیث ایمن و دایما بعد درجه بر تقویم کوکب باشد موضع تربیع ایسر حاصل شود و نظران تربیع
ایمن بود و مقابله نظر درجهٔ کوکب باشد و بمذهب ابو ریحان اول عرض شعاع حمل باید کرد و آن چنان بود که جیب عرض
کوکب را بنصف کرده قوس حاصل عرض شعاع کوکب باشد آنگاه جیب شصت درجه بر جیب تمام عرض شعاع کوکب محیط قسمت
کرده قوس آن بعد تسدیس کوکب باشد انرا از تقویم کوکب نقصان کرده باقی موضع تسدیس ایمن بود و نظران تثلیث
ایسر و چون بر تقویم کوکب افزایند حاصل موضع تسدیس ایسر بود و نظرش تثلیث ایمن و موضع تربیع و مقابله همین
بر بعد ربع و نصف دور باشد چنانچه ذکر رفت و عمل مطالع شعاعات با فراغ چون تابع شعاعات است بمذهب
بطلیموس از ذکران اعراض نمودیم فصل نهم در معرفت تسیرات و انتهاءات و فرداریات و لادلیل اصلی و تحویل مولود
و غیره و لوازم آن مقدمه باید دانست که بعدی که میان دو کوکب یا کوکبی و درجه واقع شود ابزاد و اعتبارات
یکی اعتبار سهام است چنانکه ذکر رفت و دوم اعتبار تسیر و آن استخراج بعدی است از درجه هیلاج دلیل با نقطه مفروض

کران موضع کوکب بود یا مطرح شعاع یا حد یا غیره که مدار حکم بر اوست و هر یکی از ان حرکت او کسور انرا [illegible] نمودش
توهم کنند از سال و ماه و روز و ساعت وان بعد بر دو نوع باشد یکی بدرجات معدل النهار باعتبار حرکت اولی که
انرا تسیر اعظم خوانند و ازین معنی تغیر نکنند بانکه تسیر کردیم فلان کوکب را که بچندین مدت بفلان کوکب یا غیره برسد
و کوکب اول را باعتبار تقدیم در طلوع مقدم خوانند و دوم را تالی اگر چه انتهای تسیر انتهای ثابت بموضع مقدم بواسطهٔ
حرکت اولی و دوم بدرجات سوا باعتبار حرکت ثانیه که انرا انتها خوانند یعنی چنانکه تسیر راندن مقدم تالیست
بموضع مقدم بر دو قطب عالم انتها راندن مقدم باشد بموضع بر دو قطب فلک البروج اما تسیر خواص باشد یکی
تسیر دلایل طالع و یکی تسیر دلایل طالع اصل و دوم تسیر دلایل طالع تحویل اما طالع اصل بود که عارض شود و فلک را
هست و از با افق معین در وقت حدوث حادثی از ولادت یا غیره در ان افق و طالع تحویل میاتی باشد فلک را هم در ان
افق در وقت رسیدن افتاب بموضع اصل مولود و انتهاات بر سه نوع باشد یکی انتهای سنوی که بهر یک سال شمسی
برجی میرانند و دوم شهری و سوم یومی که حصهٔ هر یک از حصهٔ انتهای سنوی معلوم کنند و تاثیرات عظیم تر از
انتهاات باشد و همچنین انتهای سنوی عظیم تر از انتهای شهری و یومی و صاحب برج انتها را سال خدا
خدا خوانند که مدار حکم سال عالم بدوست و موضع تسیرات را درجهٔ قسمت و قاسم و صاحب حد انتهای درجهٔ طالع را
جان بختیار و کوکبی که مطرح شعاع او بدرجهٔ تسیر بود یا در ان حد که درجهٔ تسیر در وست انرا شریک قاسم و مدبر خوانند
و در زمان طالع تحویل شعاعات کواکب اصلی و تحویل معتبر باشد و اما در تسیرات تحویل غیر از شعاعات کواکب
تحویل اعتبار نکنند و گذشتن کواکب را بسیر تقویمی بر دلایل اصل مثل موضع اجرام کواکب اصلی و شعاعات و سهام
و غیر ان ضروریات خوانند و در احکام جزوی وقتی بکار دارند و بطلمیوس در کلمهٔ هفتاد و نهم اورده است بدین عبارت که
تسیر درجة الطالع لاعراض البدن و درجة سهم السعادة لذات الید و درجة القمر للتصرف الجید مع النفس و درجة الشمس
للحظوة من السلطان و درجة وسط السماء لما یعانیه من الاعمال الکل درجة سنة یعنی از تسیر درجهٔ طالع حالها که
زحل را عارض شود و چون صحت و مرض و غیر ان معلوم گردد و از سهم السعاده حال درویشی و توانگری
و زمان و از قمر احوال که تن را عارض شود بسبب نفس چون نشاط و غم و ثبات و انتقالات و اختلاف و غیره
و از شمس حال جاه و فایده از طرف ملوک و سلاطین و از عاشر حال جاهی که نسبت با زیر دستان [illegible] باشد و علمها
مباشرت ان کنند و نیک و مان و این تسیرات طالع را بمطالع بلد باشد و عاشر را بمطالع خط [illegible] و سابع را
بمطالع نظیر که ان مطالع طالع باشد و کواکبی که درین موضع باشند بهمین طالع عمل کنند هو اجزاء ما بین دو وتد باشد مطالع [illegible]
زاید بجدول عرض افق حادث ان دلیل مقوس کنند اما طریق عمل تسیرات دلایل اصلی بر دو نوع باشد اول تسیر
کوکبی یا دلیل بجرم یا شعاع یا حد کوکبی یا غیر ان چون درجهٔ قسمت ان معلوم باشد و مدت مجهول و دلیل اول را
ممر خوانند و دوم را ممر الیه پس ممر درجهٔ طالع باشد یا دلیل که بدرجهٔ طالع بود ممر الیه جرم یا شعاع یا حد کوکبی
باشد مطالع ممر از مطالع ممر الیه بفلک مستقیم نقصان کنند و اگر ممر درجهٔ سابع یا دلیل که در انجا بود مطالع نظیر ممر از
مطالع ممر الیه ببلد نقصان کنند و اگر ممر درجهٔ عاشر یا رابع بود یا دلیل که انجا باشد مطالع ممر از مطالع ممر الیه

فلک مستقیم

بفلک مستقیم نقصان کنند ممر مابین دو وتد باشد نظر کنند اگر در نصف صاعد بود یعنی عرض افق حادث او
شمالی باشد مطالع معوج ممر را از مطالع معوج ممر الیه بافق حادث ممر نقصان کنند و اگر در نصف هابط باشد یعنی عرض
افق حادث ممر جنوبی بود مغارب ممر الیه بافق حادث ممر نقصان کنند باقی قوس تسیر باشد هر درجه را از ان
یک سال شمسی و هر دقیقه را شش روز گیرند تا معلوم شود که از زمان ولادت تا رسیدن تسیر ان دلیل بجرم
یا شعاع یا حد کوکب معروض چند سالست و نوع دوم در تسیر کوکبی یا دلیلی که مدت ان معلوم باشد و درجهٔ قسمت
مجهول هر سال شمسی را از سالهای عمر مولود یکدرجه گرفته هر شش روز را یکدقیقه گیرند تا قوس تسیر حاصل شود پس
اگر ممر درجهٔ طالع باشد یا دلیلی که در وی بود مجموع قوس تسیر مطالع ممر ببلد در جدول مطالع بلد مقوس کرده درجهٔ قسمت
باشد بحسب ان ملت و اگر درجهٔ سابع باشد یا دلیلی که بر ان درجه بود مجموع قوس تسیر در جدول مطالع بلد مقوس کرده
نظیرش درجهٔ قسمت باشد و اگر درجهٔ عاشر یا رابع باشد و دلیلی که بر ان درجه بود مجموع قوس تسیر با مطالع ممر بفلک
مستقیم در جدول مطالع فلک مستقیم مقوس کرده حاصل درجهٔ قسمت باشد و اگر ممر در میان دو وتد باشد و در
نصف صاعد بود یعنی عرض افق حادث ان شمالی باشد مجموع قوس تسیر با مطالع درجهٔ طلوع ممر بافق حادث
در جدول جنوبی عرض که موافق عرض افق حادث ممر باشد مقوس کرده حاصل درجهٔ قسمت بود و اگر در نصف
هابط بود یعنی عرض افق حادث ان جنوبی باشد نصف روز به مطالع معوج افزوده بقوس تسیر جمع کنند در جدول
عرض که موافق عرض افق حادث ممر باشد در جانب شمال مقوس کرده نظیر ان درجه دستور دلایل
از بیوت و کواکب و سهام و حدود و غیره که تسیر دلایل اصلی بر انجا کنند ابتدا از برج طالع کرده جدولی وضع
کنند که نام ان برج بر زمان جدول نوشته باشد و در عرض شش یا هشت قسمت کنند که ده چهار بزرگ از جهت
اسامی دلایل و چهار خرد از جانب یسار از برای ارقام مواضع دلایل در ان برج و در عرض تعداد اعداد دلایلی
که در ان برج باشد بدین نوع

جدول دلایل تسیر که دلایل اصلی بر ان گذرد در مولود

[illegible] که تسیر خواهند هند کرد و [illegible] اعداد [illegible] دلایل که از بیوت [illegible] احوال تحویل [illegible] و کواکب

اما مثال دستور دلایل جدول انرا در طول دوازده کاغذ با [illegible] و سهام و عقدها باشد

ابتدا از درجهٔ طالع کرده منقسم کرده اند و در عرضش پنج قسمت کنند بدین صورت

جدول دستور دلایل اصلی که تسیر کرده میشود

[illegible]	[illegible]	مطالع [illegible]	[illegible]	[illegible] دلایل
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نصف طالع ثانی تا بی تحقق

و اما دستور سیر دلیلی چنان باشد که جدول در کشند که طول ان بقدر سالهای عطیهٔ عمر مولود باشد و عرضش شش قسمت کنند غیر متساوی
بدین صورت

جدول دستور تسیر درجهٔ طالع و انچه بدان گذرد

سالهای عمر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		

ما قبل برابر تحویل تحویل بعد [illegible] درجه طالع تحویل سال عالم یا [illegible] بود که [illegible] در [illegible]
چون آفتاب [illegible] اصل مولود [illegible] طالع آن وقت بطریقهای مختلف جائی که در مقاله دوم ذکر رفت
یا تحویل [illegible] استخراج کنند مواضع کواکب و سهام و باقی دلایل در آن وقت معلوم شوند و اینها دلایل تحویل خوانند
و اگر خواهند که طالع وقت رسیدن آفتاب در هر برج بقدر دقایق اصل با جمیع دلایل استخراج کنند و اینها طوالع
شهوری خوانند و طوالع اصلی تحویل و شهوری از یک برج در افق ولادت استخراج کنند و اگر چه مولود شود و ما در آفاق
مختلف یافته باشند و شهوری دیگر اگر خواهند که طالع تحویل در سالهای متوالی بی آنکه استخراج تقویم آن اسالها
کرده باشند حل کنند مطالع طالع تحویل سال عالم یا مواليد را با تواریخ آن اصل سازند و از برای هر سال مقدار
فضل ابر [illegible] بموجب رصد جدید سعید سمرقند هشتاد و هفت درجه و سی و سه دقیقه و شش ثانیه
بر آن افزایند یا مطالع طالع تحویل سال عالم یا مولود حاصل شود و از جهت استخراج مواضع کواکب و بواقی
دلایل در زمان تحویل مقدار زمان فضل السنه که هفت پنج ساعت و پنجاه دقیقه و دوازده ثانیه این عمل
یا یکدور تمام باید کرد زیرا که هر یک دقیقه را شش روز حکم میکنند و اعمال فضل السنه را با اعمال طالع سالها
جهت تحقیق ودوازده را بر ساعات و دقایق اصل افزوده اگر مجموع کمتر از تمام
ساعات و دقایق روز یا شب طالع اصل باشد یک روز بر ایام جمعات و بر تاریخ قدیم و جلال افزایند
حاصل تاریخ [illegible] ایام و ساعات و دقایق تحویل باشد در سال دوم و اگر مساوی یا بیشتر باشند ساعات و دقایق
تمام آن روز یا شب طالع اصل از آن مجموع نقصان کرده دو روز بر ایام جمعات و تاریخ اصلی افزایند
باقی [illegible] ساعات و دقایق گذشته از روز یا شب تحویل سال دوم معلوم شود پس تاریخ رومی و عربی
آن [illegible] معلوم کرده طالع تحویل و تسویة البیوت و تقویم کواکب و باقی دلایل در آن وقت استخراج کنند و تحقیق
عروض آفاق حادثه بحسب مواضع کواکب و باقی دلایل تحویل و مطارح اشعه معلوم کنند [illegible]
مشغول شوند و آن بر دو نوع باشد یکی آنکه درجه طالع تحویل سال عالم یا موالید را با دیگر دلایل [illegible]
و شعاعات کواکب سعد و نحس تحویل بحرکت وسط آفتاب تسییر کنند و چون سال تمام شود و تسییر هر دلیل باز
بهمان درجه اصل تحویل رسیده باشد و چون مبتدای حرکات کواکب از نصف النهار است اگر تحویل در نصف النهار
نباشد ساعات بعد از وقت تحویل با نصف النهار ثانی بگیرند و حصه آن از حرکت وسط آفتاب گرفته بر دقایق
طالع یا دلیل که تسییر خواهند کرد افزایند و در برابر نصف النهار ثانی وضع کرده تسییر کنند تا باخر سال و اگر
خواهند بدانند که تسییر طالع یا غیره بکدام وقت از سال بکوکبی خواهند رسیدن بعد میان هر دو بدرجات

سو اگر

سو اگر گرفته در جدول وسط آفتاب منقوص کنند تا شهور و ایام مطلوب حاصل شود و اگر خواهند [illegible]
بعد از چند ماه و روز از وقت تحویل تسییر دلیلی بکدام برج و درجه رسیده باشد حصه آن ماه و روز
از جدول وسط آفتاب گرفته بر موضع آن دلیل افزایند حاصل موضع تسییر آن دلیل باشد و دوم بطریقه بطلمیوس
و او گفته است که از جهت تسییر طالع و او تاد تحویل بجمیع فضل الله و در تحاویل ادوار هشت جار صد و چل و هفت
درجه و سی و سه دقیقه و شش ثانیه بر ایام یک سال شمسی قسمت کنند حصه یکروزه حاصل شود پس مطالع درجه طالع
تحویل را بآن مقدار میرانند یا چون باخر سال رسد بمطالع طالع تحویل سال دوم منتهی شده باشد بعینه و چون
خواهند بدانند که در مدت معلوم تسییر طالع بکجا رسیده است ایام آنرا در مقدار حصه یکروزه ضرب کرده
با مطالع طالع جمع کنند و در جدول مطالع بلد منقوص کرده درجه قسمت حاصل شود و اگر خواهند که بدانند که
تسییر طالع بدلیلی معین بچند وقت خواهد رسید فضل مطالع آن دلیل بیلد از مطالع طالع گرفته قوس تسییر شد آنرا
در جدول که از تضعیف حصه یکروزه ترکیب کرده باشند منقوص کنند تا مدت معلوم شود اما انتهاآت موالید
بر چهار قسم است اول انتهای سنوی دوم انتهای شهوری سیم انتهای یومی و چهارم انتهای یومی را
در ساعات بکار دارند و آنرا انتهای اصغر و انتهای ساعات خوانند اما انتهای سنوی حساب آن باشد که دلایل
طالع اصل را هر سال شمسی برجی رانند و درجه انتها چون به درجه کوکبی اصل یا شعاع او رسد تا کلیه انتها
از آن کوکب کنند و صاحب برج یا کوکب سالخدات شریک سازند و الا حکم سالخدا کنند و اهل صناعت احکام
این تسییر را اعتبار بیشتر از اعتبار احکام طالع تحویل کنند و طریق راندن این انتها چنان باشد که [illegible]
برج بر درجه طالع یا به درجه دلیلی از دلایل اصل افزایند و حصه انتهای یکروزه چهار دقیقه و پنجاه و هفت
ثانیه و چهل و دو ثالثه باشد پس چون مدت معلوم باشد و خواهند که موضع انتها بدانند ایام آنرا در حصه یک
روزه ضرب کرده بر درجه انتها افزایند تا موضع انتها معلوم شود و اگر خواهند بدانند انتها بچند مدت [illegible]
[illegible] کوکبی یا دلیل دیگر میرسد بعد میان انتها و درجه آن دلیل بدرجات سوا معلوم کرده در مقدار
ایام یک سال شمسی ~~جدول وضع کنند با اعمال مذکوره از آنجا با سانی معلوم شود~~ ضرب کنند و حاصل را بر سی قسمت
کرده خارج مقدار ایام رسیدن انتها باشد بدان دلیل و اگر خواهند از تضعیف حصه انتهای یکروزه
تا مدت [illegible] شمسی جدول وضع کنند با اعمال مذکوره از آنجا با سانی معلوم شود و چون این انتهای تیر است
بدرجات و در هر سال یک برج میرود درجه انتها در وقت تحویل هر سال بقدر درجه اصل طالع یا دلیل باشد
و اگر تحویل در نصف النهار باشد ساعات بعد از وقت تحویل با نصف النهار ثانی گرفته در حصه یک ساعت
انتها ضرب کنند و حاصل را بر درجه انتهای وقت تحویل افزوده در برابر نصف النهار ثانی وضع کنند و از آنجا
روز بروز انتها میرانند تا باخر سال و اما قسم دوم که انتهای شهوری است چنان باشد که طالع اصلی را
با دلایل آن هر سال شمسی سیزده برج برانند تا در آخر سال از جمیع دلایل اصل گذشته بدرجات

انتهای سنوی باشد و حصهٔ این در یک ماه و یک برج و در دو درجه و دو دقیقه باشد و در یک روز یک درجه و چار ده
دقیقه و چهار ثانیه پس اگر مدت معلوم باشد و خواهند که مواضع انتها بدانند ایام انها در حصهٔ یک روزه ضرب
کرده حاصل را بر درجهٔ انتها افزایند تا موضع انتها معلوم شود و اگر موضع دلیل دلیل معلوم باشد و مدت مجهول
بعد میان درجهٔ انتها در اول سال و دلیل مفروض کو فرضه بدرجات سوا انرا قوس ارتفاع شهور شهوری
خوانند و انرا در مقدار ایام یک سال شمسی ضرب کرده بر سیزده برج قسمت کنند خارج ایام مدت
رسیدن شهوری بود باشد بدان دلیل از اول سال و اگر خواهند از تضعیف حصهٔ یکروزه تا مدت ایام یک
سال شمسی جدول وضع کنند با اعمال انتهای شهری از انجا باسانی معلوم شود و اما قسم سیم که انتهای یومی
گویند چنان باشد که در مدتی که انتهای شهری یک برج رفته باشد که ان یک ماه الاکثری بود بر یکی از ان
دلایل اصل بیشتر انتهای یومی سیزده برج قطع کرده از جمیع دلایل اصل گذشته باشد و بدرجات انتهای شهری
رسیده و حصهٔ ان در یکروزه سیزده درجه و پنجاه و سه دقیقه بود پس در دلایل اصل را بدین حرکت
انتها ان برج انتهای شهری میرانند و اگر خواهند از تضعیف حصهٔ یکروزه تا مدت ایام یک سال شمسی
جدول وضع کنند با اعمال انتهای یومی از انجا باسانی معلوم شود و اما قسم چهارم که انرا انتهای اصغر
و انتهای ساعات خوانند چنان باشد که در مدتی که انتهای یومی که یک برج قطع کند و ان دو دور
و چهار ساعت باشد تقریبا این انتها سیزده برج قطع کرده از جمیع دلایل اصل گذشته باشد و بدرجهٔ
انتهای یومی رسیده و حصهٔ ان در یک ساعت هفت درجه و نیم باشد و در چهار ساعت یک برج و بباید دانست
که دایما در وقت تحویل هر سال این چهار انتها در یک جزو باشند و چون انتهای شهوری بقدر
یک برج رفته باشد انتهای یومی یک روز و انتهای ساعات دوازده دور کرده بدو رسیده باشد
و چون انتهای یومی بقدر برجی رفته باشد انتهای ساعات دوری کرده بدو رسیده باشد
تمت الکتاب تحسینا بعون الملک الغنی علی ید الضعیف ناصر بن امیر الحسنی تحریرا فی ماه
صفر سنه ۸۶۹ و صاحبه یحیی بن امیر الحسنی

۱۶۷

در کیفیت احوال موالید پنج ثمره است ... در مقدمهٔ این شعبه طالع مولود عبارت از ان
برجست که بر افق مشرق باشد بزمان ولادت در ان وقت که بچه از مادر جدا شود و درجه دانستن آن برج
و ایات حاجت باشد و هیچ آلتی بهتر از اسطرلاب نیست تا اگر بروز بود ارتفاع شمس گیرند و اگر شب بود ارتفاع کوکبی
از آنچه بر اسطرلاب رسم کرده است اما بعد از اسطرلاب آلات دیگر هست که بدان ارتفاع گیرند و ساعات معلوم کنند
از روز یا شب و از آنجا طالع استخراج کنند و این همه علما در زیج شرح داده اند اما اگر منجم حاضر نبود و آلتی
نبوده باشد و آن زمان فوت شود و دریافتن آن ممکن نبود استادان این صنعت طریقها آورده اند و آنها نمودار
خوانند تا بدان علما درجهٔ طالع محقق شود بوقتی که منجم را خبر داده بوند از زمان ولادت پس منجم آن زمان را تخمین
کند و بگوید که از روز یا شب چند زمان گذشته باشد و از ان ساعت درجهٔ طالع و اوتاد ثبت کند و بنمودارات
عرضه دارد اگر موافق افتد با طالع تخمین بران اعتماد کنند و اگر موافق نیفتد بدان نمودار که خواهد طالع در
کند و باید که تفاوت جز را دو بیش از نیم ساعت یا کم از نیم ساعت نبود و جز این اصلاح دشوار بدیرد اما
اما در طالع تخمین قبل نمودار چون میزانی و معیاری است و نمودارات بسیار است آنچه بروی اعتماد دست نمودار مسقط
النطفه است که منسوبست بهرمس حکیم و در بیشتر روایات این هرمس ادریس نبی است علیه السلام پس قول او
آنست که موضع قمر در وقت مسقط النطفه طالع مولود گردد و طالع مسقط النطفه موضع قمر باشد در وقت
ولادت و بعد ازوی نمودار بطلمیوس است پس قول او آنست که هر گاه که درجهٔ طالع وقت مثل تقویم کوکبی
شود که مستولی بود بر جزو مقدم اجتماعی یا استقبالی تحقیق انسان در وجود آید و بعد ازان نمودار تسییر
و انرا بزرگ ... باز خوانند و دیگر بزرگان از و الیس اسکندرانی و ماشاءالله المصری و اهل هند و غیر ایشان
هر کس نمودارها یاد کرده اند و ما این عمل را حاجت آن ثبت نکردیم که مطلوب ازین مسوده الکاملت و لیکن در زیج
هر یکی را روشن گفته ایم و مثالها نموده و طالعهای ارتفاع لیلی و نهاری و آنچه بکار شود آورده
در کیفیت احوال مولود بوقت زادن قول بطلمیوس آنست که بنای آفرینش آدمی بر هفت قوتست و هر قوتی
منسوبست بکوکبی اول قوت طبیعی است و او بقمر منسوبست دوم قوت حیوانیت و او بشمس منسوبست سیوم قوت
شهوانیت و او بزهره منسوبست چهارم قوت تفکرست و او بعطارد منسوبست پنجم قوت
غضبیت و او بمریخ منسوبست ششم قوت نفسانیت و او بمشتری منسوبست هفتم قوت ...

نوبت تربیت او تن درست باشد و تربیت نیکو یابد و اگر بد حال بود حکم بر ضد نشیند خاصه که این کوکب صاحب سادس یا ثامن بود
و اگر راجع بود مادر یا دایه ترک او کنند و اما اگر این کوکب در عاشر بود و نحس یا منحوس بود یا هابط بود در افلاک خود یا نحس دیگر
بود بدین صفت متولد از جایی بلند در افتد خاصه که آن کوکب زحل باشد و اگر برج آبی باشد در آب افتد یا در چاه و اگر برج بادی باشد
از روزن خانه یا از دریچه در افتد و اگر برج آتشی باشد در تنور یا آتش دان افتد و اگر خاکی بود از دیوار یا از بام خوف بود
و اگر آن کوکب صاحب ثامن بود مولود بمیرد و اگر صاحب سادس بود جبی دردی بدید آید در ان عضو که بدان برج یا کوکب
منسوبست و انرا نمودیم که حل دلیل سراست و اطراف او و برج طالع مثلث اوتاد دوازده خانه اما اگر آن کوکب مسعود
بود یا بنظر سعدی مسعود شده باشد و بصاحب طالع نمودن ناظر بود مولود را آفت نرسد و اگر دو سه محنت یابد و اگر سعدی
در اوتاد بود یا ششم یا هشتم مولود ببلا ماند و زحمت نیابد والسلام
در اخلاق مولود و خوش اشعار
در دلایل کلی بر اخلاق مولود خلق مردم خوی مردم بود و خوها بسیارست و هر یک خلاف یکدیگر چنانکه همه دنیا مردم لیکن
اصل همه سه قوتست یکی عقل که منسوبست بعطارد دوم غضبی که منسوبست بمریخ سیوم شهوانی که منسوبست بزهره و فروعات
این سه اصل حد ندارد و بسبب امتزاجات این کواکب با یکدیگر و با کواکب دیگر و بودن ایشان در بروج هر یکی اما امتزاج عطارد با مشتری
دلیل قوت عقلست و در ایمان و طلب علوم نافع و نمودن دیانت و امانت و حق گزاری و عدل و انصاف و نظر تحقیق اشیا
و امورهای آخرتی و مانند این اما امتزاج عطارد با زحل دلیل ادبار باشد و فکر و جستن علوم مطعون و در سخن بود
بغور معانی و باریک اندیشی باشد در کارها و چیزها اما اگر امتزاج با مریخ کند دلیل او مکر و حیلت بود و طلب حروب
کند و حدیث و نیرنجات و سیمیا و مانند این و سخت دل باشد و موذی بود و بسیار غضب اما اگر امتزاج با شمس
کند دلیل ابسر وری بود و ملکی و امیری و داشتن علم سماوی و زرگری باشد و منکر و نظر او بکارها مکرمت باشد
اما اگر امتزاج با زهره کند دلیل او بمعاشرت بود و مناکحت و طلب شعر و موسیقی و اصوات و الحان و مزامیر و اوتار
و تلطف و خوش سخنی و نیک خواهی خلایق و نظر با مور دین اسلام دارد اما اگر با قمر کند دلیل او سبک بود و ساحت
و حرکت و علم مساحت و ملاحی و نظر با مور اسفار دارد اما اگر ممازج دو یا سه کوکب اتفاق افتد با عطارد مزاج
همه را ترکیب باید دادن چنانکه در اول کتاب نمودیم و غالب را از مغلوب جدا کردن و معطل را از مانع و بنای
احکام بران نهادن و دیگرا ز شریک او ساختن و بموجب آن اتفاق سخن بداندن اما اگر عطارد بذات خود
قوی حال باشد در صورت طالع مولود او پیشوای قوی گردد و مردم برای و تدبیر او تمسک سازند و بقول او حجت باشد
اما اگر او ضعیف باشد مولود کم تدبیر بود و از شاگردان یکی باشد و اما اگر قوت عارضی دارد مولود

۳۲

قوی حال بود در علمی که باشد و در ان مشهور گردد و محترم و با جاه اما اگر سعدی مسعود بود از هر علمی که دارد منفعتها گیرد
در دلایل خاص و عام درین قضیه دو نوعست اما عام دلیل کواکبست و بروج و کواکب عطارد است
و زهره و مریخ و قمر شریک ایشان اما از بروج جوزا و سنبله و میزان دلیل مکرمت اند و اسد و عقرب دلیل حمق اند
و دلایل خاص طالعست و صاحب مستولی او و کوکب بهتر و قابل تدبیر قمر و قوی تر کواکب مبتزات خاصه که در وتد طالع
یا عاشر بودن و آن موضع خانه یا شرف او باشد بعد ازوی کوکب مستولی خاصه که صاحب طالع بود بعد از ان قابل تدبیر قمر
پس هر کدام که کوکبی در صورت طالع مبتز بود مدار خلق مولود بر مزاج آن مبتز باشد اما اگر مبتز نبود مدار خلق بر مزاج مستولی
باشد بر طالع و موضع او و اگر مستولی نبود مدار خلق او بر طالع بود و صاحب او اگرچه ساقط باشد پس بکرند از وجه عام پس
حکم اخلاق آن مولود از وجه عام و خاص کنند مثلا چنانکه عطارد شریفترست از دیگر کواکب بعقل و او در برجی بود که
بعقل منسوبست از آنچه گفته ایم مولود را عقل بکمال باشد خاصه که عطارد مبتز باشد پس هر گاه که دلیل خاص و عام
جمع آیند مدلولات آن بکمال رسد چنانکه در ثمرهٔ امتزاج شرح آن داده ایم پس از دلایل خاص و عام هر کدام که بذات خود
قوی تر باشد اثر او نهان تر باشد
در دلایل جزوی بر اخلاق دلایل جزوی بر اخلاق بسیارست آنچه قریبست
که دلایل خلق یا بیشتر آن در برج ثابته باشند مولود ساکن در کارها و باوقار و آهسته و بر رای خود ایستاده و متواضع و خوض
کننده در کارها و اگر در برج منقلب افتند مدح و ثنا دوست دارد و بزرگ باشی بود و بی التفات و خواهد که از هر صنعتی و علمی
چیزی بداند و آمیزنده بود با مردم اما اگر دلیلهای خلق یا بیشتر آن ببروج بهیمی باشند از مردم خلوت جوید و متهم
او از خلایق و اگر دلیل راجع را همه گردان باشد و بر یک چیز قرار نکند و در کارها متحیر ماند و اگر بر موضع
دلایل خلق جسمانی مستولی بود مولود چیزهای بی مزه و بد طعم را دوست دارد و بویهای ناخوش را خوش کند و فعلهای زشت
ناپسندیده را ... و اگر زحل و مریخ از طالع ساقط بوند خاصه در برج بهیمی بوند مولود احمق باشد و بدگوی خلق و
تهمت ... و دروغ سازد اما اگر مریخ قوی و زهره شریک او مولود مایل بود بطرب و فسق و فجور و لهو و در
ساختن بطریق بعنف ... و عربده کننده باشد اما اگر قوهٔ زهره را بود دلیل همان کند اما بلطف و شیرین سخنی
و مزاح و بازی و اگر قوت مریخ بود بشرکت عطارد همو عوده دروغ گوی بود بحیله و خصومت و خلاف کننده سخن خرد
و بدانچه آرد و هم سخن تند و تیز بود اما اگر عطارد قوی بود و مریخ شریک او مولود غماز کننده باشد و مزور و منافق
و نمام و واقف تهمت و تخریب اما اگر قوت زهره را بود و شریک عطارد مولود جوینده عزلت باشد و خلوت و صاحب حکمت
و حق گفتن و سخنان خوش و شیرین و معنوی و شعر و غزل و دانش موسیقی و زدن سازد و اگر قوت عطارد را بود و زهره شریک او

واو بزحل منسوبست پس این هفت کوکب بر آسمان هفتم قوت بر مثال هفت چشمه اند بر زمین و چنانکه هر
هفت چشمه از زمین که بحر ند در جوف زمین میرود و از آنجا باصل و عروق اشجار می رسد و هر شجری بقدر استعداد
و نصیب خود میگیرد و از ان رسیدن و قبول کردن نشو و نما حاصل می آید همچنان اثر قوت نفس کلی بهفت کوکب
می پیوندد بواسطه فلک قوابت و از کند و انوار کواکب بارکان اربعه میرسد و از ان اثر موالید موجود می شود
و مولود را این سه قوتها و استعداد قبولیت آن قوتها در زمان بواز گشت می گردد بقدر حیات فلک و اشکال
کواکب و حالات هر یک در ان زمان و ثمرات آن بر مرور ایام بتربیت این اجرام از قوت بفعل می آید هر یکی در حد
خویش بمقدار قوت موثر در مبدا احوال و استعداد قبولیت متاثر که مولود است پس چون حقیقت شد که
حیات و ممات و سعادت و شقاوت و نفع و ضر و خیر و شر و امثال این که از صفات انسانست آدمی را بدین قوتهاست
و این قوتها از انوار کواکبست واجب آن کند در ابتدای حال کواکب در قوت و ضعف و موافقت و مخالفت معلوم
کنند تا از ان حالات مولود را استدلال گیرند و حقیقت آنست که سعادت مولود از قوت و موافقت کواکبست
و شقاوت از ضعف و مخالفت پس هر کدام کوکب که با قوت تر بود در مبدا آن حال اثر آن در مولود ظاهر تر
باشد اما حالا وقت زادن اگر مریخ در وتد طالع در بود و آن برج مذکر باشد وضع حمل او آسان بود و اگر
و اگر مولود مذکر بود و نیرین در برج مذکر خاصه شمس آن فرزند بسلامت ماند و اگر مولود مونث بود و
و نیرین در بروج مونث خاصه قمر حکم همانست و اگر زحل در وتد طالع مادر بود دشواری باشد و اگر در ششم
باشد مادر بعد از حمل بیمار شود و چه عجب که مفلوج ماند و اگر در هشتم بود خوف هرگ باشد و مریخ و ذنب درین
سه خانه نیز باشند

در صحت طالع ولادت حکم هر مولودی از طالع آغاز وجود کنند و آن زمان
وجود مولود زمان مسقط نطفه باید که باشد و دریافتن آن زمان در وضع منجم نباید بجز دار مسقط ... شود اما اتفاق
بر طالع ولادت بیش باشد و طالع سقوط نطفه اثری بود بی شبهه اما وقتی که مولود در رحم بود و چون موجود گشت از حالی
عظیم بحالی دیگر رفت که آن عظیم ترست پس حکم آن بر حالت و برین نشست پس شناختن کیفیت و کمیت حالات
مولود قابلیت صنعتها رسیده و ذهن او و درین وقت ضروری باشد چون این اصول معلوم شد واجب کند بر هر عاقل که بزینت
عقل و فضل آراسته بود دانستن احوال کواکب و بروج در زمان ولادت تا از آنجا معلوم کند که بر سعادت و شقاوت
مولود از داخلی و خارجی و حیات و ممات و هر صفت که آدمی را ممکن بود

در احوال مولود بعد از ولادت بعد از ان
که از مادر جدا شود بمنزلت غوره بود از ان جهت که آدمی بر مثال نباتست در قوتهای طبیعی پس چنانکه غوره حکم انگور دارد

نموان

٢١

نتوان کردن تا آنگاه که در وی صفتهای وی تمام نشود و هم مولود هر حکم نشاید کردن تا وقتی که در وی بیشتر خلقت انسانی تمام
نشود چون حرکات و سکنات و بر آمدن دندان و قوت نطق و امثال این و این در مدت چهار سال شمسی باشد و این چهار سال را مدت
تربیت خوانند اما دلیلهای تربیت مولود درین مدت دو نوعست خاص و عام خاص درجه طالع و صاحب او و
ارباب مثلثات طالع و عام شمس است و قمر از انک بقای شخص بقوت این دو نیرست و قمر خود مخصوصست با حوال
بچگان از ان روی که بچه مزاج قمر دارد که سریع التغیرات خاصه که صاحب نوبت قمر باشد و اگر روزی بود صاحب
نوبت شمس باشد از روی فرداریت پس اگر طالع و صاحب و هر دو نیر و ارباب مثلثات طالع خاصه رب اول سعود باشند
و بهدیگر ناظر خاصه در اوتاد بود و هر یکی در جایگاه خود مقبول بود مولود پیوسته تن درست بود و با شهادت دراز عمر و عزیز
در میان عشایر و مردم و بیابد تربیت تمام اما اگر بعضی دلایل نیک حال بوند یا بمیانه حال باشند تربیت مولود و احوال او بر وسط
کرد مناسب آن دلایل و مواضع هر یک اما اگر وقت ولادت یکی از نیرین خاصه نیر نوبت بکسوف یا بخسوف منحوس باشد
یا نحس او در بیت ثامن یا رابع مریخ بود اما اگر نحسی در دوم طالع باشد مولود غذا نپذیرد و را دشوار پذیرد و اگر قریب از
اجتماع یا استقبال متقدم بر طالع یا بعد از ولادت منحوس گردد ضرر قوی باشد و اگر مسعود بود نفع او قوی بود اما اگر این دلایل
یا بیشتر او در وبال یا هبوط یا راجع یا ساقط یا محترق مولود بی مربی ماند و اگر قوی ترین دلایل یا قمر محصور بود میان دو
نحس در یک برج یا در برج خاصه که در وتد باشد مولود زود میرد یا بدست مربیان بد در ماند و معیوب گردد و خوار
و عیب باشد و بدتر آنک خانه ششم بود و اما اگر قمر یا دلیل دیگر در میان سعدان افتد بسیار کسان تربیت کنند بشفقت
و بیابد تربیت تمام اما اگر زهره و قمر از طالع ساقط باشند مولود از مادر تربیت نیابد و بدتر آن بود که خانه عاشر یا رابع
و صاحب ... هر دو بد حال بوند و منصرف از صاحب طالع یا از طالع ساقط باشند اما اگر بعد از سه قمر بسعدی پیوندد در دیگر
خاصه کران ... بود یا مادر یا دایه او را شیر بسیار بود و نیک و مولود غذا نیکو قبول کند و اگر بنحسی پیوندد یا بذنب
رسد شیر نقصان کند و مولود غذا نتواند کرد

در اقسام تربیت مولود تا مدت چهار سال رب مثلثه اول
از طالع دلیل تربیت مولود است از وقت ولادت تا مدت یکسال و چهار ماه و رب ثانی دلیل تربیت اوسط و آن
بعد از یکسال و چهار ماهست تا تمام دو سال و هشت ماه و رب ثالث دلیل تربیت او آخرست و آن بعد از دو سال و
هشت ماه است تا تمام چهار سال پس هر کدام از ین ارباب مثلثات قوی حال و سالم تر از مناحس مولود در نوبت

مولود شاعر بود و بمناظرت و منادمت مایل و سخنان نمکین و خوش گوید و طرب انگیز باشد و با موسیقی آشنا و رقاص بود خاصه
که دلایل در برج میزان بود یا طالع برج میزان بود اما اگر عطارد در برج آوازی باشد مولود قوال شود خاصه در میزان اما
این قوتها از وی ذاتی و عرضی تفاوت کند بسیار احتیاط باید کردن در معارضه و تقریب آن و مستحضر بودن بوقت الحکم
در حکم مفردات باید دانستن که مهارت طبع در کارها از قوت دلایل خلقت و حماقت طبع از ضعف دلایل خلق و منفعت
از چیزهای که بسعادت دلیلست و مضرت از نحوست او و شهرت یافتن از وتد و رفعت از صعود در افلاک و خمول و
کم نامی از سقوط دلایل و حضیض و عزت از شرف و ذلت از هبوط و راحت و صحت از خانه و ربح و زحمت از وبال و شادی
از فرح و اندوه از ترح اما اگر در صورت طالع دلایل موصوف باشد بصفات پسندیده و در مواضع نیکو و قوتهای
ذاتی و عرضی دارند مولود نادر جهان باشد و آراسته بصفاتی و اخلاقی که شرف و کمال و فضیلت انسان بدانست از خارجی
و داخلی اما اگر دلایل ضعیف و منحوس و ساقط و تحت الارض بوند خاصه که هیچ کوکب بطالع ناظر نبود مولود در مرتبه
بهایم بود و بی قدر و خسیس و بدتر آنکه دلایل در برج بهیمی بوند یا برج گنگ که نه گفتن داند و نه شنیدن

اگر عطارد در خانهای زحل بود خاصه در دلو مولود فکر تمام بعلوم کند و طلب علم فلسفه و طلسمات و هندسه و مانند این دوست
دارد اما اگر در خانهای مریخ باشد دشنام دهنده باشد و بداندیشی خاصه در حمل و عذر سازد و کینه کش بود و خدیعت
دوست دارد اما اگر در خانهای زهره بود خاصه در ثور مولود هزل گو بود و دروغ گوی و تهمت نهنده و خود ستود و معجب آرنده
و در میزان لطیف طبع بود و زیرک و بسیار مزاح و اگر در خانهای مشتری بود خاصه در قوس مولود دبیر بود و مدرس و اگر
در حوت بود حکیم و داننده علوم دقیق و اگر در خانه قمر بود مولود معاملت ساز بود میان عوام و کافی و اگر در خانه
آفتاب بود مولود تیز خشم باشد و تند و بزرگ باشد و اگر در سنبله بود صاحب رای بود پیش بزرگان و مستوفی و فاضل
و دبیر و اگر در جوزا بود داننده حکمت بود و کم ثبات و زیرک و فاضل و نویسنده و نقاش

هرگاه که طالع شخصی سنبله اتفاق افتد آن شخص مصالح خود را خود سازد چنانکه مرتبهای عالی رساند چنانکه بعقل و کفایت و ذات
و مانند این و اگر طالع جوزا حکم همین باشد و لیکن مولود خود را بمنصب قضا و حکومت رساند اما اگر طالع جوزا بود
در کارها تعطیل کند و زیان برد و خود را از مرتبهای عالی بیندازد و اگر طالع قوس باشد حکم همین باشد اما اگر
طالع حمل اتفاق افتد مولود خود را بهلاکت دهد بسبب خیانت و کارهای لشکریان و اگر طالع میزان بود حکم همین
بود و لیکن بسبب زنان و راندن شهوت اما اگر طالع ثور بود مولود خود را رنجه دارد و ستیزه کار بود و در رنج و محنت
اندازد و بسبب بیماری و علت شود و مکروه از زنان و شهوات و طالع عقرب مثل او باشد اما اگر طالع دلو بود مولود

دشمن انگیز باشد و دواب دار و مکار و دهقنه و اگر جدی بود مولود کاسب باشد و سخت کوش در جمع مال و نگاه داشتن
بود اما اگر سرطان بود مولود رسالت دوست دارد و سیاحت و الفت گیرد با عوام و اگر طالع اسد بود مولود طلب
ریاست کند و سروری و پیشوای و صحبت ملوک و اکابر اما این حکم مفردات طبیعی در مرکبات تفاوت کند

در صورت و مزاج مولود و آنچه سه ثمرات — در نمودن دلایل او صورت و مزاج مولود از روی کلیات

چنانکه برای اعتماد افتد بر طبیعت ممتزج بود و یا بر طبیعت مستولی بر موضع قمر یا بر صاحب طالع کوکبی ممتزج بود او
قوی تر بی دلیل بود بر این احوال و اگر ممتزج نبود مستولی بر طالع هم بر این احوال باشد و اگر هیچ مرد و حاصل نیاید حکم بر
مستولی موضع قمر بود و اگر او نیز نباشد مدبر صاحب طالع بود و اگر این هر چهار دلیل حاصل نیاید آنکه قوی تر بود
مقدم دارند و دیگران شریک او باشند چنانکه نمودیم چون این مقدمه معلوم باشد دلایل مفرد نیز یاد کنیم
در صورت و مزاج مولود بدلایل مفرد اگر مدبر برین حال زحل باشد و او مشرقی بود مولود سیاه چهره بود و یا انگبین رنگ و با دالان تن
و سیاه موی و سینه او موی ناک باشد و بردبار باشد و معتدل بالا و گران طبع و غالب بر مزاج او سردی باشد و اگر
مغربی باشد مولود گندم گون بود و سیاه چشم و لاغر تن و خرد اندام و اندک موی و غالب بر مزاج او سردی و خشکی بود
و اگر مشتری مدبر افتد و او مشرقی باشد مولود سفید اندام بود و پاکیزه و بسیار موی و بزرگ چشم و دراز بالا
و ساکن و کم سخن و کم آواز و غالب بر مزاج گرمی و تری باشد و اگر مغربی بود رنگ او سفید بود و نیکو لون نباشد
و موی کمتر دارد و شهلا چشم و خرد اندام و غالب بر مزاج تری باشد و اگر مریخ مدبر بود و مشرقی باشد
رنگ مولود سرخ و سفید و ازرق چشم و نیکو قامت و آبادان تن و میانه موی و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی
باشد و اگر مغربی بود خرد اندام باشد و خرد چشم و سرخ روی و سرخ و اندک موی و کوتاه گردن و غالب بر مزاج
او خشکی بود و اگر زهره مدبر بود و مشرقی باشد مولود پاکیزه روی و شیرین اندام بود و خوب صورت
و معتدل قامت و نازک تن و سیاه موی و دراز موی و اندام بزنان ماند و مقبول بود و نیکو شکل و خوش حرکات
و سیاه چشم یا شهلا چشم و تیز شهوت و مزاج او معتدل میان سردی و تری و اگر مغربی باشد رنگ او سفیدی بود
که بزردی زند و معاشرت دوست دارد و جامه زیب و لطیف طبع بود و نیکو قد و بسیار موی و مولع براندن شهوت
ناپاک و غالب بر مزاج او تری بود و اگر عطارد مدبر بود و مشرقی رنگ مولود گندم گون باشد و مایل بسیاهی
و معتدل اندام و باریک تن و نیکو الفت و خرد چشم و میانه موی و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی باشد و اگر
مغربی بود رنگ او بهزی زند از گندم گونی و لاغر تن بود و خرد اندام و باریک آواز و چشم او در مغاک رفته و حلقه

وصدقه او مانند حدقه بز و تیز فهم و غالب بر مزاج گرمی و خشکی باشد و اگر شمس بر باشد لاغر تن بود و رنگ او بزردی زند
و بزرگ سر بود و قوی بصر بود و معتدل قامت و باشکوه و هیبت و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی بود و اگر قمر بر بود
و در مشرق باشد مولود سفید رنگ بود که بسبزی زند و نیکو منظر و متحرک و پاکیزه اندام و غالب بر مزاج او سردی بود و اگر در
در مغرب فربه باشد و سست اندام و نیکو معیشت و بیماری ناک و رنگ مایل بودی بزردی روشن و دراز موی و اعضای و
در حرکت و تیز کام و غالب بر مزاج تری بود اما یاری دهند نیز کواکب را چنانک آفتاب یاری در هیات و جمال
و فربهی و بزرگ قامت و در گرمی و خشکی مزاجها و قمر یاری دهد در اعتدال در سرعتی و تند مزاجها و حرکت
در احکام بر حالات پنج کواکب خمسه متحیره و چون در اول مشرق بوند مولود تناور بود و توانا و قوی جثه و چون مقیم شوند
مولود قوی و معتدل قامت بود و جلد و چون راجع بوند مولود خرد تن بود و ضعیف و چون مقیم استقامت بوند مولود
معتدل تن باشد و چون در شعاع شمس بوند مولود خسیس و دون همت و نزار و آفتها بدو رسد اما اگر صاحب طالع
بر ذروه فلک تدویر بود مولود کشیده بالا باشد و تن آور و طرف بالای او قوی تر بود و اگر در حضیض بود مولود
کوتاه قامت باشد و خرد اندام و طرف زیر او قوی تر و اگر در میان ذروه باشد یعنی در یکی از دو مقام مولود معتدل
اندام بود و قوی میان و کمرگاه و اگر اتفاق چنان افتد که صاحب طالع در اوج بود و یا نزدیک در آن وقت هم بر
ذروه تدویر باشد بالای مولود از حد اعتدال بگذرد بدرازی و اگر این اتفاق در حضیض افتد بالا او در غایت
کوتاهی باشد اما اگر درجه طالع از اوایل برج افتد مولود دراز بالا بود و اگر از آخر افتد کوتاه بالا بود و اگر
از اوسط باعتدال باشد و اگر بیشتر دلایل درازی یا کوتاهی و فربهی و لاغری و ضعف و رنگ و مزاج با همدیگر
موافقت کنند مولود را از حد اعتدال بگردانند در آن صفت و هیات و مزاج و رنگ
پنج حست آدمی را اول حاسه سمع است یعنی شنودن آوازها و الحانها بتوسط هوا و محل و حدوث آن از گوش است
و تربیت کننده آن زحل است بشرکت مریخ دوم حاسه بصر است یعنی دیدن الوان و اشکال و حدوث آن از چشمست و تربیت
کننده آن شمس است بشرکت قمر سیوم حاسه شم است یعنی بوییدن چیزها و دانستن بوی خوش از ناخوش بسبب هوا و حدوث
آن از بینی است و تربیت کننده او زهره است بشرکت مریخ چهارم حاسه ذوق است یعنی چشیدن طعامها و دانستن
تلخ از شیرین و حدوث آن از دهانست و زبان و تربیت کننده او عطارد است بشرکت قمر و پنجم حاسه لمس است یعنی
دانستن نرم از درشت و تربیت کننده وی قمر است بشرکت زحل اما هر کدام که ازین کواکب قوی بود و دور
از خانه ششم و هشتم و از نحوس آن حس که بدو منسوبست بکمال باشد و اگر ضعیف بود یا در خانه باشد یا بنحس نحوس

این حس ناقص بود و با خلل و اگر همه دلایل پاک بوند از نحوس و قوی حال باشند ایشان بهمدیگر ناظر بوند در اوتاد یا مایل
باشد دلیل سلامتی پنج حس بود و بر ترقی بودن این قوتها اما اگر دلیل قوه حسی از نحسی منصرف شود و بسعدی متصل گردد
یا از موضعی بد بیرون آید بموضعی نیک او دون بود یا از حضیض روی باوج دارد یا راجع بود و مستقیم شود یا از شعاع آفتاب
بیرون آید آن حس که بدو منسوب باشد قوه زیادت شونده بود و بهیچ وقت نقصان نپذیرد و اگر آن دلیل از سعدی
منصرف شود و بنحسی متصل گردد یا از موضع نیک روی بموضع بد آورد یا در دون بود و بحضیض یا راجع خواهد شد
یا در شعاع خواهد رفت آن حس که بدو تعلق دارد خلل پذیرد و در نقصان افتد اثر آن وقتی ظاهر شود یا قوت گیرد که نوبت
تربیت بنوعی از انواع بدو رسد و آن اثر بحسب قوه و ضعف آن دلیل باشد بر وقت تربیت او
دوم
در حواس باطن همچنانک حواس ظاهر پنجست حواس باطن نیز پنجست و در اسم و صفت ایشان خلاف بسیارست و آنچه مشهورتر
آنست که اول قوه وهمست و او را خاطر نیز خوانند دوم قوه متصوره است و او را مخیله نیز خوانند سیوم قوه متفکره است و او را
مدبره نیز خوانند چهارم قوه حافظه است و او را ثابته نیز خوانند پنجم قوت ذاکره است و او را ناطقه نیز خوانند و این حواس
حواس باطن اگرچه هر یکی بصفتی و فعلی مخصوصست چنانک حواس ظاهر اما افعال این حواس مسلسلست بیکدیگر و یک فعل تا متعلق
نسازد بدیگری و آن بدیگری موصوف نشود بدان صفت بمیانجی و عقل بعالم محسوس نیاید و معلوم فهم نشود و ما را
غرض اینست که هر یک از پنج حس بکوکبی منسوبست از خمسه متحیره چنانک قوه وهم منسوبست بمشتری و قوه مصوره
منسوبست بمریخ و قوه متفکره منسوبست بزهره و قوت حافظه منسوبست بزحل و قوه ناطقه منسوبست بعطارد
پس هر کدام کوکب که قوی حال بود از پنج کوکب بقوتهای ذاتی و عرضی آراسته باشد حواس ظاهر و باطن سلیم و بی نقصان
باشد اما قوت و ضعف این حواسها را هم بدان طریق استدلال کنند که در حواس ظاهر گفته در انتقال و انصراف
دلایل و حالات دیگر بزیادت و نقصان در دو دلیل عقلی دو قوه دیگرست در آدمی یکی را عقل عملی خوانند
و معاش [illegible] دوم را عقل نظری و غریزی گویند پس آدمی بعقل عملی توان شناخت نیکی از بدی و ظلم از عدل و
بدین عقل معلوم او شود که مصلحت او در کدام امر بهترست از امور دنیاوی و عالم شاید تا تحصیل آن قیام نماید
و او را بانبیاها دیگر گفته اند و او منسوبست بقمر دوم عقل علمی و نظریست که بدو شناسد ذات و صفات خدای تعالی
و حقایق اشیا و معقولات رسد و بطریق کند میان حدوث و قدم و ارواح و اجسام و او را دانایهای دیگر نیز
گویند و او منسوبست بآفتاب پس هر کدام که ازین دو نیر که قوی حال بود در مولود آن عقل بکمال بود اما
اگر قمر بقوتهای عرضی موصوف بود اثر او عظیم تر باشد و اگر آفتاب بقوتهای ذاتی آراسته باشد

و نیز شهوت باشد اما اگر طالع خانهای مریخ باشد مولود دلیر باشد در فعل و اگر خانه زهره بود که کند و پوشیده تر و اگر
و اگر خانهای عطارد بود فعل او بر توسط بود و امردان او را دوست دارند اما اگر مریخ در خانهای زهره بود یا زهره در خانهای
مریخ یا هر دو در خانهای یکدیگر مولود تیز شهوت باشد و پلیدکار و هر نوعی بروی روا بود و حکم طالع همین باشد و اگر صاحب طالع
در هفتم بود یا زهره و آن برج بهیمی باشد مولود با حیوان جمع آید [illegible] لذت از خود سازد و ظاهره که عطارد با زهره
بود یا نظر دارد

شعبه پنجم در احوال عمر مولود سه ثمرات

ثمره اول در مقدمات این اصول

نیست که شناختن احوال عمرها عند الله تعالی و تقدس اما بزرگان این صنعت شریف بتجربه و قیاس اصولی یاد کرده اند
و آن دو دلیل است یکی هیلاج و دوم کدخداه و هیلاج دلیل روحست و کیفیت عمر و کدخداه دلیل جسمست و کمیت
اما اول کسی در کمیت و کیفیت عمر سخن گفت هرمس علیه السلام بود و بعد از وی بطلمیوس که تلمیذ اوست و بعد از آن
بزرگان دیگر پس چون هیلاج دلیل روحست و کدخداه دلیل بدن و بعضی گفته اند هیلاج دلیل بدنست و کدخداه دلیل روح
واضح اینست و موافقت هر دو بقای شخص باشد اما حکمای طبیعی گفته اند که عمرهای مولود همچون نسب است بمیراث
رود و هر چند که عمر پدر و جد و قبیله او بود باشد عمر مولود نیز همان قدر باشد یا بچیزی کم و بیش و ابومعشر در کلیات عمر میگوید
که اگر میلادی اتفاق افتد بوقت تحویل قران وسطی و طالع یکی از خانه زحل یا مشتری بود و در مولود نهاری آفتاب هیلاج
بود و یا در مولود لیلی قمر هیلاج بود و کواکب دیگر قوی حال بوند در اوتاد ناظر بهیلاج یا کدخداه بود ممکن باشد که مولود
سالهای قران وسطی عمر یابد و آن دویست و چهل و هشت سالست بتقریب اما اگر این اتفاق بوقت تحویل قران
کبری افتد و دلایل بقا قایم کرده چنانک گفتیم ممکن باشد که مولود سالهای قران کبری عمر یابد و آن نهصد و شصت سال بود
بتقریب و عمر نوح باستشهاد آورده است اما قول بعضی کسان آنست که چون آفتاب هیلاج باشد و در خانه
یا شرف خود بود هم کدخدا بود عطیت کبری خود دهد و آن صد و بیست سال باشد پس اگر [illegible] ناظر بود
از و تدبیت و پنج سال در افزاید و همچنین زحل سی سال و عطارد بیست سال و مشتری دوازده سال مبلغ صد و هشتاد و
پنج سال باشد و هر دو نحس ساقط بوند از کدخدا و اجی کند که مولود بدین عطیت برسد و ابومعشر هم برین قولست
اما جمهور برآنند که عمر مولود از صد و بیست سال که عطیت کبرای آفتابست درنگذرد و این وقتی شاید که آفتاب
هیلاج بود و در حظ خود باشد یا او کدخداه باشد و سالم بود از نحوس و طالع و کواکب دیگر قوی حال باشند اما
اگر این احوال قمر را بود با آن شرطها ممکن باشد که مولود صد و هشت سال عمر یابد که عطیت کبرای اوست

ثمره دوم

در طلب هیلاج متقدمان پنج اصل یاد کرده اند که هر یکی را از آن هیلاج خوانند اول نیر اعظمست که چشمه قوه
حیوانیست و مایه زندگانیست دوم نیر اصغرست که چشمه قوه طبیعی و مایه کون و فساد است و ثالث و رابع
نتایج این هر دو و آن جزو متقدمست و سهم السعاده و خامس درجه طالع که چون روح است در میان بدن پس
چون درجه طالع محقق شود و اوتاد و مواضع کواکب اگر طالع روزی بود نظر بآفتاب کنند اگر او را در طالع
یابند یا در دهم یا در هفتم یا در چهارم یا در یازدهم یا دوم یا پنجم یا هشتم یا نهم که او شایسته بود هیلاجیت و
اگر درین خانها نبود نظر بقمر کنند اگر او نیز در طالع بود یا دهم یا هفتم یا چهارم یا یازدهم یا پنجم یا دوم یا هشتم
یا هفتم یا نهم یا سیوم بهیلاجیت شایسته بود و الا ترک او نیز کنند و بنتایج هر دو بنگرند پس اگر طالع اجتماعی
بود روزی یا شبی اول بجزو اجتماع بنگرند و اگر در اوتاد بود یا مایل الاوتاد شایسته بود بهیلاجیت و الا او را
نیز ترک گویند اما اگر طالع استقبالی بود روزی یا شبی نخست بسهم السعاده بنگرند اگر نشاید بعد از وی بجزو
استقبال بنگرند و این هر دو نتیجه نیرین را در اوتاد یا مایل الاوتاد به بینند اگر نیرین با نتایج شایسته نباشند بهیلاجیت
پس هیلاجیت بدرجه طالع ثابت شود که او بطبع هیلاجست اما در طالع شبی مقدم قمر بود بر شمس اگر در اوتاد
یا مایل الاوتاد یا نهم و سیوم نبود بشمس بنگرند هم بران صفت و ترتیب که در پیش گفته ایم و اجتماع و یا استقبال
متقدم را در روز و شب اعتبار کنند و اگر این هر چهار نشایند درجه طالع هیلاج باشد و اگر درجه طالع هم نشاید
مولود را عمر نباشد اما قول متقدمان آنست که در طالع روزی و شبی اگر آفتاب در ربع مذکر و برج مذکر بود
شایسته بود بهیلاجیت الا در خانه دوازدهم و ششم اما قمر بروز و شب بالای زمین یا زیر زمین اگر در ربع مونث
و برج مونث بود شایسته بود بهیلاجیت و در نهم شاید اگر برج مونث باشد و آفتاب در نهم شاید اگر برج مذکر بود
که فرح اوست و قمر در سیوم شاید بروز و شب که فرح اوست و اگر برج مونث بود اما قول ذورثیوس اینست
که آفتاب در خانه هفتم نشاید که هیلاج باشد اگر برج مونث بود و در هشتم شاید اگر مذکر باشد و یاد کرده ایم در نتیجه
اول که ربع مذکر از درجه طالع است تا درجه عاشر و آن ربع دیگر که در مقابله اوست و بدانکه بسیار اقاویل مختلف درین
علمست اما محقق اینست اما شایستگی و ناشایستگی هیلاج از دو وجه باشد یکی بمواضع چنانک گفته شد دوم
بکدخداه چنانک اگرچه هیلاج بموضع شایسته باشد چون او را کدخداه نباشد او همچون روحی بود بی بدن اما
از روی حقیقت هیلاج و کدخداه دو مشترکند در صورت طالع جهت بقای مولود از نیرین و غیر نیرین چنانک نموده شد

ازاو قوی‌تر بود و اگر این سه دو نیر بهمدیگر ناظر بوند بنظر مودت و بطالع نگرند یا صاحب او یا بهر دو خاصه از اوتاد
این سه دو قوت در مولود بغایت و نهایت باشد و مولود در امور دینی و دنیاوی زیرک و دانا بود و در مصلحت داد و قت
او که ارد و بجا آورد چنانکه باید و دار نلك ناموس باشد و اگر نظر عداوت بود کارها بعنف سازد و در علم سیاست
نیک باشد و اگر هر دو ضعیف باشند و از طالع و صاحب ساقط مولود در کارهای دنیاوی و آخرتی بی‌تدبیر بود
و جاهل ماند   در نسبت قوتهای نفسانی بکواکب قوتهای نفسانی بر سه قسمند که تربیت هر یک را اختصاصی
اول روح طبیعی است که موضع او در جگر است و نتیجه او سه قوت است اول قوت غذا دادن دوم قوت بالیدن سیوم
قوت توالد و تناسل اما فعل این روح در چیزها کثرت طلبیدن است و اشتهی و تعطیل در کارها و کاهلی و آرزو جستن
و در ناز و نعمت بودن و راز نگاه داشتن و تنهایی و صبوری و اوان تاثیرات قمر است بشرکت مشتری دوم روح
حیوانی است و موضع او در دل است و نتیجه او دو قوت است اول فعل کردن دوم در یافتن چیزها اما هر چه آدمی را خشم
راندن است و قهر کردن و بغض و حسد و کینه و طمع و شجاعت و تفرق جستن و تحمل و تفاعل بدین روح تعلق دارد و او
از تاثیر آفتاب است بشرکت مریخ سیوم روح نفسانی است و او را ناطقه نیز خوانند و قول بعضی آنست که موضع او در
دماغ است اما در حقیقت او را منشا یاد نکرده‌اند و سر قوی را در روی قولیت و محققان گفته‌اند که او از عالم غیب و ارواح است
و تعلق او در آدمی نه چون قوتهای دیگر است و این قوت که آدمی از حیوانات جدا کند و او را باری تعالی بخود اضافت کرده که
و نفخت فیه من روحی   و دیگر فرمود که قل الروح من امر ربی   و هر چه علم و حکمت و ادب و سعادت آخرت
و جستن نجات از ضلالت و رستگاری و طلب دانستن از عالم طبیعت تا به پیوندد بعالم آخرت و معاد قصد و صفت او
سازی عقل نظری و بعضی گفته‌اند که همان فعل نظریات است و تربیت کننده او عطارد است بشرکت زحل پس هر کدام کواکب
قوی حال باشند بقوتهای ذاتی و سعود بدیشان ناظر و نحوس ساقط در مولود آن روح بکمال بود و اثر ... تر باشند و نتیجه
آن بغایت رسد و هر کدام که ضعیف بود اثر او پوشیده‌تر باشد اما اگر کواکب بهمدیگر ناظر بوند و در ... و فاعل اما آن
اصل را نیز این جایگاه نگاه دارند که در شرح دوازده‌گانه گفته شد در زیادت و نقصان بسبب اتصال و انصراف و دیگر حالات دلایل
اما قوتی دیگر هست که آن را خارج طبیعت خوانند و آن قوت بسبب فساد مزاجات و باطل شدن تخفیف و آن خاصه
بزحل تعلق دارد و بعضی کسان گفته‌اند که شریک او قمر است و از جزویات شریک او آن کوکب است که دلیل موت باشد
و در صورت طالع چنانکه نموده شد   در عارضها و آفتها و نقصانی این حالات از ساقط بودن قمر و عطارد
از همدیگر و مستور ماندن او از طالع و صاحب او و اگر هر چهار بهمین بوند بدتر باشند و مولد سخت احمق بود و جاهل و اگر

واگر بدیشان ناظر بود یا ایشان منحوس بوند در مولود دیمار بها پدید آید از انواع صرع اما اگر طالع روزی بود
و زحل بر مرکز و تدی باشد خاصه و تد طالع مولود را طوفان پدید آید خاصه که برج ثور بود اما دیوانگی ساکن بود و کم
آواز و خاموش و اگر طالع شبی بود و مریخ بر مرکز و تدی باشد خاصه در طالع حکم همان بود که مولود دیوانه شود
اگر مریخ بروز بر حاق و تد بود و زحل بشب خاصه که ازین دو نحس یکی در سرطان باشد یا در سنبله
یا حوت یا بعضی ازین دلایل در طالع بود در سر دماغ مولود رطوبت غلبه کند خاصه که آن نحس مستولی بود بر موضع
و قمر منصرف از اجتماع یا استقبال خاصه که در عقده راس بود و در عقده ذنب بدتر بود پس مولود از دیو زده
و پری زده خوانند و هر علت که سبب غش کردن و هذیان گفتن بود ظاهر شود و ترس و صرعیت و بد دلی پدید آید
خاصه که مریخ در طالع بود و بد حال یا راجع بود و بدتر آن بود که سعود از وی ساقط باشد یا او با ذنب بود پس ممکن
بود که مولود خود را از ترس و خیال بد انگیختن باطل کند و یا مصالح خود بسیار بزیان برد   بودن نیرین در
بروج مذکر در افزایند در تذکیر مردان و در طالع زنان مایل گردانند ایشان را بفعلهای مردان و اگر نیرین در بروج موث
باشند مایل گردانند مردان را با فعال زنان و زنان را با فعال مردان   زهره و مریخ در بروج مذکر در افزایند
آنچه گفته شد در افعال مردان و زنان خاصه اگر در قران هم بود و اگر برج موث بوند در تانیث زنان زیادت کنند
و مردان را بفعل زنان برند   اگر طالع مرد عقرب بود و زهره در طالع و نحس بد و ناظر مولود فعل
زنان کند یا مخنث باشد و اگر مریخ در ثور بود و طالع ثور باشد حکم همان باشد و زینت کشتن بود و اگر زن را طالع
بدین صفت افتد آن زن سعتری کند و لباس و اوضاع بر شکل مردان دارد   اگر عطارد و زهره و
مریخ در بروج ... باشند خاصه در سنبله یا حوت یا عقرب و زحل بدیشان ناظر بعداوت خاصه بزهره یا عطارد مولود اگر
مرد بود عنین بود و اگر این دلایل در بروج مذکر بوند و مولود زن باشد عقیمه بود و مرد را بی‌رغبت خاصه در سنبله یا میزان که
هر دو برج عقیم و اگر این سه دلایل در بروج موث و مذکر باشند و با همدیگر ناظر و منحوس بوند و بعضی در منتهم بود و بعضی در
طالع و زحل در منتهم بود یا صاحب طالع در منتهم بود مولود فاعل و مفعول باشد   بودن زهره و مریخ در بروج
موث و عطارد بهر دو ناظر و یکی ازینها در ششم مولود مبتلا بی و خدمتکاران مایل بود و بسیار غیرت باشد و در کسان خاصه
که در دلایل ضعیف بوند و اگر زهره ساقط بود از طالع مولود کم شهوت باشد و اگر این دلایل بعضی بصاحب نجم یا بصاحب
یازدهم نگرند مولود عاشق شوخ بود بر امردان و اگر این دلایل در برج مذکر باشند و ناظر بطالع مولود عاشق بود در این فعل

پس این آنچه ذکر کرده در زایچه طالع نمودیم و تربیت هیلاجیت نهادیم تمثیل باشد و سطر اول زایچه طالع که بسرخی نوشته است
طالع روزی است و سطر دوم که بسیاهی نوشته است طالع شبی و درین عمل زایچها بسیار کشیده‌اند ازین مختصر تر
نموده است و معانی و روح جمع
زهره سیوم در طلب کدخداه
چون هیلاجیت بر یکی از این پنج اصل
ثابت شود بروی کدخدا طلب دارند
و کدخدا آن کوکب بود که مستولی
باشد بر موضع هیلاج از ارباب
حظوظ او و ناظر بود اگر بر درجات
بر جیت جایز باشد اما بعضی
کسان اتصال محل را نیز روا داشته‌اند
اما اگر شمس یا قمر بهیلاجیت شایسته‌تر
و در خانه یا شرف خود بوند اولیتر
باشند بکدخدایی با وقت باشند که



در صورت طالع مریخ اصل هیلاج باشند بموضع و کدخدا پس حکم بر آن نهند که از هم قوی‌تر باشند یعنی و کدخدا و کدخدا
هیلاج دلیل قوت حیات است و سلامتی مزاج و بسیاری که خدا دلیل طول عمر است و خوشی عیش ... در کیفیت
عمر هر کوکبی را چهار عطیت است اول عظمی دوم کبری سیوم وسطی چهارم صغری اما عطیت عظمی را در دولتها و ملتها
بکار دارند و باقی در موالید و کدخدا عطیت مرتب موضع خود دهد چنانکه اگر بر حقیقت و تدی بود ... سالها کبری
خود عطا کند و اگر بر حقیقت و تدی بود سالهای وسطی عطا کند و اگر بر حقیقت زایل الوتد بود سالهای صغری خود عطا کند
اما اگر سعدی بکدخدا ناظر بود از درجه و تدی سالهای صغری خود عطا کند و عطیت صغری خود زیادت کند و اگر در درجه مایل الوتد
بگیرد ثلثان عطیت صغری خود زیادت کند و اگر از درجه زایل الوتد نگرد ثلث عطیت صغری خود زیادت کند
اما بعضی گفته‌اند اگر آن سعد در وتد بود سالها صغری خود زیادت کند و اگر در مایل الوتد بعدد سالها ماه زیادت کند

واگر در زایل الوتد بود بعدد ماهها روز زیادت کند اما اگر نیرین ناظر بوند بکدخدا بنظر مودت زیادت کنند در عطیت
چنانکه گفتیم و بنظر عداوت بهمان نسبت کم کنند از عطیت کدخدا و اگر نحسی بکدخدا نگرد بعداوت از و تدی سالهای صغری
او از عطیت کدخدا کم کند بهمان نسبت که سعدان را گفته شد که زیادت کنند بنظر در هر خانه اما اگر نظر مودت
نحسان باشد نه چیزی کم کند و نه زیادت کند اما در افزاید   در خوشی عیش منات نظر قبول مرد او و سعدان بنظر
نحس خود چیزی کم کنند پس اگر کدخدا قوی حال بود مولود خوش عیش باشد و با راحت و پاکیزه باشد و فراخ روزی و تن تیمار
نیکو یابد و پیوسته تن درست بود و عطیت خود را تمام کند و اگر ضعیف باشد مولود نزار باشد و بیمارناک و اندوهگین
اگر تربیت و عطیت خود تمام نتواند کرد اما اگر کدخدا محترق بود بکدخدایی نشاید مگر در یا شرف خود و سعود بدو
ناظر اما اگر آن سعد که بکدخدا ناظر بود قوی حال بود نظر قبول باشد از مایل الوتد چهار دانگ سالهای صغری خود
زیادت کند و در زایل الوتد دو دانگ چنانکه گفتیم همه تمام کرده و اگر ضعیف و نامقبول بود ماه و روز زیادت کند
اما حکم نحس که کم کند همین باشد و اگر ضعیف بود و از خانهای بد نگرد سالها کم کند نه ماه و روز و اگر قوی حال بود و از
خانهای نیک نگرد ماه و روز کم کند اما ابو معشر آورده است در موالید کبیر که اگر موضع هیلاج یا کدخدا پیش از مرکزی
و تدی بود تا غایت پنج درجه هم از حساب آن وتد دارد و اگر از آن برج بود نه از برج پیش از وی اما بسیار طالع مولودها
در نظر آمد عمل استادان معروف در استخراج هیلاج و کدخدا و دیگر دلایل که تسویت البیوت را اعتبار کرده بودند
و برجیت را نگاه داشته و در بعضی طالعها دیده شد که حکم از صاحب او کرده بودند اگر چه درجه طالع او آخر بروج افتاده
بود و التفات نکرده بدان درجه که پیش از مرکز هر خانه است که آنرا درجات بینه خوانند و در بعضی طالع دیده شد که درجه طالع بعد
بعد از پانزده درجه در برجی افتاده بود حکم آن طالع هم از صاحب طالع کرده بودند هم از صاحب دوم مجنبین بر دوازده خانه طالع را
و ابوالمحامد غزنوی در کتابه آورده است که معتبر چنین است و اگر بیش از پانزده درجه بود حکم از صاحب و مستولی او کنند
و متقدمان برانند که پنج درجه پیش از مرکز هر خانه ضعیف بود چنانکه گفته شد یا آنکه همکی بحیزی سانند یا حجتی آرند و دعوی
میکنند که چون کوکب در پنج درجه بود خانه که گذشته از وی بی‌بهره باشد و چون بدرجه خانه دیگر رسید بود آن خانه از وی
نصیب نیافته باشد پس ازین پنج درجه نه از پس خانه نسبت داده و نه از خانه پیش او را ضعیف داشتند و میته و مرداد خوانند
و بعضی کسان درجات خمس گویند و هم گویند چون کوکب درین حد بود ضعیف باشد اما بعضی از اصحاب احکام گفته‌اند که طالع
در هر درجه که خواهی گو باش قوت طالع از اول برج بود و بعضی گفته‌اند که آغاز قوت طالع پیش از درجه او بود پنج درجه
و نهایت قوت وی اول پنج درجه خانه دیگر باشد بعد از وی و بعضی گفته‌اند قوت طالع از درجه طالع بود تا اول درجه خانه دیگر

اما صحیح اینست که آغاز قوت طالع از اول برجست و غایت قوت او بر درجهٔ طالع و نهایت قوت آخر برج اگر چه
درجهٔ طالع آخر برج افتاده باشد جهت آنکه قوت طبیعی هر برجی بدیگری نسبت نماند پس کوکب چون بطالع در آید آغاز
کند از مزاج خود قوت دادن طالع را با متزاج طبیعت طالع و چون بدرجهٔ طالع رسد قوت بتدریج بکمال رسیده بود و چون
از آن درجه بگذرد قوت او روی بنقصان نهد تا در آخر برج منتفی شود و چون ببرج دوم انتقال کند آغاز کند اثر خود
نمودن بهمان نسبت که گفته شد از مزاج خود و طبع آن برج همچنین تا دوازده خانهٔ طالع پس بحکم این مقدمه کوکب در هر خانه که بود
حکم او از همان خانه کنند اما بعضی گفته اند برجیت را اعتبار کنیم بهمین طریق که گفته شد و وقتی که حکم بر حالهای ظاهر مولود کنیم
و سعادتهای خارجی و تسویت البیوت را اعتبار کنیم و وقتی که حکم از حالهای باطن مولود کنیم و سعادتهای داخلی اما
در استخراج هیلاج واجب بود اعتبار تسویت البیوت جهت آنکه این عمل داخل بدنست و بروج مخارج بدن تعلق دارد
اما در استخراج کدخداه بعضی گفته اند که برجیت را اعتبار کنیم که او دلیل عزت و عمر از تبله قوتهای باطنی است
اینست حقیقت این عمل با تاویل بزرگان ثمرهٔ پنجم در نمودن صورتهای طالع و مواضع کواکب طالعها که واقع شود از
سه نوع بیرون نباشد یا قایم بود یا مایل یا زایل علت این تفاوت از عروض بلد آن باشد اما قایم آن بود که طالع
برجی افتد و مرکز برج دوم از آن برج که بعد از طالع بود و سوم همچنین تا دوازده خانه اما مایل چنان بود که طالع
برجی بود و مرکز دوم آن برج سیوم و مرکز سیوم از برج چهارم پس مرکز عاشر او از برج یازدهم باشد اما زایل چنان
بود که طالع برجی افتد و مرکز دوم او هم از این برج افتد و مرکز سیوم او هم از دوم باشد و مرکز چهارم از سیوم پس
مرکز عاشر او از برج نهم باشد مثال ــــــ طالع قایم طالع میزانست بسیزده درجه و عاشر او سرطان یازده درجه
و مشتری در پنجم بده درجه و پنجاه و پنج دقیقه و زحل در پنجم به پنج درجه و چهل و نه دقیقه پس مشتری در آخر قسمت چهارم
بتسویه و برجیت در درجات خمس و زحل در چهارم بتسویه پس حکم مشتری از همان برج کنند و حکم زحل از چهارم مثال
طالع مایل طالع جدی است بدرجهٔ آخر و مرکز دوم از حوت در پنج درجه پس عاشر او میزان بود و از عقرب و منزل
ثانی عشر قوس بود از جدی بشش درجه و مریخ در جدی باول درجه و زحل در جدی بده درجه پس مریخ درین صورت
طالع در خانهٔ یازدهم بود و حکم وی از آنجا کنند مثال ــــــ طالع زایل طالع سرطان باول درجه و مرکز
دوم او از سرطان باشد در بیست و سه درجه پس عاشر او حمل بود از حوت باوایل برج و مشتری در بیست و پنج درجهٔ سرطان
و آفتاب در اواسط حوت پس حکم مشتری از دوم طالع کنند بتسویه و حکم آفتاب از دهم طالع پس از اینجا معلوم گشت
که کوکب وقت باشد که از یک برج در پنج مضمر بود چنانکه مریخ در مثال طالع مایل بجدی است که طالع است اما بتسویه

تا یازدهم

در یازدهم است پس اگر مریخ درین صورت باول حوت بودی در خانهٔ طالع بودی بتسویه چون مرکز ثانی از پنج درجه
فرض کردیم اما چون طالع قایم افتد مولود با وجاهت بود و بالای او در حد اعتدال بود و مزاج او معتدل باشد
جهت آنکه اوتاد دلیل چهار طبع اند پس راستی اوتاد دلیل اعتدال مزاج بود و اگر طالع مایل بود مولود خشک کار
و کوتاه قد و منحرف مزاج و رای کودان و کم ثبات و اگر زایل بود مولود کاهل بود و دراز بالا و کودن کار و متغیر حال
در کیفیت سر عطیت کواکب گفته اند عطیت کبری آفتاب در جای یک ثلث از دور فلک و آن صد و بیست
درجاتست در هر درجه سالی گرفته اند پس عطیت کبری او صد و بیست سالست اما حکما تمثل آفتاب
کرده اند عطیت او هم یک ثلث و چون او در قدر دوازده درجه در محاق می افتد این مقدار از آن صد و بیست کم کنند
باقی صد و هشت ماند بعدد هر درجه سالی گرفتند پس عطیت کبری او صد و هشت سالست اما عطیت صغری آفتاب
مقدار شرف اوست بهر درجه سالی پس نوزده سالست و عطیت وسطی او مجموع ربع عطیت کبری
و نصف عطیت صغری اوست چنانکه در آفتاب گفته شد پس مبلغ این سی و نه سال باشد و نیم
مثل آفتاب و بقول دیگر نصف هر دو عطیت است و آن شصت و شش سال و نیم باشد اما پنج کوکب
دیگر را عطیت کبری مثل درجات حدود و مرکبست از حدود مصریان بهر درجه سالی اما زحل در هر جزوی
که محترق شود بعد از هشت سال باز در همان جزو باحتراق رسد پس عطیت صغری او بعد داین سالها گرفته اند
و مریخ را در پانزده سال این حال افتد و مشتری را در دوازده سال و زحل را در سی سال و عطارد را در بیست سال
بر این مقدار عطیت صغری هر یکست اما عطیت وسطی هر یک ازین پنج کوکب نصف کبری و نصف صغری
او باشد و هیچ خلاف و نیرین را در عطیت وسطی آن کسانی که خلاف کرده اند برین قیاس کرده اند

کواکب	شمس	قمر	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل
عظمی	١٤٦١	٥٢٠	٤٨٠	١١٥١	٢٨٤	٤٢٧	٢٦٥
کبری	قک	قح	عو	فب	سو	عط	نز
وسطی	لط ل	سو ل	مح	مه	م ل	مه ل	مج ل
صغری	یط	که	ک	ح	یه	یب	ل

و بعد ازین جداول نمودیم
جدول اینست ثمرهٔ هفتم
در تعدیل عطیت کدخدا بزیادت
و نقصان در پنج گفته شد که اگر
کدخدا بر حاق مایل الوتد بود عطیت
وسطی دهد و بر حاق زایل عطیت
صغری دهد اما اگر کدخدا

از درجهٔ وتد گذشته باشد واو را بعد افتاده از آن وتد مسقط آن وتد از تمام عطیت او کم کنند و حکم مایل و زایل
و کواکب زیاده کننده و کم کننده همین باشد و این عمل را تعدیل القسط خوانند و خلافهاست درین عمل آنچه پسندیده
ترست اینست اما اگر کدخدا میان وتد و مایل الوتد افتاده باشد بگیرند از درجهٔ وتد تا درجهٔ کدخدا بدرجات
سواء و آنرا مسافت نام نهند باز درجهٔ وتد از مایل الوتد کم کنند و باقی را اساس نام کنند پس مسافت را در تفاوت ضرب
کنند و بر اساس قسمت کنند قسط بعد کدخدا از وتد حاصل آید سال و ماه و روز و ساعت آن قسط را از تمام عطیت
کبری کدخدا کم کنند آنچه ماند عطیت معدل بود نحب بعد او از درجات وتد مثال طالع قوس بچندین ح ب مرکز
مایل الوتد از جدی این یر کو و مشتری کدخدا در قوس بچندین ط ل مرکز مایل الوتد از جدی این ه ط
و مشتری کدخدا در قوس ط ن درجهٔ طالع از وی کم کرده شد باقی ماند مسافت این ه ط بجنس او ۲۴۵
سالها و سطی او از کبری کم کردیم باقی ماند تفاوت این لو و این سی و سه سال و شش ماه باشد سالها در دوازده
ضرب کردیم و شش ماه با آن جمع کردیم شد همه این ۴۰۲ پس درجهٔ طالع از درجهٔ مایل کم کردیم باقی ماند اساس
این ا ح ل برج و درجه و دقیقه بجنس او بدقایق انحط ۲۰۱۴ پس مسافت را در تفاوت ضرب کردیم گشت مضروب این ۹۸۴۹۵
بر مجنس اساس قسمت کردیم خارج این ماهها ۴۸ و کسر ماند این ۱۹۱۴ پس ماهها را بدوازده قسمت
کردیم حاصل آمد چهار سال و آن کسور را در این ۳۶۵ ضرب کردیم شد مضروب این ۶۹۸۶۱۰
هم برین قیاس قسمت کردیم خارج شد این ۳۴۷ و این همه ایام بود و کسر ماند این ۶۴۴ ایام را
بر سی قسمت کردیم حاصل آمد ماه چندین یا و روز چندین یر باین کسور در این ۲۴ ساعت ضرب کردیم شد
مضروب این ۱۵۷۰۴۶ هم برین اساس قسمت کردیم حاصل شد خارج این ه و این ساعات بود و کسر ماند
این ۴۴۵ در شصت ضرب کردیم و هم بر آن قسمت کردیم حاصل شد این ۱۹ دقایق پس مبلغ این
عمل باشد چندین د یا یره یط و این چهار سال و یازده ماه و هفده روز و پنج ساعت و نوزده دقیقه
این تعدیل را از تمام عطیت کبری مشتری که هست چندین عط کم کردیم باقی ماند چندین عد ه ب ا
و این هفتاد و چهار سال شمسی باشد و دوازده روز و مجموع ساعت و یازده دقیقه و سالهای قمری باشد
هفتاد و شش سال و سه ماه و بیست روز و چهل ساعت و یازده دقیقه پس این مقدار عمر طبیعی مولود
باشد اما بعضی کسان مسافت را از کدخدا گیرند تا مایل الوتد و همین عمل کنند آنچه حاصل آید از تعدیل
آن را بر عطیت وسطی افزایند اما اگر کدخدا میان مایل الوتد و زایل الوتد بود و آن وتد دیگر افتد

عمل همین باشد لیکن تمام عطیت صغری را تفاوت تمام کنند و قسط نقصان و یا
هم کم کنند اما در زیادت و نقصان سعود و نحوس آنست که حصهٔ هر یک را همچنین معدل کنند
پس اگر آن سعد یا نحس در وتد بود عمل همانست اما اگر در مایل الوتد یا زایل الوتد بود
طریق اینست مثال درجهٔ زایل این ب یر کو تقویم زهره این ب ۳ عو از در
جهٔ زایل کم کردیم باقی ماند یا کر و این مسافت باشد بجنس او دقایق ۴۳۳
زهره چون بتسویه در مایل الوتد است عطیت صغری او که هشت سالست هشت ماه و پنج
درین وقت بقول بعضی و در زایل هشت روز پس عطیت زایل او را که هشت روز است
از هشت ماه کم کردیم باقی ماند تفاوت این ز کر هفت ماه و بیست و دو روز بجنس او این
روزها ۲۳۲ پس درجهٔ مایل الوتد که هست ط ل ط از زایل که هست ب کو کر
کم کردیم ماند اساس این ا ح ح بجنس او بدقایق این ۲۰۹۸ پس مسافت را در تفاوت ضرب
کردیم گشت مضروب این ۳۱۸۰۴۹ این را بر اساس قسمت کردیم گشت خارج این
۱۵۲ ایام و کسر ماند این ۱۵۶۳ از این کسور ساعات و دقایق بیرون آوردیم چنانکه نمودیم حاصل
آمد ب ک این ایام را بماه بردیم و با همدیگر جمع کردیم شد چندین ه ب ک و این
سه ماه و پنج روز و دوازده ساعت و بیست دقیقه چون زهره میان مایل و زایل است
بتسویه این تعدیل بر عطیت خانهٔ زایل که هشت روز است زاید کردیم شد چندین ه ح ک ب ک
و این سه ماه و هشت و بیست روز و دوازده ساعت و بیست دقیقه و این قسط زهره است
که زیادت کند بر عطیت مشتری پس این عمل بر عکس اولست که مسافت زهره گرفته ایم
بدرجهٔ زایل و او در مایل است) ما مثال دیگر آوردیم در نقصان که نحس در زایل است در
وتد و مایل الوتد و زایل الوتد مثال حاصل باشد مثال درجهٔ زایل ء یر کو درجهٔ عاشر
ه که یه تقویم زحل ه ح ل درجهٔ زایل از او کم کردیم باقی ماند مسافت این ع یو ء بجنس این
۴۹۶۴ پس عطیت صغری زحل که سی سالست در وتد نصیب خانهٔ زایل سی روز بود از سی
سال کم کردیم باقی ماند بیست و نه سال و یازده ماه پس سالها را در دوازده ضرب کردیم یا
ماه شد و یازده ماه با او جمع کردیم مبلغ چندین ماه ۳۵۹ پس درجهٔ خانهٔ زایل از وتد عاشر کم کردیم

اوج

مبلغ چندین ماه ا بس درجهٔ خانهٔ زایل از وتد عاشر کم کردیم باقی ماند
اساس چندین اح کح محبش او بد قایق ۳۰۸ م بس میافت را در تفاوت
ضرب کردیم گشت این ۶۰۷۹ع‌وس۳ بر اساس قسمت کردیم شد خارج این ۸
عوا ماه وکسر ماند این ۹۲ بس ماهها را سال بردیم یعنی برد و آفرده قسمت
کردیم حاصل آمد دوازده سال وچهار ماه و از این کسور ماه و روز و ساعات و د
قایق حاصل کردیم چند حح بدنو با آن سالها و ماه جمع کردیم شد مبلغ چندین سد
خربدنو واین سال و ماه و روز و ساعات و دقایق است این مبلغ را از عطیت صفوی
او کم کردیم که زحل میان زایل و میان و تدست باقی ماند این بدکوطی سال و ماه و روز
و ساعات و دقایق بس این اثر زحلت که نقصان کند از عطیت که خداجون درین
عمل اندک وقتی هست بسبب تفریق کردن سال و ماه و روز مثالهای او مشروح نموده شد
شعبهٔ ششم در احکام بیت طالع شانزده کانه نموده نمرهٔ اول در مقدمهٔ احکام
طالع چون بر طالع مولودی حکم خواهند کردن از اول دلیل طلب آرند و حکم بر دلایل
و مستولی باشد از ارباب خطوط چنانکه نمودیم در اول کتاب و اگر هیچ مستولی نباشد
حکم بر صاحب طالع نشیند و اگر ساقط بود از درجهٔ طالع و اگر مستولی از یکی زیادت بود
قوی‌تر را مقدم دارند و دیگران شریک او باشند اما اگر در صورت طالع کوکب مبتز
بود حکم کلیا مولود از مبتز کنند و اگر مبتز از یکی بیشتر بود قوی‌تر را مقدم دارند
و دیگر آن شریک او و دلیلهای خاص و عام را نیکو اعتبار کنند و این اصول
در هر دوازده خانه واجب باشند اما ارباب مثلثات طالع و بروج دیگر
را بنگرند که رب اول دلیلست بر ثلث اول عمر مولود و رب دوم دلیل بر ثلث دوم
عمر مولود و رب سوم بر ثلث آخر عمر پس هر کدام کوکب که ازین سه دلیل قوی‌تر
باشد احوال مولود در ایام تربیت او بهتر باشد اما ذات سهام شریک رب اول
و دوم بود در خیر و شر و چون بغربت بد بود اسد این دو شریک او باشند مگر ناظر بوند
که معاونت نمایند و ارباب مثلثات هر دوازده خانه را حکم همین است

اما اگر

٤٠

اما اگر مردم که اول عمر کم سعادت باشد در میانه یا آخر توانگر شوند یا در اول عمر توانگر بوند و محترم
در میانه یا آخر درویش و بی حرمت شوند و چند نوع دیگر که درین صورت اتفاق یکی سبب
این ارباب سلطات بوند از جملهٔ اسباب و حکم عمل و عزل و سفر و حضر و آنچه بدوازده خانه
منسوبست همین باشد نمرهٔ دوم در احکام مستولیات بر طالع اگر مستولی بر طالع
زحل باشد و او قوی حال بود مولود دور اندیش باشد و زیرک و قوی رای و صبور
و متحمل و رازدار و متانی و محب بزرگان و پیران و آبا و اجداد و املاک و خویش و قبیله
و مایل بعمارت و زراعت و اگر ضعیف حال مولود ممسک باشد و کینه دار و ستیزه
کار و دون همت و طامع و خوار و رنج کش و بیچاره باشد و تنگ دل و اندرون دار
و تنها باش و کننده کارهای سخت و دشوار و ناستی بود بر آبا و اجداد و قبیله و استادان کند اند اگر مشتری با او بود یا ناظر
مولود مطیع مشایخ بود و علما و زهاد و اهل تحقیق و خیر کننده باشد و عزیز مردم و نیکو رای و خوش خلق و دوست گوه دار
و با ادب و اگر مشتری ضعیف بود مولود مصالح بود و عزیمت خوان و ناآمیزنده و بارسا بدروغ و مزور و باطمع
و اگر مریخ با زحل بود یا ناظر بدو مولود بی تمیز و سخت کش و بدل و بد معامله و بی دقت و بد محضر و مانع خیرات
و متهور در کارها و غلبه کننده و متعصب و دشمن مردم و سخت کوش بود اما حاجات بر آرنده باشد و اگر مریخ
ضعیف حال بود مولود زیان کننده بود و راه زن و کسب او از خیانت و ظلم و آزار و خداناترس باشد و از شر
و جورها باز نداند و بی شرم و بی نام و ننگ باشد و مشنع و اوراد دوستی بود و کودن نگاف و مراد کش باشد خام که زحل نیز
بد حال بود و از سعادت دنیا و آخرت بی بهره و اگر زهره با او بود یا ناظر مولود را با زنان جهانی خوش بود و کارهای
نیک دوست دارد و صحبت مشایخ طلبد و حسود باشد و ضعیف زندگانی و از مردم رمیده و غیرت بودن باشد
برادران و دوستان و اگر زهره بدحال بود مولود حریص باشد بر زنان و نحوس و بی تمیز بود با پیرزنان و زشتان
صحبت دارد و می خواره و بکوهیدن مردم باشد در کارها و اگر عطارد با زحل بود یا ناظر بدو مولود طلبنده نیکی
و خیرات بود و کارها را پوشیده و عجب کند و قیان و تلخ سخن باشد و عاقل باشد و علم هندسه و فلسفه و نجوم
و طب و آنچه دقیقست نیک داند و عالم دوست بود و اگر عطارد بدحال بود مولود را حقیر کرداند و دشمن دار اقربا
و مسافر بود و کاهن و تعویذ نویس و فریبندهٔ مردم و علل دزد خلایق و حاجات از وی روا نشود و بخیل بود و عزیمت
خوان اما اگر مشتری مستولی بود بر طالع و او قوی حال باشد مولود صاحب منصب بود و ولایت دار و نیکوکار

وعابد و آسان گیرندهٔ کارها و معتدل خود و عالم و مدرس و مفتی و امام با ورع و داننده بقواعد ادیان و آباد
دوست دارد و عبادتخانها و اسباب تحصیل علم مهیا کند و کریم طبع و دوستدار مردم باشد و با حیا و عفت بود و آزاد مرد
و عادل و رحیم و محب استادان و مربیان و برادران و قبیله مشفق و اگر ضعیف حال بود ریاست و بزرگی جوید و
حکومت بر مردم و سبکسار باشد و تملق و ثنا دوست دارد و نامجوی و کم اعتقاد و متعجب کاهل در کار دین و امانت
و خوش بین و کم خیر و آنچه کند بروی مردم کند و بی ثبات و بد دل و ترسنده و کم عار باشد و نامشفق در استادان و مربیان
و مردم عزیز نفس و زبده بر پا کند و پوشیده اسرار باشد و اگر مریخ با او بود یا ناظر بدو مولود حاکم کرد و یا قاضی
و دوست گوی و خوش گوی باشد و غلیظ و خود خصومت کننده یا امیر لشکر بود یا قاضی لشکر و حرب دوست دارد و متهور
طلبد بر مردم و خداوند امر و نهی باشد و خشم گیرنده و انتقام کشنده و قصاص جوینده و اگر مریخ بدحال بود مولود ستیزه کار
باشد و پیوسته آشفته و زود سیر و پشیمان شونده و بی وقار و راه گردان و برادر خود و زن و مختلف خو و مضطرب
احوال و کم غیرت باشد و منت ننهد و کرم او از خوف باشد یا بروی خلق کند و رغبت کند بتسخیر کواکب و اسم و جن
و عفاریت و علم سیمیا و مانند این و اگر زهره با مشتری بود یا ناظر بدو مولود بسیار خیر بود و پرهیزکار و دوست
دارندهٔ اهل بیت و اقربا و سلیم دل و راست کار باشد و در وی همه خیر و دیانت بود و پاکدامن باشد و پاکیزه سیرت
و در دین و مذهب و اعتقاد توانگری و رزد و پیوسته متبسم باشد و پاکیزه روی و مطالبت کننده و اگر زهره بدحال بود مولود
نازک مزاج و ملول بود و خوش عیش و حریص بر زنان و راننده شهوت بود و تلف کننده مال و فعلها از زنان کند و لعب
و لهو و هزل دوست دارد و امین و با طاعت و دوست گیرنده مردم باشد و اگر عطارد با مشتری باشد یا ناظر مولود
عالم بود و در علوم ادیان نیکو داند و امام و مفتی و واعظ بود و معنی شناس و تیز خاطر و نیکو و خوب تدبیر و اهل
مشورت و نیکو ظن و با دیانت و امانت دار و با ادب و نیکو اخلاق و روا کننده حاجات بزودی و مصنف شود در
علم که بداند و رغبت بعلم الهی کند و معقولات و شرایع و منقولات و اگر عطارد بدحال بود مولود بد زبان
و هذیان گوی و حقیر در نظر خلایق و نخود کان بزرگی برد و اهلیت و حکمت و مضطرب حال و تلخ سخن باشد و عبا
ملول و نامقبول و حیله ساز و درون دار بود و نویسندهٔ هیکلها و طومارها و خاتمها و نفاق کننده بود اما اگر مریخ
مستولی بود بر طالع و او قوی حال باشد مولود لشکرکش بود و امیر و حاکم و صاحب ولایت و حمایت و دلیر و مردانه
و سلاح دوست و متغلب و جبار و مایل بر اقتحام در مهمات و در خطرها عظیم رود و سالاری و مهتری جوید و خشم آلود
و تند و بخشاینده بر ضعیفان و زیردستان و اگر مریخ ضعیف حال بود مولود دشنام دهنده و بی شرم و سراسخن

وسراکوی

٤١

و سراگوی و بی رحمت و خون ریز و بد فعل و کینه کش و حسود و دزد و فتنه دوست و مشنع و ترسنده و عقاب دهنده و حرام خواره
و جامه ربایندهٔ و دیوانه شکل و خیال باک و اگر زهره با او بود یا ناظر بدو مولود شادمان زید و خوش عیش و معاشر
و راغب شهوت حرام اما عاقل و با تمیز و برآرنده حاجات و کریم طبع و نیکوکار و شاید بتازه و آنچه کند در ستر
کند و اگر زهره بدحال بود مولود بسیار هوس آمیزد با زنان و کودکان و ستیزه کار بود و تیز شهوت و او در اغوب ورشت
یکسان باشد و دروغ زن بود و خاین و مفسد و ملول و فاسد عقل باشد و ناپارسا و دلیر بر حرام و فسق و فجور و هزل
و اگر عطارد با مریخ یا ناظر بدو مولود در علم سلاح نیکو داند و لشکر کار دار باشد و بیرون جنگ و حیلت ساز
و حاضر جواب و صاحب طبع و ضبط کنندهٔ کارها و چیزها و بدفعل باشد و زود فهم و فریبنده بود و بدکنش با دشمنان
و نیکو کنش با دوستان و جوینده قصاص و انتقام باشد و حاجات بر فارسانند و صاحب رای بود و خدیعت
و مکر کننده باشد و اگر عطارد بدحال بود مولود زود سیر باشد و پشیمان شونده و داننده حیلت و فریب
خلایق و شتاب کار و پلید شلوار با امردان و معروف بشر انگیختن و راه زدن و طراری و دزدی و قمار و طامات
و حیلتها و تسخیر و وهم و دانندهٔ سحر و خوانندهٔ عزیمت پری و دیو اما اگر زهره مستولی بود بر طالع و قوی حال
باشد مولود منعم بود و پاکیزه و با زینت و لهو دوست و نگارندهٔ عطرها و نیکوکار و لطیف و پاکیزه طلب و خوش خوار بود
و با لطافت و دشمن دار بدیها و دوستدار نیکیها و بسیار خیر باشد و راست کار و راست قول و بخشاینده و خوب
صناعت و نیکو سیرت و فریاد رس و دستگیر و دانندهٔ اصوات و الحان و شعر خوان و معانی دان و با ذکر خدای بود
و مایل بشکل زنان و لباسها و ایشان و خوش حرکات باشد و شیرین لهجه و دوستی ورزد و مطیع نیکان بود و مشفق
بر مادران و خواهران و اقربا و بندگان و کرم عزیزی دارد و صلب بود در کار دین و مذهب و اگر زهره
ضعیف حال بود مولود معاشر بود و مایل بفسق و فجور و عشق و شاهد بازی و مناکحت و راندن شهوت بونیک و بد
و طرب کننده باشد و هزل گوی باشد و داننده سازها و موسیقی و مهادت دوست دارد و ماهر ساز بود و راغب
بشکل و شمایل زنان و مخنثان و خادمان و مسخرگان کند و خدمت مطربان و ترانه و داری و ریا چین فروشی و با در آزار بود
و نامهربان بر خویش و اقربا و بدکار بود و اهل و عذار بد خورد و اگر عطارد با زهره بود یا ناظر بدو مولود صناعت ور
نیکو بود و زیرک و تیز خاطر و شاعر و سخن ساز بود و بدیهه گوی و حاضر جواب و نیکو اخلاق و خوش صحبت و نیکو مجالس و مایل بشعر
و شیرین سخن و حیلت ساز بود و احسن عالم و حکیم و نیکو ظن و خوش الفت و جوینده دوستی و بذات نیکو و ممیز باشد

و عالم و معلم و صحبت با شرفا و اهل فضل دارد و نسبت با نیکان کند و با امردان و غلامان در آمیزد و غیور بود و اگر
عطارد بدحال بود مولود پلید باطن باشد و مکار و فاحش سخن و کم حیا و دروغ زن و دزد و در حیله و دروغ و بدرای
باشد و دور اندیش از خبث و بدسیرت بود و خداوند تشنیع و هجا گفتن و غیبت کردن و سالوس باشد و بی عاقبت
و در بند خوردن و آشامیدن حال را نه عاقبت را و اگر عطارد مستولی بر طالع و قوی حال بود مولود عاقل و عالم
و ممیز و دبیر و نقاش و در علوم و صناعات مستوفی باشد یا وزیر و صاحب تجربه باشد در کارها و کافی و معاملت دان باشد
و دانای دستها و خردمند و نیکو ظن و خورده دان و پوشنده اسرار و واعظ باشد و سخن فروش و معلم و مدرس و دوست
دارند خواهران و برادران و اقربا و شفقت بر ایشان دارند و اگر بدحال بود هجا گفتن و مزور و کاهل و در ایهام او خطا افتد
و گمانها ببرد و زود دغره شود و بعقل خود کار کند و زود از راه برود و در کارها چندان تمیز ندارد و چهره و طرار بود
و دزد و راه دار و در معاملات نارات و مردم را در غلط اندازد و وعده دهد و بیشتر خلاف کند و دشمن دار برادران
و خواهران و اقربا بود و کم شفقت و بیگانه دوست و کم ثبات و هیچ کس را دوست و نیکخواه نبود خاصه که در خانه زحل
بود بدحال یا راجع اما اگر شمس مستولی بود بر طالع و او قوی حال بود مولود پادشاهی و حکومت و سروری طلبد
و خود را با شکوه و عز و جاه دارد و رفعت و شرف او بزرگی جوید و شجاع و دلیر باشد و با وقار بود و توانگر نماید
و عالی همت و کم التفات و عادل و مایل بکارهای آن جهانی و منفعت و تقویت کشتن مستعینان و وزیر دوستان و دستگیر
و بخشاینده و تربیت کننده فرومایگان و عاجزان باشد و شفقت در حق آبا و اجداد و خویشان و بزرگان و اسلاف
و مربیان کریم طبع بود و سخن نیکو و حق گذارد و یاد دارند نکتهای مردم و طلبنده انصاف و اگر بدحال بود مولود
خویشتن بین بود و خودرای و سخن بزرگان گوش ندارد و تفوق و بزرگی جوید و جاهل و خیره کار بود و ...
و بی رحم و نام او و ناشنیده بر آبا و اجداد و استادان و ظالم بود و ... دوست و کاهل در کار دین و ...
و اگر زحل با شمس بود یا ناظر بد و مولود سخت جباد و کبر و کیاست عظیم دارد و سخت کوش باشد و ستاننده ... انصاف
بجبر و زور و کارها درشت بر دست او رود و عمارتها عالی و حصنها سازد و اگر زحل بدحال بود و طالع بود و
و رنج کش و سختی نمای مردم و در زحمت از خصمان و ضدان و تقلیل خزانه و خرابی کند در املاک و معیوب بود و نکوهیده
مغرور و اگر مشتری با شمس بود یا ناظر بد و مولود عالی و عادل باشد بجای خود و در وقت کرم آنچه کند و شاید ببود
در وقت و ملک دار یا حاکم یا قاضی باشد و عالم و پاک دین و در امانت کار و نیکوکار و جوانمرد بود و کریم طبع و حلیم
در وقت و بخشاینده باشد و مردم دار و توانگر و نهنده ذخایر و باشد که وزیر پادشاه بود و اگر مشتری

بدحال بود

۴۲

بدحال بود مولود ظلم کند در صورت عدل و بخل در صورت جود و خود دار است کار و مشقت نماید و نفاق کند و
و دهند و وعده و کارها او همه بر روی و ریا بود و نه بجای خود کند اگر مریخ با شمس بود یا بدو ناظر بود مولود ماهر
بود بجهت حمایت و با سیاست و مظفر بر اعدا و خصمان و جمع آرنده لشکرها باشد و خداوند طبل و علم و
ولایت باشد و امر و نهی او موقع بود و کرم و بخل او بجای خود و اگر مریخ بدحال بود خونهای بسیار کند
و لشکرها و یاران با او خلاف کنند و ترسنده و منهزم باشد و دزدی و خیانت کند و خانه ناموس و بدکار و
جاهل اگر زهره با شمس بود مولود پاک دین باشد و متعبد و عادل و داد دهنده و ملیح و با طهور و زینت
و عطر دوست دارد و راغب بزنان و رانده شهوت و خوش زندگانی بود و خوش خورنده و نیکو پوشنده باشد
و دوست مردم معاشر و توانگر و کریم طبع و عاقل و مقبول دلها و طبیب باشد و سازنده صورتها از چیزها و
آرایش جامها و بزر و نقوش بدیع کردن و اگر زهره بدحال بود دشمن دار زنان بود و کم شهوت بود
و تنهایی جوید و معیشت او باش وار بود در خوردن و پوشیدن و آشامیدن چندان عالی نباشد و باشد که
صورت او چندان خوب نباشد و اگر زهره محترق بود جور کنند و ظالم بر زنان باشد و زن او بیمارناک بود و یا
بدست او هلاک گردد خاصه که راجع بود و در موضع بد و اگر عطارد با او بود مولود بزرگ
عاقل بود و فیلسوف رسنده بمعنی و معقولات و علوم الهی و سیاسی و دبیری و اسباب استغنا و صاحب
رای بود و مردم دار و نیکو بصیرت و در بیشتر علوم و صناعات براند خاصه نقاشی و صورتگری و تذهیب
و جوهرشناسی و داننده رسوم و نهنده قواعد ممالک و امارات و با سماحت و بصارت باشد و نازک طبع
و ... خط و صاحب مودت و فعل او با اعتدال باشد و مقبول بود در دلها و شیرین و با ساقی معیشت او
پرستیده ... باشد و اگر عطارد بدحال بود مولود غدار بود و مکار و ظالم و بسخن مردم زود احمق
شود و اگر عطارد محترق بود مولود بیمارناک بود و مستوفی ظالم و اگر در صمیمی بود قوی تر باشد که
راجع بود که در وی خیر نباشد و مولود درای گردان بود و باشد که در کارها بی تدبیر و عاجز بود و اگر قمر
با شمس بود یا ناظر بد و مولود متهم گشته باشد و کاهل و نایب در کارها انگیزد و آنچه او را باید خود باید کردن بدیگری حواله کند
و سفر دوست دارد و حاکم گردد اما کم ثبات بود و زود دیر باشد که ولایت دار گردد و یا هم صحبت پادشاه و بزرگان
و در کارهای دنیاوی و دینی نیکو تدبیر باشد و عقل معاش و نحو نماید او پسندیده افتد و اگر قمر بدحال بود

مولود خسیس همت باشد و صحبت عوام جوید و مجالست بزرگان نخواهد و سفرهای رضا و ناستوده کند در خدمت اکابر
و اگر مستولی بود بر طالع و قوی حال باشد مولود حکومت و ولایت داری و خلافت مولود و خایب و نایب
و رسول باشد و مساحت و علم طب و سواری و صنعتهای لطیف و دانستن خواص اشیا و صاحب تجربه و زیرک و امانت
باشد در معاملات و متحرک و شتاب کار و تیز رو و مقبول عوام باشد و مشفق بر برادران و خواهران و اقربا و
و سبک روح باشد و محبوب و خوش مجالست و اگر ضعیف حال بود مولود کم خرد و کاهل و بی کار و بی نخات
و مجهول و بی فرهنگ و بی صنعت و کذاب و فال گوی و صیاد و پیک و جاسوس و قواده و آب کار و چاه کن و بی
رحمت در حق اقربا و برادران و خواهران و بیا زنگ و دون همت و کم معیشت و اگر زحل با او بود یا ناظر
باشد مولود مزارع بود و بستان بان و حمام دار و سقا و حکیم و طبیب و دارو فروش و اگر زحل بد حال بود
کریه المنظر باشد و تاریک دل و کارهای خسیسانه کند و کم خرد باشد و طبیب و حکیم راه نشین بود و اگر
مشتری با قمر بود یا ناظر بود مولود قاضی بود یا وزیر و حاکم و کارکن علما باشد و رسول بزرگان و کارساز خلایق
با امانت و دیانت و معلوم شود و طبیب و معالج و زیرک باشد و مشفق بر اقربا و دوستی کننده باشد با
بزرگان و اهل خیرات و توانگران و اگر مشتری با قمر بود یا ناظر بود با او مولود و بدحال بود خادم مسجد شود
و خانقاه و کارکن علما و صلحا و تزویر کننده و سالوس بود و اگر مریخ با او بود یا ناظر بود مولود
لشکری بود یا پیش رو سپاه یا جاسوس یا رسول لشکر و سلاح ساز و سازنده تیره و تیر بود و انواع جوشنها
و سلاحها و سواری جلد بود و بدرقه کاروان شود با راه زنان و زیرک بود و حیلت ساز و علم فریب و اگر
مریخ بد حال بود مولود چارپایان و باج دار در آمیزد و خیانت کند و شاگرد مسافران و تجار بود و کرها با
باشد یا طباخ یا آهنگر یا قصاب و مانند این و اگر زهره با او بود یا ناظر بود مولود امیر مطربان شود یا سازنده
سازهای طرب و داننده علم موسیقی و رقاص بود و عطاری کند یا مشاطگی و مقبول خلایق بود و کار باغ و بستان شناسد
و اگر زهره بد حال بود مولود شاگرد مطربان شود و رسولکار ایشان یا جولاه یا حلاج یا بوریا باف باشد
و ریاحین فروشد و آلات زینت زنان فروشد و اگر عطارد با قمر بود یا ناظر بود مولود دبیر شود با عدل و قبالها
و خطها نویسد یا نایب دیوان و یا منجم بود بر صناعت کمان و بزرگتر علوم آن اهل باشد و کاغذگری کند
یا نقاش جامه و کتاب دیوان شود و در علم خط و نقط و دایره و مساحت بداند و باشد که طالب صنایع شود
و اگر عطارد بد حال بود مولود رسن تاب بود و جولاه یا کارگر یا دام ساز یا زه تاب یا حصیر باف یا ازفی

۴۳
چیزها سازد یا خواطر یا درودگر باشد اما از مستولیان هر کدام که در عقده راس قوت و سعادت او را زیادت کند
و در مدلول نیز افزاید و اگر در عقده ذنب بود سعادت و قوت او را کم کند و مدلول او را ناقص گرداند
اما این احکام مستولیان در اوتاد و مایل الاوتاد تفاوت بسیار کند و مواضع هر یک و نظر قبول آورد
و مودت و عداوت شان نمودیم احکام هر یک در قوت و ضعف در وقت استخراج نیک احتیاط کند و غافل
نباشد از آنچه بارها یاد کردیم و شرایط بجای آورده بیند تا اغلب احکام راست آید

جدول تسوية البيوت لعرض لو

درجات الطالع	طالع الحمل					طالع الثور					طالع الجوزا				
	ي	يا	يب	ب	ج	ي	يا	يب	ب	ج	ي	يا	يب	ب	ج
ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ي	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

درجات الطالع	طالع السرطان					طالع الاسد					طالع السنبله				
	ي	يا	يب	ب	ج	ي	يا	يب	ب	ج	ي	يا	يب	ب	ج
ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ي	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الطالع الحمل — الطالع الثور — الطالع الجوزا

درجات الطالع	الطالع الحمل					الطالع الثور					الطالع الجوزا				
	ب	ا	ـ	ـ	ج	ب	ا	ب	ج	ج	ب	ا	ب	ـ	ج
ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ي	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ك	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

درجات الطالع	طالع الميزان					طالع العقرب					طالع القوس				
	ب	ا	ـ	ـ	ج	ب	ا	ـ	ـ	ج	ب	ا	ـ	ـ	ج
ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ي	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ك	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ذکر نمودار هرمس الحکیم و هو نمودار مسقط النطفه

بدانک اصل درین نمودار آنست که موضع قمر در وقت ولادت طالع سقوط نطفه است و موضع قمر در وقت سقوط نطفه طالع ولادت و مدت مکث مولود در رحم [مادر] ازین سه زمان بیرون نبود یکی کهین و آن نه دور و نیم قمری بود و ایام او چندین ره نط و ساعت چندین ط و دیگر میانگین و آن ده دور قمری بود و ایام او چندینست رعح و ساعت چندین ه و دیگر مهین است و آن ده دور و نیم قمری بود و ایام او چندین رفو و ساعت چندین کا و این جمله بترتیب پس چون خواهیم که در طالع مولودی این نمودار [را بکار] داریم نگاه کنیم تا وقت ولادت قمر فوق الارض بوده است یا تحت الارض اگر تحت الارض بوده باشد میان طالع و قمر فراز گیریم تا چندست و آنرا بر مسیر یکروزه قمر که آن بترتیب این باشد یح قسمت کنیم آنچ حاصل آید از ایام و ساعات بر مدت مکث میانگین افزاییم آنچ حاصل آید مدت مکث مولود بود در رحم و اگر قمر فوق الارض بود میان قمر و طالع فراز گیریم [و بر] مسیر یکروزه قمر قسمت کنیم آنچه حاصل آید از مدت مکث میانگین نقصان کنیم آنچ بماند مدت مکث مولود بود در رحم مادر بترتیب پس چون این مکث حاصل شد مدت او را از وقت ولادت که تخمین کرده باشد نقصان کنند آنچ بماند قمر را بران روز از تاریخ تقویم کنند و موضع او بنگرند اگر در طالع ولادت افتاده باشد و نزدیک بدرجه تخمین طالع راست بود و اگر چنین راست نیاید و قمر از طالع ولادت تخمینی دور افتد نگاه کنیم تا کدام روز ماه در طالع ولادت می افتد درین تاریخ که باز پس آمده ایم تا یک روز فرا پیشتر شویم یا یک روز وا پستر آییم پس دران روز نگاه کنیم تا برجی که موضع قمرست در وقت ولادت بروز طلوع می کند یا بشب اگر بروز طلوع می کند آفتاب را بر نصف النهار آن روز تقویم کنیم و مطالع جزو آفتاب را از مطالع موضع قمر میلادی نقصان کنیم آنچ بماند دایر فلک باشد از وقت طلوع آفتاب تا بوقت طلوع موضع قمر میلادی و اگر طلوع موضع قمر ولادت بشب بود آفتاب را بر نصف اللیل تقویم کنیم

ومطالع

ومطالع نظیر جزو آفتاب را از مطالع موضع قمر نقصان کنیم آنچ بماند دایره فلک باشد از وقت غروب آفتاب تا وقت طلوع موضع قمر میلادی [دایر] بیرون آریم و قمر را بران ساعت تقویم کنیم آنجا که موضع قمر افتد طالع [نطفه] باشد و موضع قمر ولادت طالع مسقط نطفه بود والله اعلم

در بیان کیفیت عمل بجدول

نگاه کنیم در وقت ولادت تا ماه فوق الارض است یا تحت الارض اگر ماه فوق الارض بود از درجه مغرب تا بقمر فراز گیریم آنچه باشد در جدول عدد طلب کنیم آنجا که یافت شود آنچ در برابر او بود از مکث عزینا فراز گیریم و تعدیل کنیم و نگاه داریم و اگر قمر تحت الارض بود از درجه طالع تا بقمر فراز گیریم و آنچه باشد در جدول آرد آنچ در برابر آن عدد که یابد از مکث شرقی فراز گیریم و تعدیل واز تاریخ ولادت نقصان کنیم و قمر را تقویم کنیم چنانک گفته شود تا طالع معلوم شود وجدول آنست که دران صفحه مثبت است

اعداد	[illegible]
ایام ساعات دقایق	[illegible]
برج درجه دقیقه	[illegible]
اعداد	[illegible]
ایام ساعات دقایق	[illegible]
برج درجه دقیقه	[illegible]
اعداد	[illegible]
ایام ساعات دقایق	[illegible]
برج درجه دقیقه	[illegible]
اعداد	[illegible]
ساعات دقایق	[illegible]
برج درجه دقیقه	[illegible]

اعداد	[illegible]
ایام ساعات دقایق	[illegible]
برج درجه دقیقه	[illegible]
اعداد	[illegible]
ایام ساعات دقایق	[illegible]
برج درجه دقیقه	[illegible]
اعداد	[illegible]
ساعات دقیقه	[illegible]
برج درجه دقیقه	[illegible]
اعداد	[illegible]
ایام ساعات دقایق	[illegible]
برج درجه دقیقه	[illegible]

طالع شمس در وقت حاجت استخراج کنند و بدانند که مقوم قمر در وقت ولادت فوق الارض است یا تحت الارض وآن
چنان بود که از درجهٔ طالع تا درجهٔ غارب یعنی تا درجهٔ سابع تحت الارض بود واگر درجهٔ سابع تا درجهٔ طالع فوق الارض بود واز
درجهٔ سابع تا درجهٔ قمر فوق الارض بود واگر قمر در برج طالع بود و درجهٔ قمر از درجهٔ طالع زیادت بود قمر تحت الارض بود واگر درجهٔ
قمر از درجهٔ طالع کمتر بود قمر فوق الارض بود واگر قمر در برج غارب بود و درجهٔ قمر از درجهٔ غارب زیادت بود قمر فوق الارض بود واگر
درجهٔ غارب از درجهٔ قمر زیادت بود قمر تحت الارض بود پس چون معلوم شد که قمر تحت الارض است یا فوق الارض بعد از آن اگر قمر
تحت الارض بود بعد شمس بنامند ما بین الطالع و قمر بدرجات سوی واگر قمر فوق الارض بود ما بین نظیر طالع و قمر بعد چنان شمارند که
طالع یا نظیر بر تحت کنند برج و درجه و دقیقه و همچنان تقویم قمر بر تحت کنند برج و درج و دقیقه و طالع و نظیر و دقیقه طالع و طالع
معکوس خوانند و تقویم قمر معکوس پس درج و دقیقه طالع یا غارب از برج و درج و دقیقه قمر بنقصان کنند البته
برج از برج و درج از درج و دقیقه از دقیقه اگر برج طالع و غارب بیشتر باشد و از برج قمر نقصان نتوان کردن دوازده برج
که دور فلک است بر برج قمر زیادت کنند از آن مبلغ بروج طالع و غارب نقصان کنند و ما بقی نگاه دارند و همچنین اگر درجات
درجات طالع یا غارب زیادت باشد اگر درجات قمر از آن برجها که باقی مانده باشد یکی نقصان کنند و سی درج کنند و بر درجات قمر
زیادت کنند آنگاه درجات و دقایق قمر نقصان کنند و آنچه باقی مانده باشد نگاه دارند و اگر دقایق ~~قمر زیادت باشد نقصان~~
طالع یا غارب از دقایق قمر زیادت باشد و نقصان نتوان کردن یکی از درجات که باقی مانده باشد نقصان کنند و آن یک درج شصت
دقیقه کنند و بر دقایق قمر زیادت کنند بعد از آن دقایق طالع یا غارب از آن مبلغ نقصان کنند و آنچه باقی ماند نگاه دارند
بروج و درجات و دقایق پس بروج را هم درجات کنند یعنی هر برجی سی درج گیرند و بر درجات زیادت کنند آن مبلغ بعد بود ما بین
الطالعین یا غارب و قمر بدرجات سوا واگر قمر تحت الارض بود بعد شرقی بود واگر قمر فوق الارض بود بعد غربی
و چون معلوم شد که آن بعد را در جدول مکث طلب کنند که منسوبست به بعد الجلیل صغر السن اگر قمر تحت الارض
در جدول تحت الارض و بازاء آن ایام مکث شرقی و قمر مصحح بردارند واگر قمر فوق الارض بود در جدول
فوق الارض بازاء آن ایام مکث غربی و قمر مصحح بردارند و ایام مکث مدت مولود فی بطن الام یعنی سقوط نطفه
در رحم تا وقت ولادت و آن روزهاست و ساعات مرئی روز یکماه گیرند تا معلوم باشد که چند ماه و چند روز و چند ساعت
و بعد از آن قمر مصحح از قمر مقوم بیکاهند برج از برج و درج از درج و دقیقه از دقیقه چنانکه در پیش گفته ایم آنچه بماند
طالع مصحح باشد بحکم نمودار و هو اصح النمودارات علی عند التقویم والله اعلم و احکم

من عواری الایام عند
ال... المذنب الاثم

۷۵
۳۵
۳۲۵
۳۰۵
۳۳۲۵

۲۴ آذر ۸۵ مسکوک